درّة الاخبار و لمعة الانوار

يعنى

ترجمهٔ

تتمّهٔ صوان الحكمة

از مصنّفات

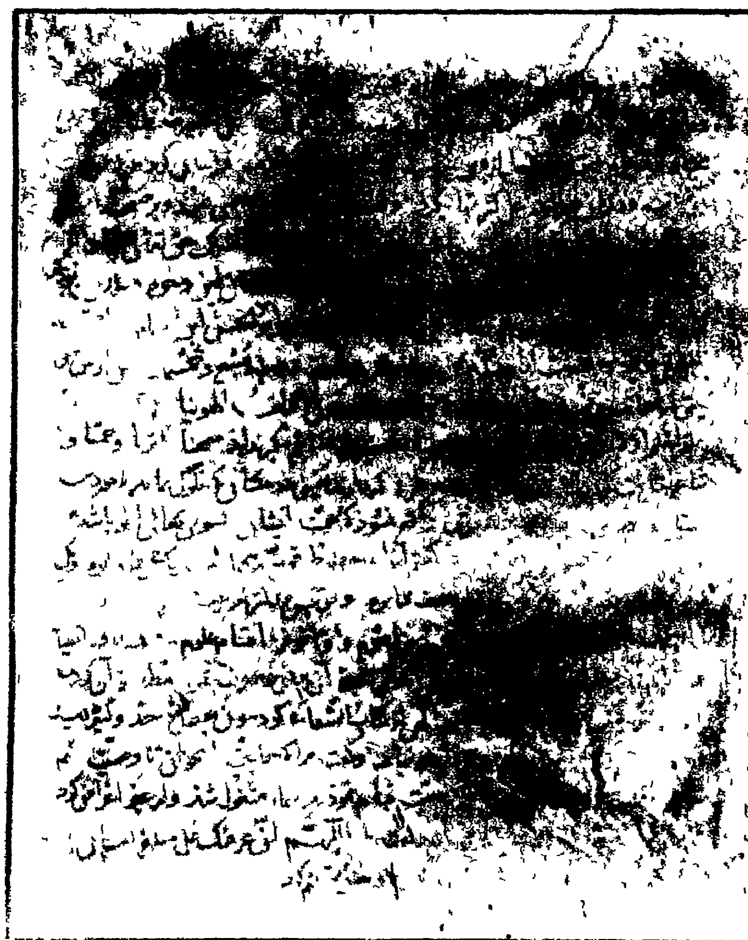
امام ظهير الدين ابو الحسن على بن ابى القسم زيد البيهقى

[illegible]

[illegible]

طبع دوم





…jab **University Ms. Pf. II. 24 f. 23 a and b**

1b

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible] مرحم

حمد و[1] سپاس [illegible] [illegible] [illegible] قطان خط [illegible] و

شکر و[2] سپاس [illegible] طایفهٔ [illegible] [illegible] حضرت [illegible]

5 [illegible] [illegible] حاجت [illegible] وقیمت [illegible]

آسمانی [illegible] رسحات زلال حجب قطعهٔ [illegible] که علم قدمش [illegible]

وجود انسان را [illegible] صوری و [illegible] و روحانی

[illegible] حکمی که قدرت [illegible] و حس را که [illegible] تصرف کلدت و

حرو[illegible] [illegible] در سرشت طینت انسان [illegible] [illegible] که

10 [illegible] و از [illegible] را بر [illegible] السنهٔ اهل دل [illegible] داد [illegible]

که [illegible] فیض عطیهٔ کبری از علوم [illegible] و [illegible] فهم و ادراك [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] محمد مصطفی که دل [illegible] حول [illegible]

15 [illegible]

[illegible]

---

(1) [illegible]

[illegible]

العیونُ حافظًا سَوادَها و العواتقُ حاملةً نجادَها ٭

امّا بعد چون سابقهٔ تقدیر و قضاء یزدانی و سعادت [1] وضع اشکال آسمانی اقتضاء آن کرد که از برای احیاء مراسم عدل و احسان ، و اعلاء معالم امن و امان ، و عمارت و آباذانی اقالیم ایران ، و طراوت ریاض جهان ، و رواج بازار اهل فضل و بلاغت ، و رونق کار و بار اصحاب فصاحت و براعت ، مفاتیح حلّ و عَقد امور عا [لمیان] و مقالید قبض و بسط مصالح جهانیان در قبضهٔ مقدرت مخدوم اعظم ، خدایگان اصحاب حکم و فرمان ذی‌العزّ الرّاکز و الصیت الطانّ ، مستخدم (2a) وراء الخافقین ، الفائض انوار معدلته و احسانه علی اکناف الحرمین ، [2] سلطان زُوّار بیت الله الحرام ، المؤیّد بعنایة الملک [3] العلّام ، دستور کامیاب کامران والا ، خواجهٔ ممالک [مالک] رقاب ، صاحب قران ، البحر بن الغمام و الغضنفر بن الضرغام ، و من یدور علی نقطة اقلامه السیوف و السّهام ، مبارک الرأی و التدبیر ، الواطیٔ [4] باقدام همّته ذُروةَ الفلک الاثیر ، غیاث الحق و الدین

محمّد نام ، یوسف روی ، یحیی حلم ، عیسیٰ دم
سکندر حکم ، خضر الهام ، آصف رای ، جم فرمان

جعل الله الایام سلکًا لعمره و الا [نام] [5] سدقا (کذا) لنصره که ذات شریفش صفات ملکی دارد و طبع [6] منیفش تاثیر سعود فلکی نهاده آمد ، و سهال احوال

(۱) اصل و وضع ، (۲) اران روی که وزیر غیاث الدین حاجی بود ، رک به ص ۱۳۲ ، (۳) اصل ، علام ، (۴) اصل اوطی ، (۵) سمطًا؟ (۶) اصل ، مدنقش ٭

اطوار امم و گلبن روزگار کافّهٔ عرب و عجم از سر طراوتی و نضارتی گرفت

عاد الزمان الی جمیل صفاته
و یموج ریا[المسك] من نفحاته

وبتایید یزدانی و سعادت آسمانی از راه استحقاق، بصنوف خصایل اتفاق، بحسن
احلاق و طیب اعراق، و فرط بذل و انفاق در اوطار و آفاق از صدر صدور امرای ۵
گردنکش و صیت وزراء صف شکن طرف برد و در حلبهٔ مضمار عدل گستری
و فضل پروری بر صاحب دولتان بزرگ منش و خداوندان داد و دهش سبّاق،
جوز الوزراء السلف بمحمد خلة شیم و رجاحة کرم و فاق الکبراء الخلف
سماحة کف و فصاحة قلم

هو البدر الّا انّه البحر زاخرًا ۱۰
کما انّه الضرغام الکمّه الوبلُ

کفّهٔ ترازو[ی] وقارش را کوه [جودی] جو سنگ، عرصهٔ بارگاه همتش
را فراخنای عرش و کرسی بغایت تنگ، آفتاب جودش را فیض عمّان یك ذرّه،
رقعهٔ عدلش را صیت نوشیروان یك مهره، از مطلع طلعت ... ذوات مهدی
و مظهر ... صبح ملّت احمدی الی یومنا هذا سلاطین کامکار و جهانداران هر ۱۵
عهد و روزگار و وزراء صاحب صواب و امرای ذوی الالباب بوده اند که
به تدبیر امور مملکت قیام نموده اند و از ... رایات دولت اوروغ

(۱) ...
... ... محسوب کرده است (۳)
... ...
... ... است (۴) ...

داد بزرگ چمکر [illegible] اصحاب [illegible] تمکین و دستوران با رونق وآیین (2h) اُسوةً
اهتمام نظم مصالح و ضبط امور حضرتشان تصدّی کرده اند و فراخور استعداد
خود هر یک [illegible] ماما هیچ کدام را وفور حسب با علوّ
[illegible] جمع نبوده است و وفارتِ عقل
٥ [illegible] مرارتِ علم و کمالِ [illegible] کثرت حلم ضم ننموده ، بحمد الله و منّه [illegible]
[illegible] و کمالات [illegible] ابنُ بَجْدَتِها و ابنُ جُلاها
[illegible] بعلاه ، و [illegible] از علوّ [illegible] ان و سموّ خاندان سخن
[illegible] تَرعرَعَ عن المجد البدیع الوزیریّ و تفرّع عن جُرثومة العزّ الشامخ
[illegible] سوابق جمیل [illegible] نامدار [illegible] خدایگان شهید
١٠ [illegible] الله [illegible] امور دین و دولت و تنسیق
احوال [illegible] مبانی خیرات و تأسیس معاقد ابواب البرّ فرموده
[illegible] و [illegible] آصفانه ملحق گردانید و
[illegible] و اذیال آن عارفه
[illegible] وصل جدید مفروز فرموده ، در روزگار بُحران
١٥ [illegible] امور [illegible] علم ابن مخدوم صاحب
[illegible] و [illegible] طلوع الصباح المستطیر بالآفاق ،
[illegible] الظلم و زال شبهات الحیف و العشم و
[illegible] طول و عرض و [illegible] الحقّ [illegible]

[illegible] ١٣٢١ ج ١ ص ٢٢٩ س ٢٢
[illegible]

كلّه ولو كره المعاندين [المعاندون]

فما به حاجة فی المدح تنظمه

والشمس . . . . . عن حلی و عن حلل

این بنده و بنده زادهٔ قدیم را در مدح و ثنای خدایگانی از قوت ترقی قدم

بیان فراخور و مناسب علو ذروهٔ معارج همّت بودی دبدبهٔ ستایش ذات ٥

نورانی خدایگانی حزر مکرهٔ قصر ان هم لا وحی یوحی اکروی و قصور از

عهدهٔ خجلت لا احصی ثناء علیك تمضی ممکن بودی

ما ان مدحت محمداً بمقالتی لکن مدحت مقالتی بمحمد

و بعد از استیعاب جمیع ادوات . . . آلات کمال و استجماع سایر 3a

اسباب عزّ و جلال همت کیوان رفعت این مخدوم عالی مکان و آیت رحمت ١٠

یزدان مدّ الله رواق جلاله و بسط علی العالمین ظلال افضاله بر او صرف جلال

عظمت و اشاعت نوال رافت بر طایفهٔ افاضل هنر ور و اماجد سخن رور

موقوفست. و عنان عنایتش بر صوب بر شایع . . . (٣) ار . . . فضل و

ادب علی معطوف، و . . . . ار . . . . اوایل

علوم و تألیف اقسام معقول و معلوم ١٥

. . . می رسانند، و بضاعت هنر را بر روز بازار بر دوات می . . . . بنده و بنده

زادهٔ . . . . حلال

ابا عن جدّ او را میراث است و بعد از . . . .

(١) . . . . . . (٢) . . . .

. . . . . J. R. A. S., 1911 . . . .

. . . . همچنین . . . آورده . . . (٧) اصل : جوامع . . . . . .

اصل : . . . (٨) اصل : آورده

عمدة الملك را دربندگی[1] مخدوم شهید صاحب قران سعید اعلی الله درجته سابقهٔ حسن عبودیت حاصل آمده بخویشتن مدتها منظور عین عنایت نحب (بخت؟) آسا، مشمول اعتنا و تربیت آفتاب سیما گشته خواست که خود را ادر[illegible] عداد ... و ... ملك دیگر خُدّم قدیم خدمت بتجدید انتظام دهد،

لا خیلَ عندك تُهدیها و لا مالُ
فلیُسعِد النُطقُ ان لم تُسعِدِ الحالُ

بوسیلت و دریعت جلوه داد (٣) مخدّرهٔ از عرایس هودج نفیس و ابکار محفّهٔ افکار ... و منصّهٔ اخلاص عرضه دهد و در حضرت والا کسوت بندگی دیرینه را مطرّا ... الهده المقدّمة ترجمهٔ تاریخ حکماء را که ساخته و پرداختهٔ ... محقق ظهیر الدین بیهقی است متشمّر شد، و تا بافهام حس و ... و ... در ادراك لحاوی آن شریك، از لغت ... آن را بفرّ وبهاء* القاب ... و ... ربع مسکون وعایت* دور کردون که نقش نگین روح الامین وداغ ران ... خنگ حرخ برینست، مزیّن ارداند و ... و [...] (ظ) الانوار معمون ارداید، و ... سراسیمگی حظ و ... روزگار و تطرّق مون آسیب ... و ... مستعذب و ... مهذّب واقتراح لموحات

---

(١) ... جامع التواریخ (٢) ... (٣) ... اصل : بفرو ... (٥) اصل : رعایت

لطیف و تصریحات طریف قاصرست چه

بلبلی را که سینه بخراشد — از دم او صفیر نتوان یافت

خامهٔ را که موی در سر ماند — کار ساز دبیر نتوان یافت

عجالة الوقت را کما یجیء لا ینبغی این مؤلّف را پیش‌کش دارالکتب المعمور

آورد، انشاء الله که چون غنچهٔ سحرگاهی طبع بنسیم بیان شکفته شود، رایحهٔ ۵

آن بمشام قبول ... و تحسین مخدوم ...[1] (ه) تنسم افتد، ایزد سبحانه و

تعالی عدّت برخورداری این رحمت فیّاض آسمانی و مهندس اشکال جهانبانی

را که از کامرانی حصلی دارد (کذا) و اسدب دولت دریش از بخیوری

متواصل گریبان عظمتش بدامن[2] فلك[3] پیوسته گرداناد! وزمین و زمان

بر طویلهٔ احکامش بسته! ۱۰

أطال لك الله البقاء ... — ... حسن للزمان و طیب

تا قیامت[4] آستانت ملجأ احرار باد!

... رحمت فراز ... دوار باد!

طراز کسوت چرخ ... نور ...

عکس ماه رایت تو مطلع انوار باد ۱۵

الآن آن أن نطوی دیل الإطناب و ننسج فی ...[5] ...

---

(۱) اصل: ... (۲) ... اصل ... عالمی (ه) ... ... (۳) اصل: ... (۴) اصل: ... (۵) ...

۱ــ حنین بن اسحق المترجم [تتمّه نمره ۱]

اوّل عقد حکماء اسلامی، در ترجمهٔ لغت یونانی که قدیم و باستانی شده بوذ و نقل آن بلغت عربی و سریانی که متداول حکماء مشائی[۱] بوذ سابق اوست، و بعد از پادشاه المؤیّد من عند الله اسکندر بن فیلقوس رومی در لغت عربی و یونانی جزوی کسی نبود، ولادتش در مدینة الاسلام (کذا) بغداد (و) نشو و نمایش در بلاد شام اتفاق افتاده بود، در زمان خلفاء محقّق مامون و معتصم مرموق نظر اعزاز شده و دائما معتکف بِیَع نصاری می بوذه است و بر قانون شریعت عیسوی بعبادات قیام نموذه تا اتّفاقا بر بیعهٔ صورت عیسی علیه السّلام منقوش دیذه و بنظر انکار دران[۲] نگرسته گفت این بدعتیست در عقل (4a) و شرع محظور، و چگونه جایز تواند بوذ تصویر صوَر در بقاعی که عبادت آفریدگاری را که منزّهست از صورت و هیأت ساخته باشند، و بدین سبب جاثلیق آن عهد او را مدّتها در قید اسار و حبس اضطرار گرفتار گردانید، و در محبس بتصنیف مسایل طبّ که بذو منسوبست و تفسیر کتب ارسطو و افلاطون اشتغال نموذ. بعد ازان جاثلیق باعتذار و استغفار پیش آمد و او از قبول معذرت و عود ببِیَع نصاری امتناع نمود و[۳] متقلّد دین اسلامی [گ]ست. و روزگار را بافادت و نشر علوم مستغرق داشت، واز سخنان

(۱) [illegible] (۲) نسخه: [illegible] (۳) در نسخه و نزهه ذکر اسلام آوردن حنین [illegible] از مترجم؛ ازیرا کلمن (ج ۱ ص ۲۰۵) مفهوم [illegible] مسلم [illegible] بود.

حکمت شعار اوست: هرکسی که بر سرِ مستی از تناول طعام تفادی نماید و ....[1] و از ادخال طعام بر طعام حذر جوید از طبیب و معالج مستغنی گردد. و گفت: از ما و موت حیوانات متعجّب باید شد، طعام و شراب او سبب هلاکش است. و[2] گفت: هر زمانی ملایم عادتی و علمی و صنفی از انسان تواند بود. و گفت: هرکه بر ناشتا تجرّع خمر کند و بر گرسنگی مباشرت نماید، خیار هلاک را سوی خود کشیده باشد و گفت: هرکه علمی و صنعتی را وضع کند چون بانی سرای باشد و شارح و مفسّر آن بمثل کسی که تطیین بام و تجصیص دیوار نماید و هرکه معمار و نقّاش چون مهندس و بنّا نباشد. و گفت: هرکس که از شهوت دنیا ترسد سعادت عقبی نتواند دریافت.

۲– پسرش اسحق بن حنین [تتمّه نمره ۲]

از ندمآء خلیفه[3] المکتفی لامرالله بوده است و مرتبه و قربت او بغایتی که[4] او را در بیعت بپسرش، وزیر خود العباس بن[5] الحسن شریک گردانید و بعد از اتمام بیعت اسحق با خلیفه گفت: ما خود بیعت فرزند تو طفل انقیاد امر و حکم را کردیم امّا چون صاحب طالع عاشر امیرالمؤمنین

---

(۱) در نسخه چنین بوده: ... ... الخ.
(۲) این مقوله را در نسخه ندارد و لیکن در نزهة موجود است. (۳) رک به تتمّه ص ۴ حاشیه ۹. (۴) ... این عبارت را در آخر ترجمه آورده است. (۵) ... و نیز ... و تاریخ ...

در ثالث است مقتضی آن بوده بود که خلافت بعد از امیرالمؤمنین به برادرش رسد،[1] هر چند خلیفه را این معنی نا متقاوت آمد* ¤ فامّا خلیفه بعد از وی برادرش المقتدر بالله شد[1] و اسحق را محبوس داشت* ¤

۴۱۰ [illegible] اسحق است که با[3] وزیر گفت هر کس که

۵ متصدّی [illegible] و حفظ [illegible] خلایق شود زبان مدح و ذمّ او مطلق گردد، [illegible] که جهد کنی تا در ذات خود ممدوح باشی نه بحسب اعراض [illegible] و [illegible] از حکمای اسلامی و علماء ملّت مصطفوی بوده است،[5] روزی [illegible] پیش خلیفه در [illegible] و بر زبردست یکی از فقها نشست، آن [illegible] و چگونه بر زبردست فقها و ائمّه نشینی؟ اسحق گفت از برای

۱ [illegible] آنچه [illegible] و آنچه من دانم تو ندانی، این امام او را بنجوم [illegible] شناختی و از دیگر [illegible] او خبر نداشتی [illegible] گفت: من بر پارهٔ کاغذ چیزی

[illegible] بر [illegible] دارم و [illegible] بستد [ببستند — چهار مقاله]

[illegible] اسحق [illegible] که هزار دینار ارزیدی، و چیزی بر پارهٔ کاغذ [illegible] و در زیر [illegible] خلیفه نهاد، اسحق تختهٔ خاك خواست و

---

(۱) [illegible] یادنی هست یعنی:

[illegible] [illegible] علم [illegible] حکام و اطباء امّا

[illegible] الحسن [illegible]

[illegible] (۵) این حکایت را با آخرها

[illegible] جواشی [illegible]

[illegible] اسحق [illegible]

[illegible] (طبع [illegible] سنه ۱۸۲۱ م

[illegible]

[از] اسطرلاب ارتفاع گرفت و طالع درست کرد و زایچه بر روی تختهٔ خاك
بر کشید و کواکب را تقویم کرد، [1] خبی و ضمیر بجای آورد و گفت:
یا امیرالمؤمنین دران کاغذ چیزی نوشته است که اوّل نبات بوده است و
آخر حیوان شده، خلیفه آن کاغذ برون آورد، بر وی نوشته بوذ که
عصاء موسی، همگنان متعجّب گشتند پس اسحق ردای امام ببستد و دو پاره کرد
و در پای پیچید و این حکایت در بغداد فاش گشت و ازانجا بخراسان و
عراق سرایت کرد و منتشر شد، [2] فقیهی از ائمّهٔ بلخ بوذه ازانجا که تعصّب
فقها باشد کتابی در نجوم برداشت و کاردی درمیان تعبیه کرد و روی ببغداد
نهاذ تا فرصتی جسته او را هلاك کند، چون ببغداد رسید بحلقهٔ درس اسحق
رفت و پس از ثنا گفت: میخواهم که از علوم نجوم برخدمت مولانا چیزی
خوانم، اسحق گفت: تو از جانب مشرق بکشتن من آمدهٔ نه بتعلّم نجوم، و
ازین پشیمان شوی و در علم نجوم ماهر گردی، حاضران متعجّب ماندند،
و فقیه مقرّ آمد و اعتذار و استغفار نمود، و پانزده سال ملازم وی بود و باقتباس
انوار علوم نجوم مشغول و استفادت استعمال کرد تا بدرجهٔ رسید که مصنّفاتش
ناسخ احکام و اعمال زردشت و جاماسب آمد و او [3] ابو معشر بلخی است

---

(۱) برای شرح این الفاظ رك به حواشی چهار مقاله ص ۱۹۰ (۲) اصل: فقیه
(به «فقیهی» تصحیح شده) رك به فهرست ابن الندیم ج ۱ ص ۲۷۷ برای قصهٔ
ابومعشر و یعقوب بن اسحق کندی (۳) اصل: ابوالمعشر، بقول ابن خلکان
(۱ : ۲۲۱) وفات ابومعشر در سنهٔ ۲۷۲ ه بوده

۳- حُنَیش طبیب [تتمه نمره ۳][1]

از قدماء حکماء عظام و قدوهٔ مهندسان عصر خود بوده است[2]
و رای صایب در معالجات داشت، و از کلمات حکمت آمیز اوست: دروغ سِر
[illegible] و هر [illegible] برك [illegible] ادراك معالی امور
[illegible] و[3] [illegible] اعمال و مراد [illegible] و هر کس کریم نفس
[illegible] و حکمت نتواند بوذ.

۴- ثابت بن قرّة[4] الحرّانی [تتمه نمره ۴]

در اجزاء[5] علوم حکمت کامل و متبحّر بوذه است و مذهب صابیه
داشت، و جدّ محمد بن جابر بن سنان صاحب رصد مشهور، و خلیفه المعتضد بالله
در اعزاز و اکرام او تمامی رسیده که،[6] روزی در طواف بستان سرای
[illegible] مستشعر شد، خلیفه فرمود که
[illegible] لانّ العلم یعلو و لا یُعلی.

و [illegible] معقولست: مضرّ[6] ترین چیزها مردم مُسِنّ
را [illegible] می شود بکثرت اکل
[illegible] تواند بود بیماری و ضعف را.

---

(۱) [illegible] (۲) [illegible] حسب درین [illegible] (۳) اصل: [illegible] از روی [illegible] (۴) [illegible] (۵) اصل: علوم [illegible] از روی تتمه [illegible] (۶) [illegible] (۷) اصل: [illegible]

و چون امیر ماکانی او را ارتباط فرموذ گفت: وصیّت آنست که از دو چیز احتیاط فرمائی: اکل در حالتِ سُکر و مباشرت در حمّام،

کتاب ذخیره از تصانیفِ او نادر و مشهور ست،

۵ـ محمّد بن زکریا الرّازی [تتمّه نمره ۵]

در عنفوان شباب و رَیعانِ عمر در ری بوده است و مشتغل بعلم اکسیر و از ابخرتها [ء عقا] قیر که در کیمیا مستعمل می باشد او را رمد عظیم طاری گشت و پیش کحّالی بایست رفت، کحّال گفت که معالجت (معالجت؟) تو موقوف است بر پانصد دینار که بدهی، و او آن مبلغ بکحّال داد، گفت: کیمیا علم طب است نه آنک تو بدان مشغولی، بدان سبب از کیمیا اعراض نمود (و) در تحصیل علم طب بغایتی رسید که تصانیف او دران علم ناسخ تالیف متقدّمان داشت،

• [۱] شیخ رئیس شرف الملک[۲] ابو علی (داد) ... و طعن او کرده است[۲]،

و از سخنان اوست که: طب عبارتست از حفظ صحّت و ... سموم ... در تناول سه چیز منحصر ست: سر ... و ... پوشانیده (کذا)، و ماهی ... ،

(۱) ... (۲) ...
...

۶ـ علی بن زین (والصواب: رَبَّن) الطبری [تتمّه نمره ۶]

از کُتّابِ مروِ[1] هجهان بوده است و صاحب همّت و والا نهمت
عارف و عالم بعلم الحیل ... الحیل[2] و طب، و اکثر تصانیف او در علم ابدانست
و پسرش از مشاهیر حکماء عصر بوده است و[3] تنسّم نفحاتِ فضلِ او از
۵ فردوس الحکمة که مصنّف اوست می توان کرد، و از کلمات اوست:
سلامت عیشِ هر آرزو و متمنّیا تمنّا است ٭ بسیاری تجارب موجب
ازدیاد[4] عقلست ٭ بد ترین اقوال اقوال متناقض باشد ٭

۷ـ اسحق بن سلیمان[1] تتمّه نمره ۷

از جماهیرِ اصحابِ حکمت است و از کلمات اوست:
۱۰ ...ولِ کلِ ... ضعفِ ... و صُفرت و بَخَرِ دهان و تاکُّل دندان
است ... (۸۱) شود کسی که در خوردنِ نانِ گندم بی آفت و گوشتِ برّهٔ
حولی اقتصاد و اقتصار کند و از هوا (٭) و بی و آب ردی احتراز[6] از واجبات
داند،

۸ـ ...و الحسن البسطامی تتمّه نمره ۸]

۱۵ ... است: تناول طعام در حال سیری و شدّه مرض فزاست و

(۱) ... (۲) ... ص ۹ حاشیه ۳، (۳) اصل: تنسم،
(۴) ... (۵) ... (۶) اصل: آرم

شرب بر گرسنگی و جوع مذمومست ¤ راحتِ جسم وبدن در قلّتِ طعام و راحتِ روح در قلّتِ سخن وکلام و راحت عقل در قلّت خوردن [اهتمام-تتمّه] مندرجست ¤ وگفت: چون از سه چیز مجتنب شوند و بر چهار چیز مداومت نمایند محتاج طبیب نشوند، امّا اجتناب از غبار و دُخان و دود، امّا مداومت بر تناول شیرینی و چربی و استحمام و روایح طیب بقدر اقتصاد ؛ کوری عقل دردیست بی[1] درمان ؛ 5

۹- ابو زکریا نیسابوری [تتمّه نمره ۱۰]

طبیبی حاذق ماهر و بحر علوم حکمت عالم بوده است و از تصنیف او کتابی متین و منتهی است مشتمل بر فواید بی انتها، و از کلمات اوست: 10

نصاری را شیاطین اند که ایشانرا تحریص میکند [میکنند] بر خوردن گوشتِ خوك و اسلامیان را شیاطین اند که دعوت میکنند بتجرّع خمر و تناول پنیر کهنه و گوشت [illegible] و[2] [illegible]

۱۰- ابو الحسن (کذا) [3] الضیمری تتمّه نمره ۱۱ 6a

از مشاهیر حکماء روزگار خود بوده است و [illegible] است: احتماء در بیماری چون زهی است که صحّت را [illegible] و مزاج [illegible] ؛ 15

(۱) [illegible] (۲) [illegible] (۳) [illegible]

ص ۱۰ سطر آخر (۱) رجوع به [illegible] ص ۱۱ حاشیه ۱ ؛

هر کس که مدح و ثنا (ی) خوذ گویذ اظهارِ حماقت خوذ کرده باشد ☼

١١ــ ابو الحسن بن[1] تاش [و الصواب: بکش] البغدادی الضّریر

[تتمّه نمره ١٢]

حکیمی بوذ در وادی (کذا) بحرِ حکمت متعمّق، و مکفوف، او را پیش [2] مرضی بمعالجت می بردند، گفته است: [3] اخفاء بغایت و حمیّت بی نهایت محمود نیست و هر دو طرف از [4] اجحاف و اسراف مذموم، و اقتصاد و واسطه اسلم ☼

١٢ــ الحکیم ابو الخیر الحسن بن بابا بن سُوار بن بِهنام

[تتمّه نمره ١٣]

بغدادیِ مولد و منشأ و خوارزمیِ مقدم و وطن، و خوارزمشاه[6] بن مأمون بن محمد[7] او را باعزاز و اکرام از مسقط راس بدار الملك خوذ برد و چون سلطان یمین الدوله[8] محمودِ سبکتکین خوارزم را مستخلص گردانید او را بغزنین حمل کرد و عمر او [از] صد سال گذشته بوذ و هرچند او را باسلام دعوت فرموذ و امید و مواعید داد ابا کرد تا در [illegible] معلّقی [illegible] [9] سورة الٓمٓ احسب میخواند

---

(١) [illegible] (٢) اصل: [illegible] (٣) اصل: [illegible] [illegible] (٥) [illegible] روی [illegible] (٦) [illegible] (٧) اصل: [illegible] (٨) اصل: [illegible] ٢٩ ([illegible]) : ١ ☼

روزی برگذشت، ابو الخیر زمانی آنجا متوقّف شد و گریه بروی افتاد، در شب شعلهٔ انوار [۱] أَفَمَنْ شَرَحَ اللّهُ صدرَه لِلاسلامِ فَهُوَ عَلٰی نورٍ مِن ربِّه از مشکاتِ وجودش زبانه زدن گرفت، خاتم انبیا و نازنینِ حضرتِ کبریا محمّد مصطفی را بخواب دید که با وی میگفت (که) مثل تو عالمی با کمال دانش [نه] شاید که منکر نبوّت من باشد، و در منام بر دست رسول ثقلین و صاحب صدر قابَ قَوسَیْنِ مسلمان گشت، چون بیدار شد اظهار اسلام کرد و در کبرِ سن و ضعف بنیَت و نهایت شیخوخت بتعلّم فقه و حفظ و تلاوت قرآن مجید اشتغال کرد و نقدِ ایمان و اسلامش از محک صدق و تحقیق تمام عیار بیرون آمد، ۵

و حکیم ابو ریحان منجّم او را حکم کرده بوذ بنکبتی قاطع در روزی معیّن، اتفاقاً همان روز سلطان مرکب خاص را با غلامی باستدعا جهت [۲] او فرستاد وگذرش بر بازارِ موزه دوزان بوذ و باد گیرش مسعر (مستمفر؟) شد و عثرتی افتاد و هلاک گشت (6b) و تمام قصّهٔ او و از آن پسرش ابو علی در [۳] تاریخ آل ناصر* تصنیف ابو الفضل بیهقی کاتب مشروح و مسطورست، ۱۰

و شیخ [۴] رئیس شرف الملک* ابو علی سینا در بعضی از تصانیف ذکر او میکند برین نمط، وامّا حکیم ابو الخیر از [۵] اعداد حکماء دون الثقلین نیست و امیدوارم که اتفاق ملاقاتی افتد تا افادت و ادبی [illegible] استفادتی حاصل آید، ۱۵

---

(۱) قرآن مجید ۳۹ (الزمر) ۲۲، در متن: افمن بجای فمن است، (۲) [illegible] (۳) [illegible] تاریخ آل سبکتکین، (۴) [illegible] نسخه ندارد، (۵) اصل: اعداد.

و [سلطان محمود][1] بعد از استلامش* ناحیت[2] خمار را از اعمال غزنین بمعیشت بروی مُسَوَّغ فرموذ و بدان سبب او را ابو الخیر[2] خمار منسوب گردانیدند، و او را در اجزاء علومِ حکمت تصانیف بسیار ست، رسالهٔ بوزیر[3] امین الدوله* ابو سعد مشتمل بر کلماتِ نافع نوشته است، و ابو الخیر را
۵ بقراط ثانی گویند، الحق سزاوار ست بدین نام که خلاصهٔ موجودات و زبدهٔ کاینات در رویاء صادقه او را عالم گفته است، و در تدبیر مشایخ و مردم مسن تصنیفی لطیف دارد ٭

و ازانچه از وی منقولست آنست که بهترین اقوال آن باشذ که موافق حق تواند بوذ ٭ متمسّك بغرور همچون کسی باشذ که [از] نورِ برقِ
۱۰ خاطف اقتباس آتش کند ٭

۱۳ـ الحکیم متی بن یونس المترجم [تتمّه نمره ۱۳]

از حکماء نصاری، شارح[4] کتاب ارسطو و[5] مصنّف کتاب منطق* وغیرها، و از نُتف کلمات و حِکَم اوست که سعادت سه قسم است، نفسانی، و[6] بدنی، و خارجی، امّا نفسانی علوم حقیقی است که اخلاق محمود و فضایل و
۱۵ سیرت نیکو تابع آن باشذ، و امّا بدنی کمال اعضا و جوارح[6] و تشابه* اجزاء و صحّت اعضاء آلیّه وجودتِ تالیف و ترکیب، و امّا خارجی اکتسابِ دین

(۱) در تتمه ندارد' (۲) اصل: حمار' امّا رک به تتمة' (۳) تتمة: الامین' (۴) تتمة ندت' (۵) تتمة: وله تصانیف فی المنطق' (۶) به تصحیح جدید' اصل: متشابه ٭

و تحصیل وجوهات و اموال و انفاقِ آن (بر) مقتضی و مستحسن عقل و شرع
تواند بوذ، و اجتماع این [1] سعادات در یك شخص نادرست، بل از ممکنات
بعیذ ست ☆

١٤ـ یحیی بن [ابی ـ تتمّه] منصور الحکیم [تتمّه نمره ١٥]

در ایّام مامون خلیفه صاحب رصد بوده است و در فن هندسه وحیدِ ٥
عصر خود ☆

و از کلمات اوست: هر کرا قوّت شهوت و طبیعی بر عقل غالب آید
[صحّت را] نپندارذ (7a) الّا صحتِ جسد و بدنِ خوذ، علم را تصوّر نکند 7a
الّا در آنچ تفوّق و تغلّب جویذ، و امن را نداند الّا در قهر نوعِ خوذ، و
توانگر[ی] را نشمرد مگر در کسب مال و حُطام فانی، و مجموعِ این تصوّرات ١٠
مخالف اقتصاد و مقاربِ هلاك تواند بوذ ☆

١٥ـ محمد بن جابر بن [2] سنان بن ثابتِ قُرّة الحرّانی*
[تتمّه نمره ١٦]

واضع و صانع رصدِ مشهور ست که بعد از ایّام مامون ساخته است
مدعوّ برصد بتّانی، و بتّان از نواحی حرّان بوذه است، ١٥

(١) تتمه حکم جددد، اصل جماعات، (٢) اصل. سنا بن...الجرجانی، تتمّة .
الحرانی الصابی*

فرموده است: که کدورت عمر در همسایهٔ بد و فرزندانِ ناشایستهٔ عاق و زن بد خلق ناسازگار منحصر ست ٭ و گفت: چهار چیز ست که اندك بسیار باید شمرد: قرض[1] و آتش[*] و عداوت و بیماری ٭

۱۶ـ الشیخ ابو نصر[2] و هو[*] محمّد بن محمّد بن[3] ترخان [تتمه نمره ۱۷]

از فاریاب ترکستان، ملقّب به معلّم ثانی، افضل و مقدّم حکماء اسلامی علی الاطلاق او را می خوانند، چه گفته اند حکماء حقیقی عناصر کردار چهار نفر اند، دو پیش از اسلام، [4] اسکندر و ارسطو، و دو در عهد اسلام ابو نصر و ابو علی، و میان وفات ابو نصر و ولادتِ ابو علی[5] سی سال بوده است، و ابو علی تلمیذ و شاگرد تصانیف اوست و گفته است که [از] معرفت [6] غرض ما بعد الطبیعه نومید شده بودم [7] بر کتابی از تصانیفِ ابو [7] نصر ظفر یافتم و بدان اتفاق سجدهٔ شکر ایزدی گزارده در ازای نعمت و موهبت تصدّق و خیرات بسیار نموده ٭

و تصانیف او اکثر در بلاد شام موجود ست و آنچه در[8] ایران و عجم[*] میتوان یافت اینست:

مختصر اوسط در منطق، مختصر صغیر[9] جوامع کتاب منطق[*]، شرح کتاب منطق، کتاب برهان، شرح قاطیغوریاس، موسیقی اربع مجلدات

(۱) [illegible] (۲) [illegible] (۳) نسخة [illegible] (۴) [illegible] (۵) اصل [illegible] (۶) نسخة: از روی [illegible] (۷) اصل: النصر (۸) نسخة: خراسان (۹) نسخة: جوامع [illegible] جوامع الادب المنطق) ✦

و آرا المدینة الفاضلة، التعلیقات، کتاب تفسیر،

و خواجه ظهیر الدین بیهقی آورد که رسایل بسیار بخط او و خط تلمیذش ابو زکریا یحیی در کتب خانه نقیب النقباء ری دیدم،

و درکتاب اخلاق الحکماء مسطور ست که صاحب کافی الکفاة (7b) [1] اسمعیل بن عبّاد را باعث رغبت در استحضار و محاوره و مؤانسه و ... حکیم ابو نصر ... دید آمد و ... و صلات متواتر فرستاد تا او را ... ابو نصر از قبول آن تعدی نمود و از راه تعفف آن هدیه قبول نکرد تا بعد از مدتی مدید اتفاق افتاد که حکیم ابو نصر شهر ری رسید ... و کلاه ترکانه و کسوت و زیّ سپاهیانه ... و ... بکرّات صاحب فرموده بود که هر [2] که ابو نصر را ... او را ... گردانم، حکیم ابو نصر انتهاز فرصتی نمود، متنکّر وار بمجلس صاحب حاضر شد، مجلس ... ندماء ظریف و حکماء حریف ... و [...] ارباب لهو (و) طرب و اصحاب فضل و ادب مشحون، ... حضور او را ... و ... را ... آمدند، و او تحمّل می کرد ... سورت شراب ... بیهوش ... استراحت ... [3] ... بیرون آورد و استراح [استخراج [3]] ...

---

(۱) ...
کرده ❖

بی هوش و مدهوش گردانید و بر کامهٔ بربط نوشت:

ابو نصر الفارابی قد حضر مجلسکم و استهزأتم به فنوٓمکم بلحنه و عنا ئه و عـاب،

و بیرون مد و متوجه صوب بغداد گشت و چون صاحب (و) اصحاب

۵ را از سکر افاقت حاصل شد از حسن محاورت و لطف معاشرت و صوت ذوق آمیز و عنا (ی) طرب انگیز و کمال تبحرش در علم موسیقی یاد آوردند و بر فوات مصاحبت و غیبت او متأسف گشتند و چون خط او بدان عبارت و مرهر بدیدند صاحب [[1] اسمعیل بن] عباد از غایت [[2] اندوه] پیراهن قبا کرده صطراب عظیم نمود و طالب و متفحص او معتمدان فرستاد و چون او را

۱۰ نیافتند [3] در تأسف و دریغ بر حرمان از ان سعادت روزگار گذرانیدند [ع]

و ... من ... ق عامـ مغرب

... از دمشق بعسقلان جماعت حرامیان که ... را ... پیش آمدند و قصد کردند او گفت: هر چه با منست ... قبول نکردند و چون نومید گشت

... [۸] ... و امرای شام بحکم ... [ق] ... او بر ... صلب کردند،

و ... شروع کنند

(۳) ... اصل ...

باید که شابّ و صحیح مزاج باشد متادّب بآداب [1] اخیار و عالم و حافظ قرآن مجید و عارف بلُغات عرب و قواعد علوم شرعی و عفیف النفس و ممتنع از فسق و فجور و غدر و زُور و منزّه از خیانت و [2] مکر و حیلت، و فارغ خاطر از مصالح معاش، و مواظب بر اداء وظائف شرعیّات، و بهیچ نوع اختلالی بارکان شریعت و آداب سنّت راه ندهد و تحصیل علم نه از جهت مکتسب و حُطام دنیاوی و جمع مال و جاه کند بل که از برای کمال نفس و احراز سعادات ابدی دران شروع کند، و هر کس که بر خلاف این شیوه بود او را حکیم زُور و نبهرج گویند* و فرموده است که تمام سعادت بمکارم اخلاق منوطست چنانچ شجره بثمره ، و [illegible] هر کس که نفس خوذ را فزون از حدّ و قدر آن دارذ نفس او محجوب شود از نیل کمال*

۱۷ـ [اخوان الصفاء] [تتمّه نمره ۱۸]

و امّا ابو سلیمان محمّد [illegible] البستی المُقدسی و ابو الحسن علی بن زهرون [3] الزنجانی و [4] ابو محمّد [illegible] [5] و العوفی و زید بن رفاعه این طایفه حکمایی اند که مجتمع و متّفق شدند بر تصنیف رسایل اخوان [illegible] .

و این سخنان از حکم ایشانست: مَثَل پادشاه ظالم چون ابر بی باران* است، قیاس باید کرد که چون عادل بود منافع او بخلایق تا بچه حد واصل

(۱) [illegible] (۲) [illegible]
(۳) [illegible] (۴) [illegible] (۵) [illegible] (۶) [illegible]
[illegible] (۷) [illegible]

گردد ٭ آفت ضعاف هوای نفس است، آفت رای لجاجست ٭ احداث و بنای شهرها باید که بر آب باشد و مرغزار و هیمه ٭ همچنانك افعی زهر را از افعی دیگر فرا گیرد زن اخلاق بد را از دیگر زنان بد اقتباس کند[۱] ٭ خاکستر دودیست کثیف و دود خاکستری لطیف[۱] ٭ قناعت توانگری مردم درویش تواند بود ٭

۱۸ـ الحکیم ابو عبد الله[۲] النّاتلیّ [تتمّه نمره ۱۹]

حکیمی بود عالم متخلّق باخلاق حمیده، شیخ ابو علی سینا آورده است که پدرم او را جهت تعلیم من ارتباط فرمود و من استفادت قوانین منطق از وی می کردم و بر مشکلات و غوامض آن وقوف می یافتم و او از آن متعجّب می گشت، و چون در تعلیم قسم ریاضیات (8b) بمخروطات رسیدم [illegible] این اشکال را از طبع خود اخراج نمودی [نموده؟] بر من عرض [illegible] عرضش [illegible] واسطه استفادت بود از من، و رسالهٔ لطیف در وجود از [illegible] او دانست[۳] در زیر[۴] اکمال تحرش در اجزاء علوم حکمت، و رسالهٔ نیز در علم اکسیر نوشته است،

و از مواعظ اوست[۱]. در چیزی که از عهدان آن نرسی شروع مکن و من سرّه أن لا یرى ما یسوءه فلا یتخه [یتخذ؟] شیئًا یخاف له فقدا

---

(۱) [illegible] او را [illegible] است (۲) اصل ، [illegible]
(۳) [illegible] مفهوم تتمه را [illegible] تغدر می آرد (۴)
[illegible]

وگفت: حق را لذاته طلب باید کرد و [۱] خیری را* از برای عمل بدان باید خواست ٭ هر وقت که صواب در تو در دو امر مشتبه شود تأمّل کن، هر کدام که بهوای نفس اقرب باشد از آن اجتناب نما ٭

۱۹ ــ یحیی النحوی الملقّب بالبطریق الدّیلمی [تتمّه نمره ۲۰]

از قدماء حکماء نصرانی بوده است و فیلسوف در اعلا (اعلی) معارج مهارت، و نایب [۲] امیر المؤمنین و امام المتّقین امیر المشارق و المغارب السیف علی ذروة العلیا من بنی لؤیّ بن غالب اسد الله الغالب علی بن ابی طالب کرّم الله وجهه* خواست که او را از دبار عجم از ماچ گردانیده دُر و معبد او را خراب گرداند، یحیی قصّه با امیر المؤمنین نوشت مشتمل بر طلب امان، امیر المؤمنین فرزند خود را محمّد حنفیّه بکتب [بکتابت*] امان نامه مامور گردانید، [۳]

واما [۴] کلمات حکیم یحیی [۱] اکثر آن [۵] سدید الظاهر ضعیف الباطن است، و [۶] کتابی تصنیف کرده محتوی بر رد بر افلاطون*، و از اکثرت [illegible] وسعی وکدّش در طلب علوم و تحقیق ماهیّات اشیا و احتیاط در عمل (و) [illegible] اکثر معمولات او را [illegible] [illegible]
علم طب را از وی استفادت فرمود،

---

(۱) اصل [illegible] (۲) [illegible] بن ابی طالب [illegible] (۳) [illegible] (۴) [illegible] (۵) اصل [illegible] (۶) [illegible] (۱) [illegible] ( ) اصل [illegible]

و از کلمات اوست: هرکه از [عمر؟] اول روز جهت کسب دنیا ... و آخر ... سعادت اخروی عمل و سعی نکند از عقلا و حکما نتواند بود ٭ و قبیح ترین اشیا بر بادشاه و حکّام بلاجست، و بسپاهیان بد دلی، و بتوانگران بخیلی، و بدرویشان کبر، و به پیران مزاح و هزل، و بجوانان کسالت و کاهلی، و بعموم خلایق حسد و دشمنی ورزیدن ٭ فقر و درویشی موت اکبر است ٭ امّا [از] ماکولات آن خور که خاطر آرزو کند و از ملبوسات آن پوش که مردم پسندیده دارند ٭

۲۰- یعقوب بن اسحق الکندی [تتمّه نمره ۲۱]

حکیم مهندس بوذ (9a) غوّاص اعماق بحار انواع علوم و مصنّف کتب بسیار، و در بعضی از تصانیف خوذ میان اصول شرع و اصول معقولات جمع کرده است. و در ملّت و دین او اختلافست بعضی گفته اند یهودی بوذ و مسلمان شد و بعضی آورده اند که نصرانی[۲] و باسلام درآمد*، خلیفه معتصم او را ارتباط کرد جهت تعلیم پسر خوذ احمد،

و از نُتَف[۱] نصایح اوست: هرکه سخن ترا بانبساط و نشاط نشنود تو [۳] مؤنت استماع او از عنان خود بردار ٭ هوای نفس را مخالفت و عصیان کن و پس مطاوعت هرچه کنی رواست، [و] بمال فریفته مشو اگرچه بسیار

(۱) مترجم درین موضع نتف نصایح را ترجمه نه کرده است، رک نه نسخهٔ
(۲) در نسخه ندارد (۳) اصل معیوب ٭

باشد، [و] هیچ حاجت از مردم دروغ گوی مخواه [که] هر چه قریب الامکان
باشد او را فرا نماید[1] ٭ تا محبوبات و مرادات ترک نکرد [د نجات[2]] نیابی
از چیزی که آنرا کاره باشی ٭

ابو زید البلخی [تتمّه نمره ۲۲]

از حکما و فصحا و بلغای اسلامی بوده است و او را تصانیف بسیار در
هر[3] فنّی از علوم هست چون کتاب امدالا قصی و کتاب[4] ابانه عن علل* الدیانه
و کتاب در اخلاق[5]،

فرموده است[6]: صدق و راستی را شاخ و بیخ و نباتست که چون ثمرهٔ
آن را تناول کنی طعم آن بمذاق رسد، و دروغ و کذب عقیمست، نه اصل
دارد و نه ثمر، ازان حذر باید کرد ٭

چون اسرار را خازنان و حافظان بسیار شوند[7] بیشتر و بیشتر فاش و
ضایع گردد ٭[8] هر کس* که سرّ خود را حافظی و امینی طلبد هر آیینه
فاش شود ٭

از مرگ و فنا ناگزیر ست، ازان نباید ترسید، و اگر از حالت
بعدالموت خایف شوند کار را پیش از مرگ اصلاح باید کرد، و از سیّآت اعمال

(۱) ترجمهٔ نا تمام است اصل را، رفت به تتمه، (۲) اصل ندرد تعالی، امّا رفت به تتمه، (۳) اصل: وفی، (۴): ابانه عن العدل، (۵) در تتمه زیادتی هست یعنی: وکتب اخر، (۶) در تتمه بعداد اقوال ابو زید ده است مترجم فقط سی ... را ترجمه کرده است، (۷) اصل بیشتر، (۸) عترّرا در اصل ٭

خود باید ترسید ٭ از احل مقدر ٭ با طبیبی جاهل گفت: اول نفس خود را
اصلاح کن پس بدن غیری [(۱) را] مداوات نمای ٭ چون کسی ترا مدح گوید
بدانچه در تو نباشد ایمن مباش از وی [که] مذمت کند ترا بچیزی که در
تو نباشد ٭ شریعت فلسفه گری است و مرد حکیم متفلسف شود تا متعبد
۵ و مواظب بر اداء (اوامر) شرعی نباشد ٭

۲۲ — ابو الفرج الجاثلیق الطبیب [تتمه نمره ۲۳]

(۲) حکیمی بود در انواع علوم صاحب‌نصاب، استاد حکمای عصر در هر باب،
9b و او را تصانیف بسیار در انواع علوم هست لا سیما در منطق، (9b) هر چند
شیخ ابو علی سینا تهجین و مذمت تصانیف او کرده است و گفته که حقش
۱۰ اینست [که] تصانیف او را بر فروشنده رد کنند و ثمنش نیز بر وی بگذارند،
و ظاهر این سخن نیز (۳) مدرج گمان حسد ست که میان ارباب علم متداول باشد،
و تصنیفی لطیف او را در کمّیّت (۴) و دیگر رسایل هست، و عارف و عالم بوده
است بلغات یونانی و رومی، و شیخ ابو علی هر چند بر تقدم او در صناعت
طب معترفست امّا بر رسایل او اعتراضات می‌کند و می‌نویسد که: ابو الفرج
۱۵ سابق است در صناعت طب الّا معانی او بعضی سقطست و بعضی مستقیم (۵)،
و از مطالعهٔ کتابی از مصنفات او در علل اشیا استدلال تحرّش در انواع

---

(۱) تصحیح جدید. (۲) مترجم نسبتهم و ماخذ را ذکر کرده است در ادای مطالب اصل این ترجمه. (۳) اصل: مدرج. به تصحیح جدید به صورت مندرج بدل شده. (۴) نسخه و بوده: [illegible]. (۵) در نسخه در این موضع زیادتی هست ٭

حکمت می توان گرفت ولیکن میان او و شیخ ابو علی تفاوت بسیار ست،

وشیخ رئیس ابو علی سینا[1] خو[د] بغایت، موذی و مستهجن و مستهزی (بوذ)، [[2] روزی] پیش حکیم ابو علی مسکویه که مصنّف کتاب تجارب الامم است وکتاب شوامل ومعده ومجلس[3] خاصّ بوذ بتلامذه و مستفیدان بسیار، شیخ ابو علی جوزی پیش ابو علی مسکویه انداخت [و[4] گفت] تقدیر مساحت این جوز بشعیرات بکن، ابو علی جزوی چند در اخلاق نوشته پیش ابو علی سینا انداخت وگفت: اوّلاً اصلاح خلق خود میکن تا من از استخراج مساحت جوز فارغ شوم، چه تو باصلاح اخلاق خود محتاج تری که من بمساحت جوز[5]، و حکیم ابو ریحان بیرونی[6] رسایلی مشتمل بر مسایل بسیار بابو علی سینا فرستاذ و ابو علی جواب آن نوشت، وحکیم ابو ریحان اعتراض نموذ بر اجوبهٔ ابو علی سینا و تهجین او و کلام او نموذ و ابو علی را بوبیخی چند که بعوام النّاس نتوان کرد یا بحکما چه رسد مخاطب داشت، و مُرادت تهجین او را بچشانید، چون حکیم ابو الفرج اجوبه و اسؤالهٔ ایشان را تامل کرد فرمود که هر آینه هر که مدمّت و تهجین مردم کند مدح و مذمّت او بر وین موجب کند،

(۱) در [illegible] : و ابو علی [illegible] [illegible] را [illegible] [illegible] (۲) در اصل ندارد امّا [illegible] (۳) در اصل این لفظ [illegible] بوذ و [illegible] (۴) در اصل ندارد (۵) [illegible] موضع [illegible] (۶) [illegible]

و حکیم ابوالفرج گوید که من از اولاد فولوسم که خواهر زادهٔ جالینوس حکیم بو(د) و چون حق سبحانه و تعالی عیسی [را] بنبوّت بعث فرمود جالینوس در غایت شیخوخت و ضعف و کبر سن[1] بوده فولوس را بخدمت عیسیٰ علیه السلام فرستاد و تمهید عذر تقاعد از ملازمت از حضرت ۵ نبوّت کرد که من محبوس (10a) عجز و پیری و هرم و مضمون نامه مشتمل بر آنك:

یا طبیب النفوس و نبی الله ای لبسا بیمار که از خدمت طبیب لسبب عوارض جسمانی عاجز و متقاعد شوذ، و من بعضی از خوذ را پیش تو فرستادم و آن فولوس است تا بآداب نبوی نفس او را علاج فرمایی و السلام،

۱۰ چون فولوس بخدمت عیسیٰ علیه السلام رسید عیسیٰ او را عزیز و گرامی داشته در عداد حواریان منتظم گردانید، و عیسیٰ در جواب جالینوس نوشت:

مَنْ أعسف من علیه الصّحیح لا یحتاج الی الطّبیب الّا فی حفظ صحّته و السّلام لا تعجب النفوس[2] عن النفوس و السّلام،

۱۵ دعوی نصرانیان آنست که فولوس بعد از شمعون الصفا از پیغمبران گشت، و او را تصنیفی ست مشتمل بر دلالات بعث و نشر و اثبات نشر اموات،

و از سخن اوست که: همچنین علم[3] [هم درین عالم[4]] همچنانك* وزی وای شوذ عجب نباید داشت که انواع توالد[ی] تولّدی گردد درین

(۱) — ص ۳۰ حاشیه ۴ (۲) اصل: الی؛ تصحیح از روی ۱۵۵ و ن؛
(۳) [illegible] عبارت نسخه این طور است: فی هذا العالم

عالم، همچنانك آفتاب که تاثیر می کند درین عالم و آتش که تاثیر او درانست[1] ٭

و هم از سخنان اوست: هرگاه که حجت تو در کریم ثابت شوذ در اکرام تو افزاید و چون بر فرومایه ثبوت یابد بد خواه تو گردد و بر تو ناسزا سگالیذن گیرذ ٭ درویشی که خوذ را بتوانگر مانده می کند همچنانست که آماهیده که خوذ را بفربه تشبیه کند ٭ بخیل را تغافل از[2] ماه بزرگ آسان تر نماید از پاداش کردن اندك نیکوئی را ٭ علم شریر ضعیف نفس چون عرض او نماند طعن او بر متقدّمان اقدام نماید [و] وجود اهل دانش در روزگار خویش نخواهد که[3] ...... ٭ بخیل همان مقدار که از مال خوذ بخیلی می کند از عرض خود سخاوت می نماید ٭

و از گفتهای اوست: چون دولت اقبال کند شهوات خادم عقل گردد و چون ادبار نماید[4] عقل خدمت شهوات کند ٭ چون مصاحبت و ملازمت مردم عاقل کنی رضا[ی] او طلب و اگرچه حاشیه و خدمش ناراضی باشند و رنجیده، و اگر خدمت جاهل کنی استرضا[ی] حواشی و خدمش واجب دان و از تفکّر و رنجش خاطر او ... ... حرامست بر پادشاهان و حاکمان مستی زیرا که ایشان حرس ممالك ... و ... ... شوذ بنگاه دارنده ... مرد دلیر حُسنِ ذکر و نام نیکو را بر بقا اختیار کند (10b) و بدل ... را بر حُسنِ ذکر راجح[6] نهد ٭ اوّل چیزی که بعد از خرابی جهان

(۱) ... ... (۲) ... ... حماد ... ... (۳) ... ... (۴) ... ... (۶) ... ...

امراض وباء و غیرها واقع شوذ که مردم وا [فنا کنند] ضروری ملابس و مآکل توانند [بود] بعد از آن مردم طالب نیك وگزیدهٔ او شوند وحصون [و] شهرها بنا نهند تا از[2] سباع ضواری ایمن* باشد و خویشتن را نیز از تعرّض یکدیگر نگاه دارند ¤ و چون فرزندان متابع و متمسّك پدر و اجداد شوند تعصّب میان ایشان واقع گردد[3] و بهرج و مرج و اضطراب سرایت کند* پس ضرورت مستدعی ظهور صاحب شرعی بحق شوذ که ایشانرا دعوت کند بیك چیز که صلاح حال و مآل [را] متضمّن باشذ ¤

۲۳ــ الحکیم ابو القاسم الکرمانی [تتمّه نمره ۲۴]

از صنادید حکماء متبحّر بوذه است، میان او و شیخ ابو علی سینا مناظرتی رفته است که مفضی شذه بمشاجرتی مستلزم سوء الادب، و ابو علی او را بضاعت[4] بضاعت[5] صناعت منطق نسبت کرده است و ابوالقسم ابو علی را بغلط و مغلطه منسوب گردانیده،

از[6] [illegible] اوست: تاثیر علویات[7] به تقدیر* حق سبحانه تعالی دو سعلیت کس منکر نتواند شد، [که] حد اسفل مربوطست با علی ¤ عتاب با جاهل چون[8] طلب صحت [illegible] از [illegible]*.

---

(۱) [illegible] (۲) اصل: سباع و ضواری آیمن، (۳) در تتمّه ندارد، (۴) این [illegible] اصل از [illegible] نسخه، (۵) بضاعت را بتصحیح جدید [illegible] عبارت تتمه [illegible] و نسخه... الی قلّة العنایة بصناعة المنطق، (۶) [illegible] از [illegible] اقوال کرمانی که در تتمه آورده است [illegible] (۷) اصل و نقدیر، (۸) اصل: طالب صحت [illegible]

۲۳ـ ابو الفتح علی بن محمّد الکاتب البستی [تتمّه نمره ۲۰]

حکیمی شاعر بوده است از خدم ملوك آل سامان و از ندمای امیر خلف بن احمد[1] والی سیستان و نیمروز* و چون امیر سبکتکین بُست را مستخلص گردانید او را استخدام[2] فرموده واز کُتّاب[3] و نوّاب* حضرت سلطان محمود بن سبکتکین شد و بعد ازان از خراسان بسبب استشعاری که او را حاصل آمد منزعج گشته بماوراء النهر و ترکستان افتاد وآنجا متوفی گشت، و از اشعار اوست:

و للامور مواقیتٌ[4] مقدّرة ‌ ‌ ‌ فکّل امرٍ له حدٌّ[5] و میزانٌ

فلا تکن عَجِلاً فی الامر تطلبه ‌ ‌ ‌ فلیس یُحمد[6] قبل النضج بُحرانٌ

یا ایّها العالم المرضیّ سیرته ‌ ‌ ‌ ابشر فانت [بغیر][4] الماء ریّانٌ

و یا اخا الجهل لو[7] اصبحتَ فی لُجج ‌ ‌ ‌ فانتَ ما بینها لا شكّ ظمآن

و قوله:[6] تقی الله و الزم[7] هدی دینه ‌ ‌ ‌ و بعدها فاطلب الفلسفه

و دع عنك قوما[8] یعیبونها ‌ ‌ ‌ ففلسفة المرء[9] فلّ السفه

(۱) این زیادتی است از مترجم، (۲) بعد ازین زیادتی است در تتمه، (۳) اصل: بعد، تصحیح از روی تتمه و ن، (۴) در اصل ندارد، از روی متن عربی و ن افزوده شد، (۵) اصل: استخدام، (۶) زیر نه حواشی تتمه، (۷) تتمه: عَزَمی، (۸) اصل: یعیبونها، (۹) اصل: فل سفه تتمه مثل متن، بعد ازین در تتمه ترجمهٔ ابو العباس احمد بن اسحق العرفی است که مترجم حذف کرده ◆

۲۰ - الحکیم الوزیر[1] الدستور شرف الملك ابو علی الحسین بن عبدالله ابن سینا البخاری [تتمّه نمره ۲۷]

[2] وی رزمهٔ اعیان حکمای جهان، خلاصهٔ عناصر و ارکان، طراز حلّهٔ فحول اهلِ دانش، صدرِ جریدهٔ قروم اربابِ فطنت بود، هر مبالغت و اغراق و اطناب و اسهاب که در مدایحِ ذات و مناقبِ صفاتِ او کنند آفتاب جهانتاب را ببلندی و روشنائی نسبت کرده باشند،

پدرش از عُمّال و کُفات بلخ بوذه، در ایّام سلطنت نوح بن منصور السّامانی ببخارا آمد و بعمل دیهی که آنرا [3] خرمیثن گویند مشغول شد، و در جنبِ آن دیهی بوذ که آنرا اَفْشَنَه گویند [از انجا [4] ستاره] نام دختری را استنکاح کرد و شیخ ابو علی در سنه سبعین و ثلثمایه از وی مولود شد بطالعِ سرطان درجهٔ شرف مشتری، قمر منطق [[5] منطبق؟] بدرجهٔ شرف و زهره [6] دو [در؟] حاق بدرجه شرفشان، و سهم السعاده درکط از سرطان وسهم الغیب در اوّل سرطان با سهیل وشعری یمانی، وبعد از وی برادرش محمود بپنج سال در وجود آمذ، و باتّفاق بشهر بخارا نقل کردند و پدر او

(۱) این لفظ را در تتمّه ندارد، (۲) این جمله های دو سطری را در تتمّه ندارد امّا [illegible] به تتمّه، (۳) در اصل خرمیتن نوشته است، تصحیح از روی کتاب الانساب سمعانی، در حاشیهٔ اصل نوشته: خرمیثن قریه ایست قرب افشنه، (۴) در حاشیه اصل [illegible] نوشته است، امّا رک به تتمّه، (۵) تصحیح در حاشیهٔ اصل: منطبق، (۶) حاشیه: در صحاری، امّا عبارت تتمّه اینست: والشمس فی حد شرفها والزهرة علی درجة شرفها ●

همیشه رسایل اخوان الصفا را مطالعه کردی، او نیز احیاناً تأمّل کردی، و
پدرش او را پیش بقّالی برد [که] هندسه و جبر و مقابله نیکو دانستی مشهور
بمحمود مسّاح، پس آن حکیم ابو عبد الله[1] الناتلی که ذکر او تقدیم یافت[2]
ببخارا رسید و پدر ابو علی [او] را اعزاز و اکرام نموذ و بوثاق خوذ فرود
آورد و ابو علی علم فقه از اسمعیل زاهد استفادت نموذ و مسایل خلاف و ۵
مناظره و مجادله بتلقّف فرا می گرفت، بعد از ان کتاب[3] ایساغوجی و اقلیدس و
مجسطی بر حکیم ناتلی خواند، و چون ناتلی از تعلیم او فارغ شد متوجّه
خوارزم گشت بحضرت خوارزمشاه مامون بن محمّد، و ابو علی در بخارا در
تحصیل علوم بدیهی [[4]طبیعی] و الهی اقبال نموذ، و در فصوص و شر[و]ح مطالعه
کرد و ابواب علوم بروی منفتح شد و ینابیع حکمت بروی منفجر گشت، ۱۰
بعد ازان در علم طب رغبت نموذ و تأمّل مصنّفات طبّی کرد، و چون علم
طب از اقسام علوم صعب نیست لاجرم بمدّتی اندك عدیم النظیر و المثل گشت
و سرآمذ اطبّاء جهان شذ، (11b)[5] و مع ذلك * از اسمعیل زاهد دایماً 11b
استفادهٔ علم فقه کردی تا در علم ابدان و ادیان مشارٌ الیه شد [ع]
و[6] یتأنّی علی فضائله الحاضر ۱۵
و چون سنش بدوازده سالگی[7] رسید[8] حفظ و قراءت جمیع محفوظات

---

(۱) اصل: الداتلی (در هر دو جا در اصل)، (۲) [illegible] ۱۸۵ ص ۲۴،
(۳) اصل: [illegible]، (۴) [illegible]، (۵)
[illegible] در اصل، (۶) اصل: [illegible]
[illegible]، (۷) [illegible] عمرانی [illegible]
موضع [illegible]، (۸) اصل: وحفظ.

را استنطاق نموذ و مدت یکسال و نیم استراحتِ منامِ لیل و نهار بر خود محظور و حرام گردانید و بجز مطالعهٔ کتب بچیزی نپرداخت و اگر در مسئلهٔ مشکل متحیّر شدی و بر حلّ آن ظفر نیافتی بمسجد جامع حاضر شدی و عادت و نماز کردی و بتضرّع و ابتهال حلّ آن مشکل از [1](الله) تعالیٰ مسألت

۵ نموذی تا حق سبحانه و تعالیٰ آن منغلق بروی بکشاذی، و هر شب چون بخانه باز آمذی چراغ بر افروختی و بکتابت و قراءت مشغول شدی و چون خواب بروی غلبه کردی یا ضعفی در مزاج تفرّس نموذی قدحی از شرابِ صرف تجرّع کردی بخلاف حکماء قدما چون افلاطون و غیره که همه زُهّاد و عُبّاد بوده اند، او علی سنّت و شعار ایشانرا تغییر کرد و بشرب خمر و

۱۰ [[2]استفراغِ شهوانی مشغوف و مشغول شذ، و دیگر حکما که پس او بودند در فسق و انهماك بدو اقتدا کردند، فی الجمله جمیع انواع علوم را حایز گشت و بحسب امکان انسانی بجذابیر ه واقف شذ، و هر چه دران وقت بدانست تا آخر عمر چیزی زیادت نگشت تا از منطق و ریاضی و طبیعی فارغ گشت و در تحصیل علم ریاضی مداومت بسیار ننمود چه هرکه ذوقِ حلاوتِ معقولات

۱۵ دریافت فکرِ او در ریاضیات ضعیف نماید، بعد ازان اقبال کرد بر علمِ الهی و کتاب ما بعد الطبیعه مدت چهل بار بخواند و تمامت او را [3]محفوظ گشت و مع ذلک آنرا معلوم نگشت و مقصودش حاصل نشذ و یاس کلّی روی نمود و گفت مگر این کتابیست که سبیل و طریقِ فهمِ آن بسته است،

---

(۱) [illegible] (۲) [illegible] (۳) اصل: محظوط، بتصحیح [illegible]

تا اتفاق افتاذ که روزی در بازار صحّافان طواف می کرد، مجدّ نامی دلاّل
[1] کتابی در مزاد انداخته بود، چون بمطالعهٔ بو علی رسید بواسطهٔ عدم اعتقاد
رد کرد، دلاّل گفت این را از من بسه درم بخر که مالکش محتاج است،
چون بخرید آن مصنّف ابو نصر فارابی بوذ در اغراض کتاب ما بعد الطبیعه،
و در قرأت شروع نموذ، در حال اعراضِ آن کتاب و معرضات "معضلات؟" و ۵
مشکلاتِ آن بسبب آنك تمامت محفوظ داشت بروی منفتح شد وبدان فرحان
و شادمان گشت، بحسه (بخشهٔ) گرامند بر فقرا و مساکین تصدّق نموذ،

12a (12a) و بادشاه ممالك مشرق و مغرب و خراسان در آن [2] وقت امیر*
نوح بن منصور سامانی بوذ، و مرضی صعب در مزاجش طاری گشت که اطبّا
از معالجت آن [3] استرداد نمودند و عاجز شدند، و اسم ابو علی میان علما و حکما ۱۰
بتوفّر علم و قرأت متمایز شده بود استحضار او نمودند و در معالجت شریك
شد و بخدمت بادشاه متوسّم گشت، و اوّل حکیمی که ملازمت و خدمت
ملوك را اختیار کرد ابو علی بوذ، و از بادشاه نوح بن منصور اجازت
دار الکتب خواست و در اندك مدّتی ؟ ؟ت را مطالعه کرد و بر همه ظفر
شذ و مرتبهٔ هر کس از حکماء متقدّم در انواع علوم بشناخت و اتّفق افتاد که ۱۵
آن کتب خانه سوخته شد، بعضی حکما که خصماء ابو علی بودند تهمت
نهادند که ابو علی سوختست تا تصنیف آن علومِ نفیس بنفس خوذ اضافت کند
و مادّهٔ نسبت آن فواید از اربابِ مؤلّفات آن منقطع گرداند ۵

---

(۱) اصل: کتاب (۲) مدرب وب اسمد در اصل (۳) اصل:
اسرداد ♦

و چون ابو علی هژده ساله شد از تمامت علوم فارغ شده بوذ و تا آخر عمر او را هیچ علمی زیادت نگشت و متجدّد نشد،

و ابو علی عروضی در جوار او مقام داشت التماس نمود که کتابی جامع در حکمت تصنیف کند، مؤلّفی ساخته درین باب مشتمل بر اثبات

٥ سایر علوم بغیر از ریاضی که در آنجا زیادت مرتبه و سعادتی در عقبی متصوّر نبود، و کتاب حاصل و محصول به بیست جلد بنام ابو بکر برقی خوارزمی فقیه تالیف کرد، و کتابی [1] بره و اثم نام در اخلاق بساخت،

و در سن بیست (و) دو سالگی پدرش نماند و او متقلّد اعمال دیوانی و اشتغال سلطانی گشت و چون امور سلطنت دولت سامانی مضطرب شد

١٠ ابو علی را از آنجا از عجز حاصل آمده بگرگانجه و خوارزم انتقال افتاد، و بخدمت خوارزمشاه علی بن مأمون بن محمّد که علاقهٔ شاهان روزگار بوذ و یگانهٔ ملوک عهد بپیوست، و وزیر خود خوارزم؟ ابو الحسن السهلی که محبّ علم و حکمت بوذ تربیتش فرموذ، ابو علی دران وقت در زیّ فقها بوذ با درّاعه و طیلسان و تحت الحنك. و او را مشاهره خرج الیوم اثبات

١٥ کردند، بعد ازان از خوارزم بیرون آمد بنسا و باورد رفت، و ازانجا طوس و [2] سمنقان [sic] و نیشاپور در آمذ، و ازانجا بجاجرم رفت بسرحد خراسان، و ازانجا بگرگان انشاید بر عزم خدمت امیر شمس المعالی

12b قابوس، و درین ایام قابوس را گرفته بودند (12b) و حبس کرده در بعضی

(١) [illegible] (٢) [illegible]

قلاع که در آنجا وفات یافت، و ابو علی را[1] در آنجا مرضی صعب افتاد، و بعد از انتقالش و صحت کتب بسیار تصنیف کرد، و[2] فهرست مصنّفات او برین موجب است:

(۱) کتاب الاشارات مجلدة (۲) کتاب المجموع مجلدة (۳) کتاب الحاصل و المحصول مجلد [کذا] (۴) کتاب القانون اربع [اربعة] مجلدات (۵) کتاب النجات (۶) کتاب الهدایة (۷) کتاب القولنج مجلدة (۸) کتاب نسیان العم [لسان العرب؟] عشرة مجلدات (۹) کتاب الادویة القلبیة مجلدة (۱۰)

---

(۱) در نسخهٔ تتمه اول روی که سخن را مرضش در دهستان عارض شد رک به تتمه ص ۴۵. (۲) این فهرست فی الجمله مطابق است به فهرست تتمه (امّا ترتیب اسامی کتب تا و مطابق نیست و احیاناً اسامی [illegible] در تتمه را ندرمی آورد) و در حواشی [illegible] داده [illegible] درین موضع برای سهولت مراجعه مقابل هر عدد فهرست متن در حواشی عدد همان کتاب در فهرست تتمه درج کرده می شود.

۱ (۱۳)، ۲ (۵)، ۳ (۶) در تتمه می گوید: الحاصل و المحصول [illegible] یعنی در نسخه جلد است، ۴ (۹) در تتمه مثل [illegible] عدد مجلدات قانون را به چهار منحصر کرده و لکن در ابن القفطی و عیون به چهارده، ۵ (۱۱)، ۶ (۱۲)، ۷ در تتمه ندارد، امّا [illegible] به ترجمه ابن [illegible] در ابن القفطی و عیون، ۸ (۱۰؟) [illegible] العرب است و [illegible] ۱۱، [illegible] (ج ۱ ص ۴۵۶ نمره ۹۳) [illegible] ظاهر در متن ذکر این رسالة نیست، ۹ و ۱۰ (۱۶) و (۱۷)، ۱۱ [illegible] تتمه مذکور نیست امّا در ص ۵۶ مذکور آمده است [illegible] حواشی تتمه، ۱۲ (۱۸) [illegible] حواشی تتمه، ۱۳ (۱۹) [illegible]، ۱۴ و ۱۵ (۲۰) و (۲۱)، ۱۶ تا ۱۸ (۲۲) تا (۲۴) [illegible] ۱۹ [illegible] حواشی تتمه، در اصل و العلوان [illegible]، ۱۹، ۲۱ (۲۷)، (۲۹)، ۲۲ (۳۱)، ۲۳ تا ۲۷ (۳۵) [illegible] ابن القفطی [illegible]

کتاب الموجز مجلدة (۱۱) کتاب الحکمة المشرقیة مجلدة (۱۲) کتاب الحکمة القدسیّة مجلدة (۱۳) کتاب بیان ذوات الجهة مجلدة (۱۴) کتاب المبدأ و المعاد مجلدة (۱۵) کتاب المعاد مجلدة (۱۶) کتاب المعاد [المقتضیات]، و از رسایل است: (۱۷) رسالة فی القضاء و القدر (۱۸) رسالة فی الاجرام العلویات (۱۹) رسالة فی المنطق بالشعر (۲۰) رسالة التحفة (۲۱) رسالة فی الحروف (۲۲) رسالة فی مختصر اقلیدس (۲۳) رسالة فی النهایة و اللانهایة (۲۴) رسالة حیّ[1] یقظان (۲۵) رسالة فی انّ ابعاد الجسم غیر ذاتیة (له) (۲۶) رسالة فی الهندباء (۲۷) رسالة [مسائل] جرت بینه و بین فضلاء العصر،

و بعد ازان به رَی رفت بخدمت پادشاه مجد الدوله ابو طالب رستم ابن فخر الدوله و مادرش سیّده خاتون، و ایشان چون حال کمالات نفسانی او شنیده بودند در تعظیم او بکوشیدند، و مجدالدوله را علّت ماخولیا بر دماغ [2] متطرّق [شد]* و شیخ ابو علی معالجت بصواب کرد و مدّتی آنجا مقیم شد و کتاب مبدأ و معاد آنجا ساخت، و چون شمس الدوله برادر مجدالدوله قصد قتل هلال ابن بدر حسنویه کرد و لشکر بغداد را منهزم گردانید شیخ ابو علی بضرورت از رَی بقزوین [[3] رفت] و ازانجا بهمدان انتقال نمود بخدمت ملکه و حاکمهٔ آنجا رفت و بنویسندگی دیوان خالصات او مشغول گشت، و با ملک شمس الدوله اتفاق معرفتش افتاد و معالجهٔ مرض قولنج صعب او بر وجه صواب کرد و بانواع خلاع و تشریفات مخصوص شد و وزارتش را تقلّد نمود،

(۱) اصل یقضان، (۲) اصل متطرق، لفظ شد را نیز کاتب اصل نیاورده است، (۳) باصلاح حدسی ❊

و اعیان لشکر بر شیخ ابو علی خروج کردند و خانه اش را بغارت و تاراج دادند[1] و قصد کشتن کردند، شمس الدوله مانع شد و شیخ ابو علی چهل [[2] روز] متواری گشت، و مرض قولنج ملك نکس کرد شیخ را احضار فرموذ و باز منصب وزارت بر وی مقرر داشت،

و[3] تلامذه و شیخ ابو عبدالله [ابو عبید] از وی التماس تصنیف شرح (13a) کتب ارسطو کردند، او گفت: اشتغال من بوزارت مانع تصنیف است فامّا ملتمس شما را رد نمی کنم، و ابتدا نمود بتصنیف طبیعیات از کتاب شفا و تالیف مجلّد[ی] از قانون، و هر شب طلبهٔ علم و حکماء بخدمتش جمع آمدندی و ابو عبدالله [ابو عبید] از کتاب [[4] شفا] یك نوبت، و معصومی الکتاب (؟) از قانون یك نوبت، و ابن زیله از کتاب اشارات یك نوبت، و بهمن یار از کتاب حاصل و محصول یك نوبت بر وی خواندی، و چون از درس فارغ شدی بشرب شراب ارغوانی و سماع عوانی مشغول شدندی و بسبب عدم فراغ روز بدرس ببساط شراب تا شب افگندندی[5]،

و در اثنای این حال ملك شمس الدوله [illegible] شد و پسرش وزارت بر شیخ عرض کرد، شیخ ازان امتناع نموذ و ملك علاء [illegible] کاکو التماس کرد که شیخ بخدمت[6] او رود* شیخ ازان مدتی حسته در سرای ابو غالب عطّار مختفی شد و بی واسطهٔ مطالعهٔ هیچ کتب جمیع طبیعیات

---

(۱) [illegible] (۲) [illegible]

(۳) ظاهرا [illegible] ابو عبید [illegible] ابو عبید [illegible]

[illegible] (۴) [illegible] (۵) [illegible]

[illegible] (۶) [illegible]

و الٓهیات از کتاب شفا تمام کرد، بعد ازان پادشاه تاج الملك بن شمس الدوله او را بمکاتبه و مصادقت ملك علاء الدوله[5] متّهم گردانید [و] در قبض آورد و در قلعه[1] بردوان [فردجان[2]] محبوس کرد و دران حبس کتاب حیّ بن یقظان و[3] رسالة الطیر* وکتاب قولنج و[4] ادویهٔ قلبی تصنیف کرد،

5 [5]پس ازان در زیّ منکر با برادر خوذ محمود از همدان بیرون رفته متوجّه اصفهان گشت و ملك علاء الدوله کاکو خواص خود را با مرکب و جنایب و آئین و اسباب تجمّل باستقبال فرستاد، و باعزاز و اکرام تمام در محلّه[6] کوی گنبد بخانه عبداللّه[7] بن حبّی* فرو آمذ، و شبهاء آدینه بخدمت مجلس علاء الدوله حاضر آمدی و چون آغاز تکلّم کردی همگنان با زانوی ادب در

10 آمده مستمع و مستفید[8] شدندی، و سلطان [محمود] بن سبکتکین و پسرش سلطان مسعود بغیر از ملك علاء الدوله کاکو را هیچ آفریده[9] را از ملوك روی زمین در عقد اعتبار نمی آوردند[10] و میخواستند که شیخ بحضرت [[11] ایشان آید]،

روزی پیش علاء الدوله ذکر خللی که در تقاویم بسبب رصد های

---

(۱) اصل : متهم، (۲) اصل : بردوان، تتمه بردوان، (۳) اصل : رساله للطیر، (۴) بخلاف این ترجمه در تتمه نوشته است که شیخ ادویه قلبیه را در اوّل ورود ش به همدان تصنیف کرده، (۵) در تتمه می گوید که شیخ را از محبس قلعه به همدان آوردند، و از همدان متنکّر شده باصفهان رفت، (۶) تتمه : کور گنبد، ق : کور کنبذ، م : کورکنبد، چهار مقاله ص ۶۴ : کوی گنبد (مثل متن)، در ن ندارد، (۷) ق م : ابن بابی، (۸) درین موضع زیادتی هست در تتمه، (۹) راء دوم تصحیح جدید است، (۱۰) در تتمه ندارد، بجایش جملهٔ دارد که متعلق بابن علاءالدوله است، (۱۱) بتصحیح جدید ✿

قدیم[1] واقعست می رفت*، علاء الدوله فرمود که شیخ را بر احداث رصدی
قیام می باید نمود، و مال بسیار درین (13b) قضیه اتفاق کرد، و فقیه 13b
[2]ابو عبید قیّم امیر [امر؟] بود، و بواسطه کثرت اسفار و تراکم عوایق با تمام
نرسید[3]،

۵ و روزی میان ابو منصور [4]حنّان و شیخ* ماجرای در مسایل لغوی
میرفت، ادیب ابو منصور گفت که نصاب مایهٔ تو در حکمت هرچند تمامتر
است امّا حاصل لغت چندان نداشتهٔ، باش! ، شیخ ازین حکایت مستنکف
عظیم شد، و مدّت سه سال بر درس کتب ادب و مطالعهٔ تهذیب اللغة اقبال نمود
تا دران فن سابق غایات گشت [[5] و سه قصاید انشا کرد] و سه رسایل
۱۰ بنوشت بر طریقه ابن العمید و صاحب و صابی و بفرمود که جلد کردند و
مندرس گردانید و بخدمت علاء الدوله برد و خواست که این را بر ادیب
ابو منصور کردند [عرض کنند؟] و گویند در صحرا در شکارگاهی یافتیم،
ادیب ابو منصور چون مطالعه (کرد) بسیار مسایل برو مشکل گشت، شیخ
ا و حل [illegible] که مشکلات این مسایل در فلان موضع مسطور و مذکور ست،
۱۵ ابو منصور [[6] دانست] که آن رسایل و قصاید از منشئات شیخ است و بعذر
و استغفار پیش آمد، شیخ بعد ازان کتابی در لغت بساخت معنون
بلسان العرب،

---

(۱) اصل [illegible] واقعست (۲) اصل ابو عبید الله، امّا [illegible] (۳) [illegible] (۴) اصل وسلم [illegible] (۵) [illegible] (۶) [illegible]

و شیخ ابو علی را تجارب عجیب (و) غریب در معالجت حاصل آمد در جزوی چند تعلیق کرد و ضایع گشت، و از تجارب او آنست که روزی صداعی صعبش طاری شد، بدانست که ماده انیست که از حجاب شش[1] (سر؟) فرو می آید و شاید بوذ که ورمی انجامد، بفرمود تا برف بسیار بیاوردند و در خرقهٔ کتان پیچیدند و سر را بدان بپوشانید، موضع سر قوی گشته از قبول نزول ماده ممتنع شد و خلاص یافت، و در خوارزم زنی مدّتها بمرض سل مبتلا بوذ، فرمود که از شرابها بغیر از گلشکر چیزی تناول نکند، تا صد من گلشکر بخورد و شفا یافت،

شیخ چون از جرجان[2] این مسایل را در جزوی نوشت و پیش ابو القاسم حکیم کرمانی فرستاذ ابو القاسم وقت[3] اصفرار در فصل تابستان آن جزو را پیش شیخ بگذاشت، چون بیرون آمد شیخ بعد فراغ نماز خفتن پنج جزو، هر جزوی ده ورق، بر ربع فرعونی[4] مقرمط در حلّ و شرح مشکلات آن بنوشت و هم[5] در شب پیش ابو القسم فرستاذ، همگنان متعجّب گشتند، و بعد ازان هشت سال (در[6]) ساختن رصد مشغول شد،

و چون محاربه میان شیخ عمید ابو سهل حمدونی نایب سلطان مسعود

(۱) رک به حواشی ... نزول الی حجاب رأسه. (۲) ظاهراً اول این عبارت ناقص است ... در نسخه‌ها عبارت اصل در این موضع ... و مسامحه را بکار برده، بقول صاحب تتمه شیخ چون منطق نجات را تصنیف کرد و این کتاب به شیراز رسید علمای آنجا شبهات خود را در جزوی نوشته به دست ابو القاسم فرستادند و حکم آن جزو را به شیخ رساندند. (۳) اصل: اصفار. (۴) در نسخه ندارد. (۵) شیخ بقول صاحب تتمه این جزوها را بعد از نماز صبح فرستاد. (۶) ... مناسب است.

بری (14a) و میان علاء الدوله واقع گشت پس ازان سلطان مسعود اصفهان 14a
مستخلص گردانید و خواهر علاء الدوله را اسیر گرفت شیخ ابو علی درمیان
در آمده گفت، این خاتون پادشاه زاده و کفو تست[1] اگر او را در* عقد
نکاح آوری اصفهان عفوًا صفوًا بر تو مقرّر گردد، سلطان مسعود آن وصلت
با تمام رسانید، و چون علاء الدوله دیگر باره محاربه آغاز کرد سلطان فرستاد ۵
که خواهرت را بزندان لشکر تسلیم کنم تا فضیحت شود، شیخ ابو علی در
جواب نوشت که این خاتون بمنزله منکوحهٔ تست و اگر طلاقش دهی مطلّقهٔ
تو باشد و غیرت بر شوهران باشد نه بر برادران، سلطان عظیم متأثّر گشت و
خواهر علاء الدوله را عزیزًا مکرّمًا باز پیش برادر فرستاد،

بعد ازان شیخ عمید ابو سهل حمدونی و لشکر کُرد بر خانهٔ شیخ ۱۰
هجوم کردند و امتعه و کتبش را غارت نمودند و امّا کتاب حکمت قدسیه[2]
در کتب خانه سلطان مسعود بن محمود در غزنین بود تا لشکر غزّ در سنه
ستّ و اربعین و خمسمایه باشارت ملك حسین غوری بسوختند،

و شیخ رئیس قوی مزاج بودست و شب و روز استیفا(ی) لذّات
[illegible] ۱۵
[illegible]
بعد ازان صرعی که [illegible] قولنج می باشد طاری شد، [illegible] دانستگ از
[illegible]

(۱) [illegible] (۲) [illegible] (۳) [illegible]

پیچ دوم بینداخت، از حدّت بذر کرفس سحج زیادت گشت، و هر روز از برای
دفع صرع قدری از مثرودیطوس تناول می کرده، یکی از غلامان مقداری تمام
دران معجون از افیون عجین کرد بسبب آنك در خزانهٔ او خیانت کرده بوذ،
و شیخ ابوعلی را در سفر، مصاحبت ملك علاءالدوله می بایست بوذ ضرورةً،
و هر نوع تخلیط در امر معالجت اتفاق می افتاد و احتماء بواجب نمی رفت
تا علاءالدوله بهمدان رسید و مرض قولنج عود کرد و ابوعلی متیقّن
شد (که) سقوط قوّت او بمثابهٔ رسیده است که بدفع مرض خوذ قیام نتوانست
نموذ[1] ترك مداوات کرد،[2] و گفت:[3] المدبّر الّذی فی بدنی عجز ([4]عن) تدبیر
بدنی فلا تنفعنی المعالجة، بعد ازان غسل کرد و توبت واجب نموذ و هرآنچه
داشت بعضی را ردّ مظالم بارباب آن کرد ولختی بر فقراء تصدّق نموذ و بندگانرا
(14b) آزاد گردانید، و چون حافظ قرآن بوذ بهر سه روز ختمی میکرد
تا در روز جمعهٔ اوّل از رمضان سنه ثمان وعشرین واربعمایه بهمدان درگذشت،
و درین روز خطبه بنام سلطان طغرلبك محمّد بن میکائیل بن سلجوق کردند
و از ذکر سلطان مسعود بن محمود اعراض نمودند، و عمر شیخ ابوعلی پنجاه
وهشت سال شمسی و کسری بوده است والله اعلم[5].

---

(۱) [illegible] (۲) زیادت [illegible] (۳) زیادت از روی [illegible] (۴) [illegible] حواشی [illegible] ص ۵۹ (۵) [illegible] حاشیهٔ ورق 19b [illegible] اشعار [illegible] نوشته است:

[illegible] [illegible] ۳۰۳

[illegible] علم [illegible] [illegible] ۳۴۱ — در [illegible] این جهان [illegible] ۴۲۷

[illegible] ص ۸۰ [illegible] نوشته است: [illegible] صاحب [illegible] حکایتی طویل آورده است [illegible] است.

۲۶ـ الحکیم ابو ریحان محمد بن احمد البیرونی [تتمّه نمره ۲۸]

از مشاهیر مهندسان بوده، و مدت چهل سال در بلاد هند[1] تحصیل علوم را سفر کرده، و مصنفات بسیار از وی یادگار ماند چنانچه یك شتروار زیادت بود، و قانون مسعودی که بنام سلطان مسعود بن محمود تالیف کرده است غرّهٔ وجوه مصنفات اوست، و او را با ابوعلی مناظره و مباحثه بوده است [illegible] در بحر معقولات خوضی و تعمّقی نداشت، و بیرون که منشا و مولد اوست از بلادیست که بطیب هوا و صفاء آب و نزاهت اطراف مشهورست، و انّ الدرّ من الصدف،

و از سخنان اوست: مرتبه و خطر پادشاهان از آن بزرگتر ست که مجازات و مکافات بانتقام کنند

پادشاه را از دهر و احتیاج خوف کمتر از همه کس باشد امّا خطر و نزدیکیش بهلاك بیشتر از همه کس تواند بود. پس واجب آن بود که او [illegible][2] نخواهد شد، و آنچه بسیار ست منعدم خواهد شد

احسان محسن را منّت نهادن باطل کند.

پس کسی [illegible] بود که[3] بتدبیر امروز از [illegible] فردا مستغنی شود.

---

(۱) [illegible] (۲) [illegible] (۳) [illegible]

۲۷ـ الحکیم ابو الحسن علی بن دامیناس العوفی [تتمّه نمره ۲۹]

او را رسالهٔ لطیف در تفسیر اقسام موجودات هست، آورده است که
بیضهٔ مرغ بغایت رطب است از برای غلبهٔ آب و هوا و آتش دران، و نقصان
طبیعت زمین و منشاء و ... خصوص ... نسبت طبیعت هوا دارد و ... اش
نسبت طبیعت آب، ازان جهت مرغ پرنده است، (و) بسبب آنك مادّهٔ خاکی
درو کمست واهب الصور او را دندان نیافریده است[۲]،

هرکه[۳] خیّر باشد* و ... اخلاق حکما متخلّق نشوذ هیچ کس را درو
خیری متصور نتواند بوذ،

فضایل مبدأ همه خیر است و رذایل مبدأ همه شرها و الله اعلم،،

۲۸ـ (15a) ابو علی عیسی بن اسحق بن زُرعه فیلسوف [تتمّه نمره ۳۰]

حکیمی فاضل و منطقی کامل، و او را[۵] رساله است که درانجا بیان
کرده است که حکمت قوی ترین باعثی و بزرگترین داعییست شرع را، و درانجا
گفته که: هرکه دعوی می کند که حکمت مخالف شرعست و هرچه خلاف
شرع بوذ مفسد شرع باشد[۶] مدّعی خوذ برهان(ن) ثابت نگردانیده
باشد، زیرا که کبری در قیاس او کلّیاً صحیح نمی ماند از بهر آنك ترکیب

(۱) ... (۲) ... (۳) اصل: خیر ... تصحیح ... (۴) ... (۵) مطابق رسم خط اصل، (۶) اصل: مدعی ...

قیاسی چنین کنند که : حکمت مخالف شرعست [[1] و هرچه مخالف شی است]
مفسد اوست تا نتیجه دهد که حکمت مفسد شرعست، یك کبری ممنوع است
چه حلاوت[2] مخالف بیاضست* و مفسد او نیست، و صورت معاقب ماده
است و مفسد او نیست ٭ و هم درانجا گفته است که هر که میگوید که
ناظر در صناعت منطق بشریعت استخفاف میکند بحقیقت آنکس بشریعت
طعن میکند، زیرا که این سخن در قوت آن سخن است که کسی گوید که
شریعت بمبحث و تحقیق ثابت نگردد. و این همچنانست که کسی را درمی چند
مغشوش باشد و آنرا بناقدان بصیر و ماهران خبیر نتواند نمود مگر کسانی که
اورا از معرفت نقد و پروهش آن قصوری باشد[3]

۲۹-الحکیم ابن سنان الطبیب [تتمّه نمره ۳۱

حکیمی فاضل و طبیبی حاذق بوده و از دوستان و مخلصان حکیم
ابو الخیر که ذکر او تقدیم یافت[4]، و از کلمات اوست[5] :

[illegible] چون [illegible] حفظ صحّت چون عمارت و هر آینه خانه
را از بنیاد و ستون چاره [illegible]

[illegible] هوای نفس لذت یك ساعته باشد و الم روزگاری

(۱) [illegible]
(۳) [illegible]
(۴) [illegible]
[illegible]

عیب نفس خوذ را جویان باش تا مردم بعیبِ نفسِ تو عالم تر از تو نباشند ه

اصلاحِ امور [و] قضا یا باستواری و محکمی رای و شدّت و بسیاری زحمت منوط تواند بوذ ه

۵ عنوان و غرّهٔ مروّتِ باذشاهان محبّتِ علم و علما و رحمت بر ضعفا و اجتهاد در مصالح عامّهٔ مردم است[1] ه

۳۰ـ الحکیم ابن هرون [زهرون؟] الحرّانی

[تتمّهٔ نمره ۳۲]

طبیبی[2] ماهر و حکیمی فاخر* بوده است خصوصاً در علمِ ریاضت و

۱۰ طب، و از کلمات اوست:

رای صایب آرایشِ شیمِ ملوکست ،

مشورت با مردمِ عالمِ خبیر، دلیر، سخی، که حسود نباشند باید کرد، زیرا که بزدل کارها تنگ فرا گیرد و بخیل در طلبِ غایات تقصیر نماید و

15b حریص بی (15b) اشکال و تهی آلات و اسبابِ طلبِ امور شوذ

۱۵ و مشورت با مردم عاقل باید کرد که مردم عاقل همچون طبیبِ حاذق است که چون بظاهر حال مریض را تأمّل کرد در عرق و تفسره و لون،

---

(۱) [illegible] (۲) در ترجمه، نمره ۳۹ [illegible]
[illegible]

بر باطنِ مزاجِ بیمار چنان مطّلع شد که بیمار را آن اطّلاع دست ندهد پس بر حسب آن وقوف و اطّلاع بر معالجت اقدام نماید.

۳۱-[العبانی] الطبیب، [تتمّه نمره ۳۳]

[1]حکیم ابو الخیر او را پسندیده است و ویرا ثنا و مدح گفته[2] و در زمانِ خوذ افضل و اکملِ حکما بود خصوصاً در طبّ.* و از حِکَمِ اوست[3]: ٥

هر چه در ذاتِ تو ترا سود دارد طلب آن باش و اگرچه متضمّنِ افتخار تو نباشد و هر چه ترا زیان دارد در دنیا و در عقبی تارکِ آن شو و اگرچه متضمّنِ افتخار رحلی باشد.

و هر حکیمی که در حالِ مرضِ خود بمعالجت خوذ استبداد نماید و اگرچه طبیبی حاذق بود متعرّضِ ورطهٔ خطا داشته باشد[3]. ١٠

۳۲-[حکیم] ابن سیّار الطّبیب، [تتمّه نمره ۳۴]

از مشاهیر اطبّاء عصر خوذ بوده است و در معالجتِ اصحاب حمّیّات تدبیر شافی داشته، او را تصانیف حکمت و طب نبوده ... و از وی منقولست که:

ادراکِ معالی امور بکثرت اعوان و انصار ممکن نباشد لیکن بصلحاء اعوان میسّر شوذ. ١٥

---

(۱) ... (۲) ... (۳) ...
... ( ) ...
... (۴) ... (۵) ...

نعوذ باللّه از دوستی که حُسنِ قولش مطابقِ حُسنِ فعل نباشد ٭

چون محاسن قوی گردد[1] مساوی منهزم شود ٭

اخلاق مردم هر آینه در ولایت و حکومت مستحیل و متبدّل شود[2] ،

واللّه اعلم ٭

٭ ذیبان[3] [؟] الطّبیب [لتتمّه نمره ۴۳]

طبیب پادشاه معزّ الدوله بوده است ، و افلاج[4] او را معالجت نیکو کرده و بعد از سه سال که صحت تمام یافته بود سرسامی[5] حارّ بر مزاجش طاری گشت ، اطبّاء[6] دون القلّتین [[7]گفتند] که این تاثیر ادویهٔ حارّه است که ذیبان در افلاج تو داده است ، این سخن مؤثّر آمد و حکیم دبان

۱۰ [ذیبان؟] بدین سبب منکوب و مطرود شد ،

فرمود که چون بیماری از جهت داروی نافع پیدا آید طبیب حاذق (16a) هر آینه از مداوات آن عاجز شود ٭ هر که بخدمت سلطان مبتلا شود مقاساتِ خوف و تحمّلِ مشقّات در ساعتی چندان کند که دیگری در روزگار دراز نتواند کرد ،

---

(۱) اصل : و مساوی ، (۲) در نسخه زیادتی است در این مقوله ، (۳) اصل : ذیبان ، امّا در متن هر جا ذیبان نوشته است ، لهذا این صورت را اختیار کردم ، در نسخه این نام نسبی نیز آمده است و کاتبش در هر جا بصورت جداگانه نوشته است ، عوفی هم حکم جمله نسخه را در احوال این طبیب حذف کرده است و [illegible] را [illegible] ، (۴) اصل : علاج افلاج ، تصحیح قیاسی است ، (۵) رک Dozy, *Supplément* etc. [illegible] بدل سرسام ، (۶) اصل . اطبا ، (۷) زیادت قیاسی است ٭

۳۴ــ ابو سلیمان محمد بن طاهر السجستانی [تتمه نمره ۳۶]

مصنف کتاب صوان الحکمة است، و او را تصانیف بسیارست در معقولات چون رسالهٔ [1] اقتصاص طرق فضایل و رسالهٔ دیگر در محرّک اوّل، و از [2] سخنان اوست: نفاست علم آن مقدار کافیست که با عدم معرفت آن بدان مفتخرند، و ذُلّ جهات ازانجا معلوم می شود که همگنان ازان مُستنکفند، و فضیلت در خداوندان مناصب و اخطار زینت وآرایش است.

۳۵ــ ابو حامد احمد بن اسحق الأسعرارى [تتمه نمره ۳۷]

حکیمی متّقی و فیلسوفی [3] متشرّع مبرّز بوده است وسخنی منقّح در تصانیف ریاضی و معقولات دارد،

از حکمت اوست: سزاوار تر چیزی که مرد بران صبر کند آنست که بتغییر و تبدیل آن هیچ تدبیر و سعی نتواند بود و نماز با حشوع و [illegible] و [illegible] مظلومی که ظلم نکند دعای او لاشك مستجاب [illegible]

۳۶ــ ابو الوفا البوزگانی [تتمه نمره ۳۸]

از واصلان محلّ اعلی بوده است در ریاضیات (هندسه) وحساب، ودلایل

(۱) [illegible] (۲) در تتمه [illegible] [illegible] (۴) [illegible] [illegible]

بران تصنیف اوست[1] معنون به* منازل و زیجی که ساخته است، وحکیمی
تق ابلهیب و تابع بوده است،

و از[2] حکمتهای اوست : در حیاتی که بصحّت و امن مقرون نباشد
[3]خیری متصوّر نبود . هیچ مجالست ومحاورت غیر از شیوه وطریقهٔ اومکن
٥ زیرا که اگر خواهی که با جاهل و با منهتّك و ماجن بجدّ سخن رانی
جلیس و ندیم خود را ایذا کرده باشی و تو از آزار او مستغنی[4] (کذا) ،

٧٣ ـ ابو علی الهیثم[5] [تتمّهٔ نمره ۳۹]

او را در علوم ریاضی و معقولات بطلمیوس ثانی گویند و تصانیف او
از حدّ حصر و احصا بیرونست، و کتابی در حِیَل تصنیف کرده بود و
١٠ (16b) در آنجا بیان حیات اجراء نیل مصر بوقت نقصان آب در مزارع
کرده، و کتاب را به خود بقاهرهٔ مصر برد و در خانی فرو آمد و حاکم
مصر الحاکم بالله بر مضمون ربط استحضار او فرمود، او علی تصیر القامه بود
ر ... ربط متصاعد شد و ... بدست الحاکم بالله داد، و او
بر ... مصری راکب بود، چون مطالعهٔ آن کتاب فرمود گفت خطا کردهٔ،
١٥ و حشم ... و ... احراجات این حیات بیشتر از منفعت زرع
... شرت راس ... آن دکان را خراب کردند و بگذشت،

---

(1) ... (2) ... (3) اصل :
... (4) ... اعای ...
... (6) ... در ... ذکر
... دکّان ...

ابو علی از غایت خوف و رعب در شب بگریخت و پیش امیر الامراء شام رفت وآن امیر اموال بسیار او را اُجری و وظیفه کرد، ابو علی گفت که مرا قوتِ یك روز و یك کنیزك و خادم کفایت است، هرچه زیادت ازین تواند بود اگر نگاه دارم خادم تو باشم و اگر بخرج صرف کنم اتلافِ مال تو کرده باشم، ٥

و یکی از امراء همدان که او را میرحب [illegible] بعلم (و) استعدادت بخدمت ابو علی آمد، ابو علی گفت من اجرتِ تعلیم هر ماه صد دینار خواهم، امیر اجابت کرد وسه سال پیش او مقیم شد، و چون مراجعت می نمود ابو علی گفت آن مالها که بمن دادهٔ تو [illegible] محتاج تری [illegible] ترا می آزمودم چون بدانستم که مال را نزد تو خطری نیست مجهودِ خود را در تعلیم و ١٠ ارشادِ تو بذل کردم و [illegible] بدان که هیچ اجرت و رشوت و هدیه در اقامتِ حق [illegible] بشد،

وحکیم ابو علی همیشه بغایت وَرِع و متعبّد و متشرّع بوده است و اوامرِ شرع [illegible] نموده،

و در بعضی رسایل آورده [illegible] اوضاعی را ملایم حرکاتِ [1] [illegible] ١٥ تخیل کرده ایم، اگر اوضاعی دیگر را ملایمِ آن حرکات نیز تخیل کنیم [illegible] شد، چون برهان قائم نیست بر آن [illegible] [2] غیر از آن اوضاع وضعی چند مناسب و ملایم آن حرکات [illegible] بوذ، (17a) [3] و این رساله 17a

(1) [illegible] (2) [illegible] (3) واو مدور است در اصل ه

آخر[1] تصنیف اوست،

و او را اسهالی دموی عارض شد، هرگاه که از قابضات چیزی تناول [کردی] چون شراب سفرجل و قرص تباشیر یبوست بر مزاجش غالب شدی، و چون نومید شد از صحت ... ای دریغ که هندسه و علم طب بوفات

٥ من ضایع و باطل خواهد گشت و بغیر از تسلیم نفس بخالق و باری تعالی نمانده است، و بعد از مقاسات اسهال یك هفته متوجّه قبله گشت و گفت: الیك المرجع و المصیر یا ربّ علیك توكّلتُ و الیك أُنیب، و وفات یافت،

و از کلمات اوست: چون سخن نیکو از آن کسی[2] بیابی بخود نسبت مکن و باستفادت[3] از آن* اکتفا نما که فرزند پدر و سخن بسخن [ور؟] ملحق

١٠ تواند بود، چون سخن نیکو کسی را بخود نسبت کنی غیری نیز نقصان و رذایل خود را بتو نسبت کند و ... موعظت حکماء و اگرچه اندك باشد متضمّن منفعت بسیار تواند بود[4] .

۳۸—ابو سهل الکوهی [تتمّه نمره ۴۰]

در ریعان شباب و عنفوان عمر در بازار شیشه بازی کردی تا عنایت

١٥ ازلی توفیق بخش او گشت (و) او را از زمرهٔ خواصّ گردانید، در علم حِیَل و جرّ اثقال متحرّکه و غوامض آن صنایع بتحقیق و تدقیق مخصوص

(۱) ... ؟ (۲) اصل: ... (۳) اصل: لذات (۴) در این موضع ... از احوال این ... را در تتمّه دارد که مترجم آنها را گذاشته است*

بوذ و [ا]نگشت نمای روزگار خویش، در کبر سن علم ادب باقسامه تحصیل کرد و بتصنیف کتب در این فن اشتغال نموذ و مستفیدان روزگار از انوار فواید او استفادت کردندی، و او [را] توفّر[1] در فضایل و[2] معالی صورتی زیبا داشت چنانك دیده از مطالعهٔ کمال او روشن گشتی،

و از فواید اوست: اگر حطا کردهٔ بنز[د] تو پوزشی آورذ نگر تا قبول عذر او را بکشاده رویی و خوش‌حویی تلقّی نمایی [illegible] در دوری او از هر غمی مهجوری باشد و[2] در قربتش در [از] هر بلایی اقتران، چه قبول عذر با طلاقت وجه از چنان کمی شورانیدن عیش و با بخت بیدار و خرّم دلی ستیزه کردن باشد ¤

و بداند سلیح تو بر دشمن [illegible] [illegible] که هر کاری که اقدام نمایی بر حقیقت [حقّیت؟] آن اقدام [اقامت؟] حجّت و اثبات بیّنت توانی کرد ¤

و هم از معدن اوست: هر [کر]ا سلامت می باید بروی باذ که از خویشتن دوستی سلامت نماید تا بد خواهان در ایذا و شکست از وبروی چیره نگردند ¤

[illegible] ابو محمّد [illegible] العدلی [illegible] (القاینی؟)

تتمّه [illegible]

صاحب زیج (f. 17b) عدلی اوست، در فن هندسه و نجوم یگانه و وحید اهل روزگار خود بوده است، در فن هندسه و همچنین در عربیت

---

(۱) [illegible] (۲) [illegible] (۳) [illegible]

[illegible]

[1] ماهر و نادرِ ایّام بود لیکن از [2] علوم حقیقی و عقاید یقینی* چندان بهره نداشت و او را در نجوم و هندسه تصانیف است چون زیج عدلی، و کتابی در مساحت، و کتابی در جبر و مقابله، و زیج بتّانی را تهذیبی نیکو کرد و مرجعش در تهذیب آن بزیج [3] ارجای (؟) بوذ ٭

۵ و در بعضی از کتب او از کلمات او مسطور باشد که هرگز جصّاص در مرتبه چون بانی نباشد و همچنین (بانی) بمهندس نرسد، مهندس بطلمیوس است و بانی بتّانی، و مرتبه من بنسبت بایشان مرتبهٔ جصّاص دارد [4] ٭

۴۰— ابن اعلم الشریف البغدادی [تتمّه نمره ۴۲]

منشا و مولدش در بغداد بود و شرف [5] نسبت داشت [6] جعفر طیّار

۱۰ علیه السلام، و مهندسان متّفق [6] اند برانك تقویم مریخ از زیج او درست تر است و بصواب نزدیکتر امّا او روزی زیج خود را در آب انداخت و جز نسخهٔ نا درست ازان یافت نشد، و او را علمی تمام بهندسه و معرفتی کامل بقانون فیثاغورسی از موسیقی بوده است و هرچند خوی مجانین داشته است لیکن بطریق رمی من غیر [7] رام سخنی چند که پسندیدهٔ

۱۱ خرد و مغزِ دانش است از وی مرویست، چنانك میگوید: [8] تا حلیس شهریاران

(۱) برای این ترکیب رک به ص ۵۰ س ۹، (۲) مراد علوم از معقولات است، عبارت تتمه این است. لم یکن له فی العلوم الآلهیة نصیب، (۳) تتمه: الارجانی [الارّجانی ؟]، (۴) در تتمه زیادتی هست درین موضع، (۵) اصل نسب، (۶) اصل: آمد، (۷) اصل: رامی، (۸) اصل (در هر دوجا) ... تتمه: کن امّا مع الملوك مترّیا و امّا مع الزهّاد متعبّدا ٭

[هستی] کامران باش، تا انیس راه داران [زاهدان هستی] راه رو [زاهد شو] ٭

۳۳-[1]ابو الحسن کوشیار بن لبّان با شهری[2] کیلی
[تتمّه نمره ۳۳]

در فنّ هندسه صاحب قران جهان بوذ و کتابی چند که تصنیف کرده ٥
است مثل زیج بالغ و زیج جامع و مجمل در نجوم و[3] مکمل در معرفت
اصطرلاب، در تعریف و بیان تفرّد او در فن خوذ هریك ازان
گواهی عدلست،

و ار سخن حکمت آمیز اوست: هر گاه که دو شخص طالب یك
چیز باشند[4] از ایشان بر هریك عیب آن مطلوب پوشیده باشد بی شفقتی او ١٠
بر نفس خوذ پیش خرد پوشیده ماند٭ [illegible]

۳۴-محمّد بن ایّوب الطّبری [تتمّه نمره ۳۴]

خداوند[5] زیج بامثاله نجومی، و با فضایل علمی صاحب دوات و حظّ
تمام بوده است،

(1) در اصل «ابو الحسن» را [illegible] بوده است (2) [illegible] (3) [illegible] وسایر [illegible] حاجی خلیفه [illegible] بوده است (4) [illegible] این طور [illegible] که دو شخص طالب [illegible] بی شفقتی [illegible] (5) [illegible]٭

* و از سخنان اوست که ببعضی از اکابر ری نوشته است: شکیبائی و
رادمردی[1] سستی را بتوانائی مبدّل گرداند و دشواری [را] (18a) بآسانی و 18a
مرد را بهر مرادی برساند و خداوند آن ز هر باری سبکبار گردد *

۳ — ابو الصقر عبد العزیز بن عثمان[3] القبیصی الهاشمی
[تتمّه نمره ۳۵] ۵

در نجوم بهتر از مدخل او تصنیفی نکرده اند، و گفته است: نسبت
مدخل او در نجوم با کتب دیگر در آن فن چون نسبت کتاب حماسه است
با دیگر دواوین در اشعار عربی،

و از کلمات اوست: بدوستی کسی واثق باش که ترا از بهر فضیلت
نفسانی از ادراك حقایق و صفات جمیله دوست دارد، چه همچنانك این ۱۰
خصایل لازم ذات تو خواهد بود، دوستی او نیز پاینده باشد * هر آنکسی
که زخارف این جهانی در چشم او چنانك در واقع آن چنان است از
حقارت و رذالت، آن چنان حقیر[4] نماید، و نفس عزیزش از استغراق در تیّار
بحار قدّوسیت از آن برتر باشد که بدین مغاك ظلمانی نگرد در چشم جهانیا[ن]
پُر[5] دل و با شکوه باشد[6] * ۱۵

(۱) اصل: راد مردی، (۲) ندمه الصوعب، (۳) اصل القبصی، (۴) اصل ىمائد، (۵) اصل: بر دل، (۶) رك به تتمه برای زیادتی درین موضع *

۳۶ـ الحکیم[1] الادیب ابو الفرج علی بن الحسین

[تتمّهٔ نمره ۳۶]

بزهد و در فضایل و ادب افاضلِ جهان اشارت بوی میکردند و اعیانِ روزگار از فرهنگ[2] نمرد نگاهِ او التماس می نمودند و با وفورِ فضل از علومِ حقیقی بهرهٔ تمام داشت، و او را کتابیست معنون بکتاب انموذج الحکمة، و کتابی دیگر در فواید علم [طب[3]] معنون بالمفتاح، و غیر آن، ۵

ازو مرویست که حکایت کرد وگفت: در همسایگی ما متکلّمی بوذ که انکارِ علم طب کردی و در ابطال آن کتابی[4] تصنیف کرده بود و[5] تلامذهٔ خود را بر مدحتهٔ آن تحریض میکرد. روزی او را دردِ سر عظیم عارض شذ و قاروره پیش حکیم فاضل ابو الخیر[6] بن ابی الحسن* سوار فرستاد، ۱۰ ابو الخیر رسول او را گفت. مولاه را بگوی که آن کتاب که بر ابطال علم طب ساخته است در زیر بالین نهذ و سر برانجا نهذ، او را بعلم طب حاجت نیست، و هیچ کس از اطبّا او را معالجت نکردند تا وقتی که بُطلانِ خود معترف شد و مصنف خود را [illegible] و [illegible] کرد و بعد ازان او را علاج کردیم و شفا یافت،

( ) [illegible] ([illegible]) ابو الفرج [illegible] (۲) [illegible]: [illegible] [illegible] (۳) [illegible] کتب دیگر [illegible] (۴) [illegible] (۵) [illegible] (۶) اصل: [illegible] ابو [illegible] ص ۱۶ [illegible] ۹ [illegible] سوار [illegible] [illegible] الحسن [illegible] ابو الخیر [illegible]

و هم ابو الفرج گوید که روزی این متکلّم را گفتم: پیغامبر علیه الصلوٰة والسّلام فرموده: العلم علمان علم الابدان و علم الادیان زیرا که واجب پرستیدن حق حیاتست [حیاتست؟] [و] پرستیدنست (پرستیدن درست؟) صادر نشود مگر از کسی که تن درست بشد و ثابت عقل، و حق تعالی میفرماید: ولا علی المریض حرج (18b) و جائی دیگر می فرماید: ان کنتم مَرضَی او علی سَفَرٍ، و جائی دیگر می فرماید: فمن کان منکم مریضاً اَو به اَذًی من رأسه، و معالجاتی که از صدر رسالت علیه افضل الصلوٰة صادر شده است مشهور است و یکی از فضلا آنرا جمع کرده اند [است] و از آن تصنیف کتابی در طب کرده است، چون متکلّم این مقدمات استماع کرد از اعتقادی که در ابطال علم طب کرده بوذ استغفار [کرد]،

و هم ابو الفرج گوید که همچنین در همسایگی ما متکلّمی بوذ او را خَناق عارض شد من او را عیادت [کردم،] مرا گفت: [سود مند کذ] از طریق طب در ین مرض من چیست؟ گفتم: ماء الشعیر العار و ماء الرمّانَین و رُبّ التّوث و ماء الهندباء مع طوس الخیار شنبر و فصد القیفال، و گفت: زیان دار مرا درین مرض چیست؟ من گفتم: هرچه دران حرارتی باشد ترا زیان دارد، گفت: عسل مصفّی و عصیدهٔ خرما چون باشد مرا؟ گفتم: نعوذ بالله علاجت نیست، چون سخن بدین نهایت انجامید یکی از شاگردان بنده را

(۱) [illegible] (۲) [illegible] (۳) [illegible] (۴) [illegible]
(۵) [illegible]

گفت، من از روی عقیدت و راهِ مذهب پیوسته مخالف اطبّا بود[ه ا]م، و بقیّت عمر سلوك بران هیچ خواهد بوذ، و خدای بر من رحمت مکناذ اگر مخالف عقیدت خود کنم یا متابعت طبیبی ورزم[1] چون چنین گفت من برخاستم و بیرون آمذم، بعد ازان تناولِ عسلِ مصفّی کرد و عصیدهٔ گرم، و دران حال سرد شذ، ٥

واز کلمات [illegible] ای اوست. آدمی [illegible] ست که نفس خود بدان مشغول دارد، و دانش را در نفسِ خویش بزرگ دارد، جهان را در چشمِ خوذ حقیر شمار و از سلطان شهوت بیرون آی، و در [illegible] و هزل ضعیف [illegible] و در جدّ [illegible]، و [illegible] در [illegible] آن [illegible] باید خواست * دیگری را ملامت نکنی، و شکایت مکن مگر نزدِ کسی که او را ١٠ نزد تو[2] وقعی باشد [illegible] زمرهٔ حکما [illegible] خردمند بر تنِ خویش بیش از [illegible] خویش [illegible] نکند و درانچه دریافتن آن مستحیل باشد کوشش بیهوده نکند، و بسوی آنچ آنرا در [illegible] نکرد، و مالِ خویش بمقدارِ آنچه [illegible] ذمّت کسی [illegible] داشته باشد [illegible] دارد که او را [illegible] ١٥

———

١٩٨ ——(١٩٨) الحکیم ابو سهل المسیحی ——

[illegible] حاذق [illegible] و دقیق علمی [illegible] الطب بر وی مستولی بود

---

(١) [illegible]

[illegible]

و دران فن تصانیف بسیار دارذ، تولّد او در گرگان بود و منشأ و تعلّم ببغداد، و آنکه که خوارزمشاه مامون بن محمّد او را [١] بار [باز؟] داشت کتابی در تعبیر از بهر خزانهٔ او بساخت که در لطف نظیر نداشت، و او در ملّت نصرانی بوذ لیکن بر کلیسیا بر عادت [٢] نصاری در نیامدی بل کی عبادت در مقام خوذ کردی،

و از حکم و فواید اوست: از مردمان گرامی تر آنست که او را حسبی باشد که مقوّیت او کند در نسب، و بخششی کی یاری دهذش بر مکارم، و دلاوری کی نصر او باشد بر عزّ و خیر خردمند در هر حالی امید باید داشت و از شرّ نادان در جمیع احوال بپرهیز ترسیذ خردمند تا تواند خویشتن را از آمیزش با مردمان دور دارد هر کرا از خرذ و دانش بهره نیست صورتیست بی جان، و این ابو سهل کتابی تصنیف کرد در نفس، بعد ازان آنرا ترجمه کرد، و دران کتاب یاد کرده است کی: هر کرا بذانچه در دست دارد از خواسته خرسندی نیست باضافتِ مالِ دیگران با مالِ خوذ خرسند نگردذ، زیرا کی دیدهٔ آدمی بهیچ چیز سیر [٢] نگردذ،

[٣] ابو زکریا یحیی بن عدی [تتمّه نمره ۳۸]

حکیمی فاضل و فیلسوف کامل، از شاگردان شیخ ابو نصر فاریابی

---

(١) ... (٢) نسخه: نصاری (٣) درین موضع ... افزوده شده است ❁

فاضلتر ازو کسی نبوده است، او را تصانیف بی شمارست، کتاب [هاء] ارسطو
را شرح کرد و[1] تصانیف ابو نصر[2] ملخّص گردانید،

و از کلمات خرد پرور اوست: خردمند باخشونتِ عیش در صحبتِ
عقلا خوش دل تر باشد ازانکه مقارنِ بی خردان بوذ با وجود رفاهتِ عیش ٭
عاقل بپایهٔ بلند فریفته نگردذ وقتی که آن فراز را نشیبی درشت باشذ، هر کرا ٥
تمییز میان حق و باطل نباشذ او را شناسائی حق نبوذ ٭

۳۹ ـ الفیلسوف بهمنیار الحکیم [تتمّه نمره ۳۹]

شاگردِ شیخ ابو علی بوده، در ملّت مجوسی، ولادتش در آذربایگان،
اکثر[3] مباحث ابو علی ازو بوده است، پژوهش از غوامضِ مشکلات و دقایقِ
معضلات کردی، و از تصانیف اوست: کتاب[4] التحصیل و کتاب الزینة در ١٠
منطق، و کتابی در موسیقی،

و از کلمات لطف آمیز فضل آمیز اوست[5]: مال محروس است و عقل
حارس ٭ خرد[6] انیس است* در غربت ٭ چون ترا اندوهی (19b) رسد 19b
اندوه ترا[7] هشیار دلی مرزده دارد هر کی علوم حقیقی را تعلّم کند و
باخلاق حمیده متخلق نگردد در حقیقت بحقیقی علوم جاهل باشد ٭ چنانکه ١٥
[illegible] در چمن ظاهر می شود انوار اسرار حکمی بر [illegible] حقیقت

---

(١) اصل [illegible] (٢) اصل [illegible] (٣) رک [illegible] عبارت [illegible] ص ٩١ س ٢ (٤) [illegible] (٥) دو جمله های اصل را مترجم گذاشته است (٦) اصل: [illegible] (٧) اصل [illegible] مترجم [illegible] ص ٩١ س ٩ ٭

[بروسطا] طلوع یابذ ظهور یابذ ٭ هر حکیمی کی زیادت از ضرورت مال طلب [کند او] عالم علم حکمت دارد لیکن ذوق حکمت ندارذ ٭ در هر امری کی واقع شوذ اندوه مخور و در ازالتِ آن می کوش و در آنچه واقع نشد پژمان مباش و [1] اندیشهٔ دمعش می کن و بدانکه مقدور ناچار .....[2]،

بهمنیار در شهور سنه ثمان و خمسین و اربعمایه وفات یافت بعد از وفات شیخ ابو علی ببسی سال،

۳۸ـ الحکیم ابو نصر [والصواب ابو منصور] الحُسین بن طاهر ابن زیله [تتمّه نمره ٥٠]

اصفهانی الاصل و [3] المولد بوده از خواصّ تلامذهٔ شیخ ابو علی، بعضی گفته اند کی ملّت مجوس داشت، لیکن بتحقیق نپیوسته است، علوم ریاضی نیکو دانستی و در صناعت موسیقی بیطیرِ وقتِ خویشتن بوذ، شفا را اختصار کرد و کتابی در موسیقی تصنیف کرد و رساله حیّ بن یقظان را مشروح گردانیذ، و دراینجا گفته است کی حیّ عبارتست از نفس کل و یقظان عبارتست از عقل، زیرا کی بیدار زنده مانده ترست از خفته، و او [4] قابض است بر نفس، و درین اشارتیست بترتیبِ موجودات مترتّبه متسلسله،

---

(۱) [illegible] عبارت و عبارت [illegible] (۲) دو لفظ از اصل [illegible] [illegible] (۳) اصل المولد،
(۴) اصل: [illegible] ٭

[1]و ابو منصور کوتاه زندگانی بوذ، بعد از شیخ ابو علی بیست و دو سال بیش نزیست [2]،

از سخنان [1] اوست: اندیشه در امور استقبالی مکن چه ترا علم حاصل نیست بآنکه شرّ آن بتو خواهد رسید یانه ٭ هرگاه کی میانِ دشمنان معاداة افتد اشتغال ایشان بیکدیگر ایشان را از تو مشغول دارد، و همچنین هرگاه کی قوّتِ شهوی و قوّتِ غضبی متدرع شوند از استعمال ایشان بتنازع با یکدیگر تو فارغ گردی [1] ٭ چون گزندی بتو رسد سهل گیر و با خوذ میگوی کی ازین بتر تواند بوذ، و باشد کی این کی من او را مکروه می شمرم سبب خیری باشد مرا ٭

۳۴– [3] الفقیه الحکیم ابو عبید عبد الواحد [4] الجُوزَجانی

[تتمّه نمره ۵۱]

از خواصّ شیخ ابو علی بود و از جمله ندماء و خدم، و او شیخ را بران داشت کی کتاب شفا را جمع کرد و طرفی از علوم ریاضی و مشکلات فنون آن خرجات و رساله [5] علائیه الحاق کرد، و رسالهٔ حی بن یقظان را شرح کرد [6] و مع ذالک از تلامذهٔ شیخ او [illegible] بضعت بر کسی [illegible]

(۱) [illegible] (۲) [illegible] اعنی و فات [illegible] دوازده سال بعد از فوت ابو علی واقع شده بود. (۳) اصل المنذر. (۴) اصل [illegible] (۵) [illegible] (٦) [illegible] ابو عبید [illegible] اسب [illegible]

... یکی از اکابر گفته است: کان الحکیم ابو عبید فی مجلس الشیخ ... لا شبه تلمیذ مستفید،

و از [سخنان] ابو عبید است: سه چیز است کی اندك آن بهتر از بسیار آنست، قربت پادشاه و صحبت زنان و[1] ......اموال ٭

[2]غایت معرفت بشری بذات باری تعالی عجز است بادراك کمال او، [[3]و این معرفت برهانی ست؟]... ٭

[[4]وجود؟] خیر است هر وجود کی باشد (و) خیر مطلوبست ٭

آدمی می داند کی بقای وجود ببقای نوع تواند بوذ و بقای نوع بتوالد و تناسل باشذ، و از بهر این گفته اند: لا حز[ن [5]اعظم من حزن] هلاك الولد لانّ الوالد متیقّن بهلاك شخصه[6] و یتخیّل بقاء جزء منه و هو الو[لد]، [7]... دشوارتر از هلاك فرزند نیست زیرا که این شخص بفناء خوذ متیقّن است لیکن[8] ..... ی از وجود ببقای تناسل می کند، چون فرزندی ازو مفقود می شوذ آن امیذش منقطع می گردد ٭

آدمی بر جستن آنچه حصول آن متعذّر باشذ حریص است ٭

---

(۱) در این موضع یک لفظ محو شده است از اصل (۲) اصل: غائب (۳) از اصل: سه چهار لفظ محو شده است در این موضع (۴) تکمیل جمله در قیاس بدمه کرده شد (۵) اصل حز......دون، تکمیل از روی تتمه کرده شد (۶) اصل: و" (تصحیح از روی متن عربی) (۷) یک دو لفظ از ابتدای این جمله محو شده، ظاهرا جمله این طور بود: حزنی دشوار تر الخ (۸) دو سه لفظ از این موضع نیز محو شده ٭

٥٠ـ الحکیم ابو عبیدالله المعصومی [تتمّه نمره ٥٢]

کنیتش[1] ابو عبدالله* بوذه است لیکن در اسمش خلاف کرده اند
کی احمد بوذه است یا محمّد بن احمد، افضل تلامذهٔ شیخ ابو علی بوذه است،
و شیخ کتابی در عشق بنام او تصنیف کرد وقتی کی شیخ ابو علی اسؤله
ابو ریحان را جواب گفت ابو ریحان بر آن اجوبه اعتراضات نوشت و بر ٥
سبیل رمز و تلویح کلماتی کی متضمّن سوء الادب بوذ سپرا گند، و ابو علی از
مناظره با ابو ریحان امتناع کرد، ابو عبدالله در جواب اعتراضات ابو ریحان
تصدّی نموذ و گفت: لو[2] احترتَ یا ابا ریحان لمخاطبة الحکیم الفاظًا غیر تلك
الالفاظ لکان الیق بالعقل و العلم،

و ابو عبدالله کتابی در[3] مفارقات و اعداد عقول و افلاك، و ترتیب ١٠
[3]مبدعات تصنیف کرد، و نسخهٔ ازان در خزانهٔ نظامیه بود و[4] جمال الملك
ابن نظام الملك آنرا از خزانه بر گرفت، و بعد ازان کسی آن کتاب را
سپرد و از فقدان آن تأسف در دل افاضل بماند زیرا کی آن کتاب معشوق
کافّهٔ حکما بوذ،

و ابو عبدالله پیش شیخ ابو علی مرتبهٔ والا داشت چنانکه شیخ گفتی: ١٥
المعصومی هو منّی بمنزلة ارسطو[5] عند افلاطن،

---

(۱) اصل: ابو عبدالله، (۲) اصل: احترت، (۳) اصل: مبدعات، (۴) اصل: سوال، تصحیح از روی تتمه، (۵) تتمه: منی *

20b از دُرر الفاظ اوست: متکبر بهیچ زمانی ستوده نباشد، (20b) وغدّار در هیچ حال[1] [دوستی نه بیند] و پادشاه ستمکار را استقامت ملك صورت نه بندذ ۞ پادشاه و [[2] متموّل و شابّ] از کاس غرور مست [فریند[3]]، و آن مستی ایشانرا بغیر منفع دعوت میکند ۞

۵ [4] شتاب کاری درختیست کی ثمرهٔ آن جز پشیمانی نباشذ، و شکوفهٔ آن سرهاء شیاطین است ۞ دأب حکیم آنست کی در جواب داذن متانّی باشذ و دران کوشذ کی متنّی [illegible] را بغور آن برساند ۞ هر کی سخن بی اندیشه می کویذ از زمرهٔ مردمان نیست ۞

[illegible] و الحسن الانباری الحکیم [تتمّه نمره ۵۳]

۱۰ باوجود تبحّر در علوم حکمی هندسه بروی غالب بوذ و حکیم فیلسوف عمر بن خیّام ازوی استفادت میکرد و مجسطی ازوی فرا گرفت، روزی یکی از [illegible] پرسید [5] کجه درس می [illegible]" کفت: تفسیر [illegible] کدام [illegible] [6] قول الله * تعالی و تقدّس: [illegible] ینظروا الی السماء فوقهم کیف بنیناها، [illegible] می کنم کی کیفیت بناء این

۱۵ چون بوده است،

[illegible] (۲) [illegible] عربی ست [illegible] [illegible] اعمال [illegible] عبارت [illegible] (۳) [illegible] است [illegible] [illegible] قول (۵) [illegible] (۷) [illegible] سابع کرده است: [illegible] است ۞

[1] از فوائدی کی ازوی منقولست: غمّاز خائن باشد هر چند سخن نصحا [نصحاء؟] گوید ٭ و آن نوازل باید که هشیار و بیدار دل باشی و بر دشمن حقیقی یعنی بر قوای غضبی و شهوی غالب باش و در هر حالی راستی [2] ورز تا درست اندیشه باشی و خوابی که بینی از اضغاث احلام نباشد و از غوایل کذب بسلامت مانی ٭ ٥

٥٢ ـ الادیب الحکیم محمد بن ... الهروی ... ٭٭

حکیمی ادیبی فاضل صاحب اشعار دلاویز و لطایف ذوق آمیز بوده و در حکمت و سایر علوم تصانیف بسیار داشت، کتاب [3] و ... [او صواب: ابو نصر] را درس ... و در ... و ... حوضی ... ، او را شاگردان فاضل بوده اند که ذکر ایشان در موضع خود خواهد آمد، روزی خطیب ١٠ هرات را با او ... افتاد، خطیب ... در روز جمعه ... دو خطبه ترا نفرین کنم، ادیب گفت مرا [4] از آن٭ باك نیست از بهر آنکه تو در عمر خویش به هر جمعه این دعا کردهٔ کی: اللّهمّ اصلح الفلان بن فلان، و خدای ... او را صلاح نداد و ... و ... ٭

١٥ ٥٣ ـ الحکیم میمون بن النجیب الواسطی ... ٭٭

طبیبی ... و حکیمی ... منطق و طبیعی و الهی ... شعا

(١) ... (٢) ... ٥٩، ص ... (٣) ... (٤) ... احوال ... (٥) ... ٭٭

تمام یاد داشت و قطعًا با اهل دنیا از خداوندانِ جاه و مال مخالطت نکردی،
چنانکه شرف الدین ظهیر الملک علی بن الحسن البیهقی عاملِ هرات بجان
آرزوه صحبت او داشتی [مؤمّل را؟] نیافتی، و ازان ابیل عزّتِ نفس عظیم
21a داشت، چون شنیده ام که وی ظهیر الملك را (21a) مرضی صعب عارض
۵ شد چنانکه معالجتِ میمون اضطرار یافت، چاره آن دیدند کی جمعی از اتراك
در خانهٔ او نزول داد تا بضرورت میمون برفعِ حال با عامل محتاج گشت،
چون بدر خانهٔ ظهیر الملك آمد [نفر]موذ تا او را باز داشتند تا او را
معالجت کرد،

و از حکمِ جن پرورِ اوست: هرگاه کی ترا از خطائی حاجتی روا گردد
۱۰ زنهار تا بران اقدام بر خط معاودت ننمائی و از صُوَرِ صواب مجتنب نه گردی،
چه سلامت بعد از خط اگر باشذ بر سبیل [۱] نُدرت تواند بوذ ¤ خردمند
آنست کی اگر بلائی باو نزول کند در طلبِ حیلتِ دفعِ آن عاجز نگردذ و
حزم اینست [۲]

وگفته اند او واسطیّ الاصل بوذ و خُوزی المولد، و اقامت بهرات داشت

۱۵ ۵۵ـ الحکیم ابو الفتح [۳] کوشك [تتمّه نمره ٥٦]

حکیمی بوذ عارف با جزاء علوم حکمت، با ذکاء ذهن و صفاء خاطر

---

(۱) اصل: ندرت، (۲) در نسخه زیادتی هست دربن مقوله، (۳) اصل.
کوسکان، نسخه. کوسک، ترجمه ن: کوسک، عبارت در نسخه این طور است.
ابو الفتح کوسک از حکما است، مترجم غالباً این را با کوسک ضم کرده کوسکان
خوانده است ◆

وجودت فکر، و بواسطهٔ حسن اعتقادی کی سلطان مغفور سنجر انار الله برهانهٔ بطرف او داشت اکثر کتب او در خزانهٔ سلطان بوذی و سلطان را بمطالعهٔ کتب او شغفی عظیم بوذ،

شیخ [1] ابو القاسم بیهقی می گوید: در ناحیت بیهق علویٔ بوذ متکلّم، او را سیّد علیك بن زید حسنی گفتندی، نیشاپوریٔ بود، ظواهر علم کلام یاد داشتی امّا بر معنی چندان اطّلاعی نداشت، روزی این سیّد علیك بمجلس ابو الفتح حاضر شد و ابو الفتح بر گمان آنکه از فضلای آن [2] نواحیست ازوی استنطاق نموذ، علوی فصلی از ظواهر کلام بر طریق مطایبه فرو خواند و آنرا مکرّر گردانید، ابو الفتح ازانجا کی بقلّت بضاعت او استدلال کرد بعد ازان از سیّد پرسیذ کی: بِمَ عرفتَ انّك انسان؟ گفت [3] لم اقرأ ذلك فی کتابی، پس حاضران مجلس ازان جواب ضحك بخنده افتادند، چون بیرون آمد گفت: هذا الحکیم یسألنی عن عوامض المخروطات ویقول بِمَ عرفتَ انّك انسان، وانا متکلّم لا علم لی بالمخروطات، قال الشیخ ابو القسم: فقلتُ لهٗ وَلاَ بالمبسوطات یا سیّدی،

و از جواهر کلمات اوست: بهترین معانی از [illegible] [illegible] [illegible] آنچه نکاهته باشی بهتر کی [illegible] [illegible]، زیرا کی [illegible] فعل بر قول [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible]، والسّلام

---

(۱) [illegible] ([illegible]) [illegible] (۲) [illegible] (۳) [illegible] (٤) [illegible]

٥٥ـ الحکیم ابو سهل بکر بن عبد العزیز[۱] النّیلی النیسابوری

[تتمّه نمره ٥٥]

حکیمی فاضل و طبیبی کامل بود، امّا طب بروی غالب بوذی، [مسا]یل

21b حنین را (21b) در مجلّدات مبسوط شرح کرد، باحاطت باجزاء علوم معقوله

٥ مهارتی[۲] تمام در معالجت داشت،

و از عقد لآلی و سمط دُرر اوست، نظماً و نثراً:

من نظمه: قد[۳] رُضتُ بالیأس* [نفسی] فعلَ اللبیبِ الحکیمِ

اقنعتُها بکفافٍ وفیه کلّ[۴] النعیمِ

فمایذُ لکریم [عندی] ولا[۵] للئیمِ

۱۰ مِنْ نثره ... راستی ستون خردست هر کس کی [در مبدأ مرض کیفیت[۶]]

بحران معلوم ندارذ بحقیقت طبیب نیست * طبیب دروغ نگویذ زیرا که

دروغ [خیانت است و طبیب از[۶]] خیانت دور باشذ[۷] *

---

(۱) اصل: ... (۲) اصل: و مهارتی (۳) اصل: ... (٤) اصل: ... (٥) اصل: ... (٦) جزوی ازین الفاظ را در اصل ... بر قیاس تتمه کرده شد، (۷) این ترجمه ... در اصل، و بعضی از الفاظش محو شده *

٥٦ـ ابراهیم بن عدیّ الحکیم [تتمّه نمره ٥٨]

[1] از اخصّ خواصّ شیخ ابو[2] نصر[3] و ملازم او بوذ و تدوین تصانیف ابو[4] نصر او کرد، و او را در علم نفس و سایر علوم تصنیفات بسیارست،

[در بعضی] از کتابهاء خوذ گفته باشد: التقسیم هبوطٌ[5] و التحلیل صعودٌ[5] و التحلیل [[6] و التقسیم خادمان للحدّ] و البرهان مخدمةُ التقسیم بتکثیر الوسائط و خدمةُ التحلیل[6] بلا متقاد [کما] انّ حدّ الانسان یحلّل الی حیوانٍ [و[7]] ناطقٍ،

وقال: کلّ محدودٍ متصوّرٌ[5] و لیس کلّ متصوّرٍ محدودًا [آ]

٥٧ـ الحکیم [ابو الحسن علی بن احمد[8] الخشوی

تتمّه نمره ٥٩]

از متقدمان حکما ست و تصانیف بسیار دارد، از آن[9] ... کتب کی ذکر کرده است کی آدر عالم بصیر از هر جهتی کی او را توهّم کنی او را [9] از سود و زدن ولیست ، از هیچه او را نام او شناسا گرداند بی بیز[10]

(۱) بعض سود های [illegible] (۲) [illegible]
(و [illegible] ۸) [illegible] (۳) [illegible]
[illegible]
[illegible] (۴) [illegible]
[illegible] (۵) [illegible]
(۶) [illegible] (۷) [illegible]
(۸) [illegible] (۹) [illegible] (۱۰) [illegible]
[illegible]

و هم [او] چنین گفته است کی [1] قلم حقیقی عبارتست از عقل، و لوح عبارتست از نفس، و فلك اطلس عبارتست از عرش، و فلك مکوکب عبارتست از کرسی، و باقی افلاك از سموات سبع، و اقالیم هفت گانه عبارتست از ارضین، و اعلی علیین عرش یعنی محدد الجهات [الجهات؟]، و اسفل السافلین مرکز ٭

٥٨–ابو عیسی یحیی بن علی المنجّم [تتمّه نمره ٦٠]

او را تصنیفی است در اثبات نبوّت خواجهٔ کونین محمّد المصطفی صلعم از طریق برهان منطقی،

و از کلمات اوست پوزش پذیر جز نیکو خواه تو باشد [2] بر تو بادا کی نکوهش نکنی کسی را که دلیل بر نکوهش آن نتوانی . [و] گفته [ک–ظ]: از کی ... [illegible] باقی یعنی سعادات ... [illegible]

٥٩– ابو سعید محمّد بن محمّد الغانمی* [تتمّه نمره ٦١]

در علوم حقیقی و ریاضی دستی قوی داشت، از وی پرسیدند کی شکل ... [illegible] چه حاصل می شود ... [illegible] اقلیدس از مثلّثی قائم [الزا] ویه، ... [illegible] ضلع او کی محیط ... زاویهٔ قائمه است کرده شود

(۱) ... (۲) بعدش زیادتی هست در تتمه،
(۳) ... [illegible]

22a [22a] و سطح مثلّث را بگردانند تا بموضعی کی ابتداء حرکت ازان موضع بوده است ب[ا]ز گردد، هر آینه سطح آن مثلّث دران حرکت دَوری جسمی مخروطی را مرسوم گرداند، و نزد [1] اوپلونیوس از دائره در سطحی و نقطهٔ در بالای آن سطح، وقتی کی میان آن نقطه و محیط آن دائره [[2] خطّی
٥ مستقیم را قائم کنند و آن خط را بر محیط آن دائره خط] ادارت کنند شرط آنکه [3] نقطه ثابت باشد [4] وقتی کی خط بان موضع رسد کی ابتداء حرکت ازان موضع بوده است باز گردد (کذا)، شکل مخروطی بحصول پیوندد، والسّلام ٥

٦٠— ابو القسم الحسین بن [5] المفضّل الرّاغب تتمّه نمره ٦٢]

١٠ از حکماء اسلام بوذ و او جمع کرد میان شریعت و حکمت در تصانیف خوذ، و از جملهٔ مصنّفات اوست غُرّة التنزیل و دُرّة التأویل و کتاب ذریعه و کتاب کلمات الصحّابة و [6] حظّ او از* معقولات بیشتر بود،

و از لطائف مبدعات اوست کی در مبدأ کتاب [7] تفصیل النشأتین و تحصیل السعادتین خویش [می آرد]،

١٥ اَلّذِیْنَ یَنْطِقُوْنَ و [9] لکن عن الهوی، و یتعلّمون و ... صدرهم و لا

(١) ... (٢) ... (٣) ... (٤) ... (٥) ... (٦) ... (٧) ... (٨) ... (٩) ...

يقسمهم و يعلمونَ و لكن ظاهرًا منَ الحيوة الدّنيا و [1] يجادلونَ و [2] لكن بالباطلِ [3] ليدحضوا به الحقّ و يحكون و لكن حكم الجا[هلية] يبغونَ وَ يدعونَ و [4] لكن مع الله الهًا آخر، و ان كانوا بالصّوَرِ المحسوسة [5] ناسًا فهم* [كما قال] امير المؤمنين على بن ابى طالب عليه السّلام [6] اشده الرّجال و لارجال ٭

۵ و از حِكَمِ دانش هزاى اوست: نظر در عواقب [7] امور از خواص انسان است، و ايزد تعالى اين خاصيت درو ايجاد نه كرده است الّا از بهر چيزى كى دران براى صلاح او بدان باز بستست، و اگر نه چنين بوذى آن خاصيّت و قوّت درو معطّل بوذى، و اگر نه آن بوذى كى آدمى را عاقبتى بوذى كى انتهاء آن فرو مايه زندگانى كه پرُ اندوه و جان كنش است بدو

۱۰ بوذى و حال او بعد از صَرف زندگانى بكتساب سعادت اخروى بعد از ممات بهتر ازين نبوذى بضرورت اخسّ حيوانات را حال ازو بهتر بوذى، و آن قوّت قطعًا درو عبث بوذى، و لكن قرآن بمطلان آن ناطقست و ميگويذ: أفحسبتم انّما خلقناكم عبثًا و انّكم اليه لا ترجعون، و نيز احكام چنين صورتى زيبا و بنيتى دلربا [[8] و] هدم و محو آن بى آنكه معنىٌ باشذ در [[9] آن سواى]

۱۵ آنكه ساير حيوانات را بدان مشترك[ت] باشذ (داله) بوجود چندين

---

(۱) اصل: يجادلون، اصلاحهم از روى نسخه، (۲) اصل لكن، (۳) اصل: ... دحضوا، (۴) اصل: باسدالهم، (۵) از اصل محو شده، از روى نسخه نوشته شد، (۶) اصل ... بعد ... [illegible] ... است در نسخه، (۷) اصل: عوقبى، (۸) زيادت نساخى است، (۹) اين زيادتست بر نسخه ... در اصل بياضى درجاى انست ٭

[1] تعب و زحمت کی بذو میرسذ و دیگر مرایم ازان رستگارند سعه و نامردی می نماید، کالّتی [2] نقضت غزلها من بعد قوّة انکاثا، تعالی الله عن ذالك علوا کبیرا[1]، و قال علیه السلام: الدنیا دار ممرّ لا دار مقرّ و قد خلقتم للابد [3] تنتقلون من دار الی دار حتّی یستقرّ[بـ]کم [4] القرار ٭

٦١ــ الحکیم ابو القسم عبد ا... ... ... ابی صادق ٥

... ...

در اقسام حکمی [5] و احزاء دیگر علوم بهرهٔ* تمام یافت خصوصاً در طب کی انگشت بزرگان بسوی وی بودی، ... ... وی در شرح ... ... حنین و فصول بقراط و ... ... علق ... ... و اطباء ... بوده است، و با وجود وفور فضایل حسن شمایل داشتی کی دیده از جمال او بهرهٔ تمام بجان فرستذی ١٠ و او را از ... در عدم ... بقراط ... می ...

[6] و تجرد و انزوا از اهل دنیا ... حکماء سلف کرده بوذ چنانکه سلطان ابراهیم رحمة الله علیه ... واد از حزینه فرستاد تا [10] محقّه و مرا... ... ... از ... دانش می

(١) ... (٢) ...

... (٥) ...

(٧) ... (٩) علوّ

...

...

(١٠) ...

...

طلبیذ و ازان انفاق مال می کند تا من دانش را بروی نفقه کنم و این خریذ و فروختی می نمایذ و علم را خریذ و فروختی نباشد، مرا از خواستهٔ او بی نیازی هست[1] و هرآینه افاضت علم بر غیر اهل بلذات[3] خویش از من در نخورد*. سلطان کو از من بوظیفهٔ دعائی کی وظیفه دارم قناعت نمای تا من از منّت او بسلامت بافادت و استفادت و دعاء آن حضرت مشغول می باشم،

و از کلمات خرذ (پر)ور اوست: طبیب حقیقی آنست کی معالجت کند نفس خوذ را بفضایل نفسانی، و امراض رذایل هیولانی را از هیکل نفس خویش بزدایذ[2] ٭

٦٢ـ الاستاد الحکیم المختصّ[3] ابو علی الحسین (کذا) النّسوی
[تتمّه نمره ٦٤]

از حکماء ری بوده است، زیج فاخر ازآن اوست، و باوجود توفّر در اقسام علوم حکمی از هندسه حظّی وافر داشت و نفس پاکش بمکارم اخلاق متحلّی بوذ،

و از سخنان اوست: آدمی بهمّت بلند و عزیمت درست مقصود تواند یافت، نه بکدّ و مشقّت در کوشش[4] ٭

(۱) تتمه. و افاضة علمی علی اهل باذنی اولی، اصل: باذات، (۲) رک به تتمه برای زیادتی درین موضع، (۳) درست نیست، نامش علی [بن احمد] است وکنیتش ابو الحسن، رک به تتمه، (۴) درا زیادتی ست درین موضع ٭

۶۳ـ الملك العالم العادل عَضُد الدُّنیا و الدّین علاء الدوله[1] فرامرز علی بن فرامرز ملك یزد [تتمّه نمره ۶۵] .

باذشاهی با دانش و دین پُروری بوذ و داذ گستری کی ببراهین و سُیُوف قواطع طرفی طاهر و با[2] ...... و جهانبان* و تحصیل بر حقایق (یو)نانی برو مقرّر داشته بُودند، متخلّق باخلاق (23a) حکماء و مستعد از ۵
رای ضبط ممالك و اعتقادی تمام بشان حکماء داشتی مگر بطرف ابو البرکات
ابن ملکا الطبیب بغداذی، کی فسادی در اعتقادش بنسبت با او بُوذی[3]،
روزی امام عمر خیام را پرسیذ کچه می گوئی در اعتراضات ابو البرکات بر کلام
شیخ ابو علی؟ گفت: ابو البرکات را مرتبهٔ ادراك سخنان شیخ نبوذ تا
باعتراض بر کلام او چه رسذ،[4] تا بر نتایج افکار او[5] ایراد شکوك تواند ۱۰
کرد، بعد ازان علاء الدوله گفت: محالست کی حدس قوی تر از حدس
[ابی علی][5] تواند بوذ؟ امام عمر گفت:[6] ممکن است کی در احمال باشذ*،
علاء الدوله گفت[7]: تو می گوئی ابو البرکات را مرتبهٔ در یافتن سخنان ابو علی
و اعتراضات بر کلام او نیست و علام دواتی من می گوید اورا رتبت

(۱) اصل: فرامرز علی، امّا علی نام پدر فرامرز بست چنانکه از تاریخ بیهقی معلوم می شود، مترجم در سطور ابتدائیه این ترجمه کمی و بیشی بر اصل کرده است، (۲) یک دو لفظ از میان فقره ضایع شده و معنی را مختل کرده، (۳) تتمه: و قل یدب عن رای الحکام، مترجم این معنی را در ترجمه اختیار کرده است که با سیاق هم مناسبتی ندارد، (۴) اصل: با، (۵) زیادت از روی تتمه است، (۶) این جمله با متن مطابق نیست، (۷) در تتمه زیادتی هست در این موضع اعنی: سا واب عبد نبرك ﻫ

اعتراض* و زیادت ازان هست و مرا برهانی بر صدق هیچ یك از مدّعای[1] تو و غلام حاصل نشد تا حکم جزم بر صدق اَحَدی کنم[2]، عمر ازین سخن بهراسیذ، بعد ازان شهریار دانش پژوه گفت: الحکیم یهجّن کلام غیره بالبرهان و[3] الجدلیّ السّفیه بالوقیعة و[4] البهتان فاطلب[5] اعلَی الدرجتین ولا تقنع باخسّ الرذیلتین، فقام الامام[6] ملجماً بالسکوت،

و از کلمات اوست: ازانچه واجبست بطالب صادق آنست که تا در فنّی کی شروع فرموذه است صناعت بکمال نرساند تفنی دیگر شروع ننماید زیراکه هر کی بنقصان در صناعتی خرسند گشت از دریافتن کمال در جمیع احوال محجوب ماند❊

۶۳[7] – الفیلسوف حجّة الحق عُمر بن ابراهیم الخیام

[تتمّه نمره ۶۶]

اصل و میلاد او از نیشاپور بوذه است، در تعمق در[8] اجزاء علوم حقیقی و سَعَت آن تلو شیخ ابوعلی بوذ لیکن در خلق ضیقی داشتی و در تعلیم و تفهیم و تصنیف و آنچه از آن دیگری فائده یافتی ضنّتی می کرد،

---

(۱) اصل: مدّعی، (۲) در تتمه زیادتی هست درین موضع، (۳) اصل: الجدلی، تصحیح از روی تتمه، (۴) اصل: البرهان، تصحیح از روی تتمه، (۵) اصل: علی، تصحیح از روی تتمه، (۶) اصل: ملجأ، تصحیح از روی تتمه، (۷) [illegible] این ترجمه تفاوتی دارد از تتمه و ظاهرا مترجم بعضی از [illegible] حذف کرده است یعنی ذکر مصنفات خیام و قصه امام غزالی [illegible] را، چنانکه از مقابله متن تتمه و [illegible] بوضوح پیوندد، (۸) اصل: [illegible] اجرا، تصحیح از روی ع و ن، در دیگر مواضع تتمه نیز این [illegible] (ترجمه نمره ۸۷) ❊

طالعش جوزا بوذ و آفتاب، و عطارد بر درجه طالع [۱] ر در الجوزا و مشتری از تثلیث ناظر، و ازین جهت جامع بوذ میان قوت حفظ و حدّت ذکاء چنانکی میگویذ کتابی مطول را هفت نوبت تامل نمود در اصفهان، چون بنیشاپور عود کرد از ظهر قلب املا کرد چنانکه نسخه از املاء او بنوشتند، و ما ازان نسخه [۲] مقابله کردیم*، زیادت تفاوتی نداشت، و بذین استعداد بر جمیع علوم معقول و منقول وقوف یافت، ۵

گفته اند کی روزی بحضرت شهاب الاسلام الوزیر عبدالرزّاق بن الفقیه [الاجـ]ـلّ [۳] ابی القسم (23b) عبد الله بن علی در آمذ و امام القرّاء [۴] ابو الحسین الغزالی حاضر بوذ و در اختلاف ائمّة القرّاء در آیتی بحثی می رفت چون امام حاضر شذ شهاب الاسلام گفت: علی الخبیر سقطنا، پس وجهی مختار از وجوه مختلف فیها از وی پرسیدند، از وجوه اختلاف قرّاء بیان کرد، هر وجهی علّت آن بگفت، و ذکر آن [۵] شواذّ علی کثرتها بکرد، بعد ازان اختیار وجهی نمود و بر صحّت آن دلیل گفت، پس امام [۶] ابو الفخر الحسین* گفت: کثّر الله فی العلما مثلك! حق تعالی جهان را از وجود مبارك امام خالی مداراذ چه گمان نداشتم کی کسی از قرّاء در جهان این وجوه و علل بر ذکر تواند بوذ تا بحکیمی فیلسوف چه رسد، ۱۰ ۱۵ 23b

---

(۱) تتمه: و عطارد علی درجة الطالع فی حـمن الجوزا، پس ر در تصحیف «فی حـمن» است، (۲) نذمه. مقوبال نسد الاصل، ترجمه ن. (از حفظ چون آن کتاب را نرسب) و بذ ... اصل ... نمود، (۳) ابی القسم مکرر است در اصل، (۴) عنوانش ابوالحسن است، ... و ن و ترجمهٔ ن، (۵) اصل سوارد، ... از ... (۶) ... ابوالحسن باید ... عزّ، در ... در هر دو جا ابو الحسن العزال [الغزّال] است ❖

الشّیخ الامام ظهیر الدّین ابو الحسن بن الامام ابی القسم البیهقی گوید:
در خدمت امام پدرم بمجلس امام عمر در آمدم، در سنه[1] سَبْعٍ و خمسمایه،
پس از من معنی بیتی از حماسه پرسید وآن اینست شعر

ولا یرعون اکناف الهُوَینا
اذا حلُّوا ولا روض الهُدُونِ

5

گفتم هوینا تصغیر ئیست کی اسم مکبّر ندارد همچنانکی ثُرَیّا و حُمَیّا و شاعر
اشارت کرده است بعز[ّ آنطائفه[2]] و منع طرفی که دارند یعنی در مکانی
کی حلول[3] نماید باخوردش* بیستایند و در[[4] معالی ایشان تقصـ]یری واقع نشود
کی همّت ایشان بسوی معالی امور باشد، بعد ازان از انواع خطوط [قوسیّه[4]]

10 پرسید، گفتم: انواع خطوط قوسیّه چهار است یك محیط دائره و یکی
قوس نصف[5] دا[ئره و قوس خرد تر] از نصف دائره و قوس بزرگتر از
نصف دائره، بعد ازان امام عمر پدرم را گفت

[شِنْشِنَةٌ اعرِ[فها[6] مِن[6] أَخْزَمِ

و او با توفّر اقسام علوم در حکمت و ریاضیات و اقسام آن [و]
15 در طب دستی عظیم داشتی و[8] ابن بجدهٔ* آن بوذی و صرف عمر در مطالعهٔ
آن کردی،

---

(۱) فردوس التواریخ (منقول در حواشی چهار مقاله ص ۲۱۷) خمس بجای
سبع دارد ' (۲) از اصل محو شده است ' تکمیل حماه از روی فردوس التواریخ
(منقول در حواشی چهار مقاله) کرده شد ' (۳) اصل . نماید باخوردش ' (۴)
از روی آ ' (۵) تکمیل جماه قیاسی ست ' (۶) اصل : اخرم ' (۸) اصل :
نا ' (۸) اصل : ابن انجدهٔ ﴿

امام محمد بغدادی می گویذ: مطالعهٔ الٰهی از کتاب الشفا* می کرد چون بفصل واحد و کثیر رسیذ [1] چیزی درمیان اوراق موضع مطالعه نهاد و گفت مرا کی جماعت را بخوان تا وصیّت کنم، چون اصحاب جمع شدند بشرائط وصیّت [2] قیام نموذند* بنماز مشغول شذ و از غیر اعراض کرد تا نماز [[3] خفتن بگذارد و روی بر] خاك نهاد و گفت: اللّٰهمّ انّی عرفتك علی مبلغ امکانی فاغفر [[4] لی فانّ معرفتی ایّاك وسیلتی الیك. و جان تسلیم کرد*

24a

۶۵ـ ابو المعالی عبد الله بن محمّد (21a) [5] المیانجی و هو عین القضاة [تتمّه نمره ۶۷]

از شاگردان امام عمر خیام بوذ، و از شیخ محقّق احمد غزالی نیز اقتباس علوم کرده و [6] اشراق قلبیش بانوار مشاهدات از فیض آن حضرت شذ*، کتابی نوشت و آنرا زبدة الحقایق نام نهاد، و درانجا سخنان صوفیّه را با حقایق یونانی آمیزش داد [7] و امروز آن کتاب علق مَضِنّةٌ صاحب دلانست* و بواسطهٔ دشمنیٔ کی میان او و وزیر ابو القسم [8] الاسترا باذی (کذا) واقع شذ او را بر دار کشیذند،

و از کلمات وجد آمیز شوق انگیز اوست کی: هر کرا دریافت وجود واجب اوّل حاصل شذ شوقی کی از عظمت آن عبارت قاصر آیذ [او را لازم

(۱) اصل: وحیری، (۲) فردوس التواریخ: بجا نمودند، (۳) از اصل محو شده است، تکمیل فقره از روی فردوس التواریخ کرده شد، (۴) از روی تتمه و فردوس التواریخ، (۵) اصل: المیانجی، رک به حاشیهٔ این ترجمه در تتمه، (۶) در تتمه ندارد، (۷) در تتمه ندارد ـــ در اصل: مطلقهٔ بجای مَضِنّةٌ، تصحیح قیاسی است، (۸) تتمه: الاستاباذی*

گردد[1]] و عزیمتش بر طلب تامّ تصمیم[2] یابد،[3] بلکه از حقیقت معلومه لذّت می گیرد چنانکه از التذاذ بسایر معلومات* ٭

۶۶ــ القاضی الفیلسوف مجد الافاضل عبد الرزّاق الترکی

[تتمّه نمره ۴۲]

۵ از تلامذهٔ ادیب[4] ابو العبّاس بوده است [و د]ر صناعت هندسه یگانهٔ روزگار خود بوده[5] در معقولات نیز دستی داشتی[6] و اکثر [[7] کتب شیخ] ابو علی داشت و بمقاصد و[8] مطالب مصنّفات او دانا بودی لیکن آن غوری و تعمّقی کی علماء آن روزگار داشتند او نداشت[9]،

از حِکَم اوست: اگر خواهی کی مثال از[10] ترتیب وجود مشاهده کنی

---

(۱) رک به تتمّه، (۲) اصل: یابد، (۳) ترجمهٔ مکمل نیست عبارت اصل را که اینست: والعقل ایضا یلتذّ بادراک وجود الحق تعالی و لکن لیس هو من التذاذ بکماله و ادراک جلاله تعالی بل هو التذاذ من حیث انه معلوم کما یلتذّ بسایر المعلومات الی آخره، بعدش در د عبارتی هست که حقیقةً باید شامل ترجمه نمره ۷۹ (رک به ص ۹۵ س ۵) شود، و بسبب بی ترتیبی اصلِ د شاملِ ترجمهٔ ابوالمعالی شده، این عبارت را بمحلّ اصلی او منتقل کرده آمد، این بی ترتیبی تراجم ازینجا تا نمرهٔ ۹۱ (ص ۱۰۵ س ۱۵) طول کشیده است، از نمرهٔ ۹۲ (ص ۱۰۶ س ۱) تا آخر ص ۱۱۸ باز مطابقت به تتمّه دارد (باستثنای حذف بعضی از تراجم در د و زیادت بعض دیگر در آخر د)، چون ترتیب تراجم در تتمّه در همه نسخ با هم و نه ترتیب تراجم در غ (اعنی نسخهٔ که انتخاب تتمّه را دارد) مطابقت دارد ظاهر است که بی ترتیبی در د ست نه بعکس، (۴) یعنی اللوکری که ترجمه اش در نمرهٔ ۷۷ می آید، (۵) اینجا زیادتی ست در تتمّه، (۶) عبارت تتمّه: وکان حافظاً لاکثر کتب ابی علی، در د "کتب شیخ" قریبا محو شده است، امّا آنچه باقی مانده ازو گمان می شود که کلمهٔ شیخ بوده است، (۷) اصل: مُطالبهٔ، (۸) بعدش زیادتی ست در تتمّه، (۹) اصل: ترتیب ٭

نظر کن بخلیفه به نصب کردن سلطان، و بسلطان بنصب کردن وزیر، و
بوزیر بنصب کردن والی، و بوالی بنصب قاضی، و بقاضی بنصب مزکّی و
عدول، (چون ترتیب—ظ) این سلسله مشاهده کنی نظر کن کهچگونه رعایا
رفع مظالم بقاضی می کنند، و قاضی بوالی، و والی بامیر، و امیر بوزیر، و
وزیر بسلطان، و سلطان بخلیفه، و خلیفه را اثر خلافت ظاهر ست یعنی ٥
پرتولیست ار انوار [1] کبریائی، [2] مبادی قدسی هر کرا دیدهٔ بصیرت بکحل اعتبار
روشنی یافته (24b) ازین ترتیب معرفت حاصل گرداند، [3] انّ فی ذلك لذکری 24b
انْ کان لهٗ قلبٌ او اَلْقَی السّمعَ وَهُوَ شهید ✡

٦٧—السیّد الامام الفیلسوف شرف الزمان محمّد الایلاقی

[تتمّه نمره ٣٧] ١٠

فضایل علمی و عملی بأسرها باو اجتماع یافته بوذ، تصنیفات بسیار دارذ
مثل کتاب [4] لواحق و کتاب دوست نامه و سلطان نامه و [5] کتابی در اعداد
وفق * و [6] کتاب صواب *، در [7] افادت و انصاف (و) تمییز رتبتی عالی داشت،
در معالجت قدمی مبارك و دستی خجسته داشتی، مقامش در باخرز بوذ [8]،
از سخنان خوذ پرور اوست: نفوس حیوانی بیکبار خاضع آیذ مر نفوس ١٥

(١) اصل: "انوار" تصحیح قیاسی ست، —ار "یعنی پرتولیست الخ" را غالباً مترجم افزوده است، (٢) اصل "مبادی" امّا رک به ص ٨٨ س ٢، (٣) قرآن مجید ٥٠ (سورهٔ ق): ٣٦، (٤) از آ محو شده، (٥) آ: وقوف، امّا رک به تتمّه، (٦) تتمّه: کتاب الحدوان، (٧) اصل در افادت و انصاف، (٨) بعدش زیادتی ست در تتمّه ◆

انسانی را کی خلائف ارض اند[1] و دلیل آنکه همه بر هیأت ساجدانند*[2]،

فلسفه علم کلّی است و متفلسف[3] متشبّه[4] بمبادی بر حسب طاقت

و السلم[5] ☼

٦٨ـ القاضی الامام الفیلسوف زین الدین عمر بن سهلان السّاوی

[تتمّه نمره ۴۷]

شریعت و حکمت را در عقدی واحد نظام داد، مسقط راسش در

ساوه بوذ و نشیمن در نیشاپور، از کسب دست خوردی و باوقات

(اوقات گذری؟)[6] بنسخ کردی، نسخهٔ از کتاب شفا بصد دینار داذی،[7] ازو

روایتست که گفت: طالع من میزانست، روزی از روزها راس و زهره را

۱۰ بر درجهٔ طالع من قران شذ، گفتم لاجرم امروز فوری خواهم یافت بحظّی

جسیم، و شکلی از اشکال اقلیدس بر من مشکل شده بوذ، دران حالت خواب

بر من غلبه کرد، در خواب پیری دیذم[8] بآیینی و صفائی تمام، گفت [گفتند[9]؟]

اقلیدس نجّارست، نزد او رفتم و از حلّ آن شکل سؤال کردم، گفت: در

فلان مقاله فلان شکل را بازبین کی از مطالعهٔ آن شکل ترا شکلِ مشکل منحلّ

۱۵ گردذ، چون بیذار شدم طهارتی کردم و رکعتی چند نماز بگزاردم و بدان

---

(۱) این عبارت مختلف است از عبارت تتمه، در اصل در فقرهٔ ما قبل خلائق دارد بجای خلائف، (۲) در تتمه بعدش مقوله ایست که مترجم آن را گذاشته است، (۳) اصل لشه، (۴) اصل: تمادی، رک به ص ۸۷ س ۶ (ترجمه نمره ۶۶)، (۵) بعدش زیادتی ست در آ، (۶) اصل: نسخ، (۷) زیادتی هست در آ درین موضع، (۸) اصل بایینی، (۹) تتمه: قیل انه اوقلیدس ✦

مقالت و شکل رجوع نموذم و بمقصود رسیذم،

و قاضی عمر را تصانیف بسیار بوذ چون بصایر[۱] نصیری و[۲] عنوان در منطق، و جز از بصایر با او بنماند، باقی در کتب خانهٔ او در ساوه بسوخت،

[۳]از کلمات جان پرور اوست: بر تو باذ کی از جلدت نسب و القاب انسلاخ جوئی و وضع[۴] اعتبار (کذا) عرت (کذا) دهور* و احقاب از احوال خود[۵] بکنی و هذه عادة قد افلح من زکّـیها و قد خاب من دسّیها ¤ بر تو باذ کی از بذی اندك بپرهیزی کی اندك ببسیار راه نمایست ¤ در [[۶]چیزی—ظ] کی امکان دران صورت نبندذ طمع مکن و از ممکن نومیذ مباش ¤ هر که از [ترك (25a)] رذایل اندیشه نکنذ کسب فضایل برو متعذّر باشذ[۷] ¤ 25a ۵ ۱۰

۶۹—الحکیم الجلیل ابو الحسن[۸] الاثردی [تتمّه نمره ۷۶]

طبیب سلطان[۹] محمود بن مسعود بن محمّد بن محمّد ملکشاه* بوذ و او را بر غرایب حکمت استیلائی عظیم بوذ،

(۱) اصل: اُصیری، تصحیح از روی تتمّه، (۲) در تتمّه ندارد (در کشف الظنون و براکلمن هم مذکور نیست ...)، (۳) این عبارت مختصر ترجمهٔ از عبارت تتمّه، (۴) عبارت تتمّه: «والواضعین عن انسابهم [انسابهم] أوزار اعتبار المنافسین عن احوالهم غرة [غُرّة] الدهور»، این عبارت ظاهرا اجزای هر دو جمله را مخلوط کرده است، شاید اصل چنین بود: و وضع اوزار تعزّز دهور، (۵) اصل: [illegible]، (۶) از اصل محو شده، (۷) عموم این احوال این حکیم را گذاشته است، (۸) اصل: الازدی، تصحیح از روی تتمّه، (۹) آ: مسعود بن محمد بن ملکشاه [مسعود از سلاطین سلاجقهٔ عراق بود و از سنهٔ ۵۲۷ ه تا سنهٔ ۵۴۷ ه فرمانروا بود]، غالبا صواب آنچه است که در آ دارد ¤

و از کلمات اُوست کی [هرکرا] [۱] اشنوائی حکمت بسیار باشذ، زوذ باشذ کی ازان گویائی یابذ، و السلم ٭

۷۰ــابو علیّ الاخلاطی [۲] متفلسی (کذا) [تتمّه نمره ۷۷]

حکیم بوذ، اکثر اصُول حکمت بر یاد داشت، و او را در تعمّق دران براعت تمام حاصل بوذ و مشکلات آنرا شرح کرده، از سخنان اوست :

فرومایه نصیحت نکنذ مگر از سر حاجتی یا از سر ترسی [۳] ٭

۷۱ــالحکیم ابو سعد [۴] السنیریزی (کذا) [تتمّه نمره ۷۸]

[۵] در جمیع علُوم خصُوصًا درحکمت مبرّز بوذ، از کلمات اوست .
هرگاه کی فکر تو در امُور دنیاوی بسیار شوذ اندیشه در استنتاج مطالب علمی عقیم گردذ [۶]،

۷۲ــالحکیم ابو سعد الأرمَوی [۸] [تتمّه نمره ۷۹]

[۷] معتقد (ممنطی؟) غوارب حکمت* که مالك نظم و نثر بوذ، و خداوند تصانیف فراوان بوذه است، کتابی در آلهی و رسالهٔ در منطق تصنیف کرد،

---

(۱) اصل . انشوائی، کلمهٔ هرکرا برحسب تتمه افزوده شد، (۲) تفایسی؟ در تتمه ندارد، (۳) در تتمه دو اقوال دیگر را هم دارد، (۴) تتمه و غ . التبریزی، (۵) در تتمه زیادتی هست درین موضع عبارت تتمه اینست : و کان مبرّزا فی الحکمة خصوصاً فی المعقولات، پس ترجمه درست نیست، (۶) در تتمه علاوه برین مقوله پنج اقوال دیگر را هم دارد، (۷) تتمه : قد امنطی غوارب الحکمة ٭

و مقالهٔ اولی و ثانیه را از اقلیدس شرح کرد، در خانهٔ [۱] فخرالملك فرزندانِ او را تعلیم می کرد، و او را نهصذ دینار زر حاصل شذ، و گفت که هرگاه کی مال من بهزار دینار رسذ انزوا گزینم، چون بنهصذ و نوذ دینار رسید اجلش مهلت نداذ [۲] ☼

۸۴ـ الحکیم [۳] ابو الهیثم (کذا) الجُورجانی [تتمّه نمره ۸۰]

از وجز [۴] قصیدهٔ کی [۵] محمّد سرخ* نیشاپوری آنرا شرح کرده است نیافته اند و غیر آن اثری ازوی ظاهر نشذ کی بذان استدلال [۶] برتبت او در علوم توان کرد ☼

۸۵ـ عبدایشوع [۷] بن یُوحنا المتطبّب* [تتمّه نمره ۸۱]

حکیمی کامل و طبیبی فاضل بوذ، از حکمت اوست: کراشناسائی به نفس خویش نباشذ بر دانش او استوار چگونه توان بوذ ☼ نفس علّامه است هرگاه کی اقبال بر عُلُوم کند، عمّاله [۸] است هرگاه کی اقبال اُو (کذا) بر [۹] سیاسیات کند ☼

---

(۱) برای شرح احوالش رک به تتمه، (۲) احوال حکیم را [illegible] است، (۳) آ: ابوالهیثم الجورجانی، غ: ابوالهیثم الجورجانی، (۴) آ: قصیده که وارسد، (۵) غ، محمد بن سرح، ا: محمد سرح، (۶) اصل: برنبت، تصحیح از روی تتمه، (۷) اصل: عبدالیشوع ابن ابوحنا المطبب، عبدالیشوع را کاتب اصل ساقط ترجمه سابق کرده است و "ابن یوحنا" اسم را بشنجرف نوشته، تصحیح از روی تتمه، ا. عبد الیشوع بن یوحنا المتطبب، (۸) اصل. کف، ظاهرا تصحیف "است" "باشد"، (۹) اصل: سیاسان، تصحیح از روی تتمه ☼

٥٧ـ الحکیم الامام ابو الحسن الابریشمی [تتمّه نمره ۸۲]

امام جامعْ بوذ در نیشاپور، کدّی تمام نمُوذ در تحصیل علُوم حکمی چنانکه طول عمر خوذ در اکتساب فضایل صَرف کرذ، حافظ قرآن بوذ و عالم بجودهٔ قرآن [بوجوه قرأت؟]، لپسران حوذ محمّد و محمود را برداشت و بغزنه ۵ رفت، حکماء غزنه بروی حسد بردند و سلطان مسعود بن ابراهیم را گفتند: باید کی این فقیه در سلك قاریان منخرط گرذذ و چنان شد، هر روُز بامداد بدار السّلطنه حاضر شدی و وطیفهٔ قراءت بجای آوردی تا وفات یافت[1]، 25b پسرش محمود در طب و هندسه دستی داشت و آن دولت (25b) سلطان اعظم [2]مسعود بهرهٔ تمام یافت ☆

۱۰ ٥٦ـ الفیلسوُف ابو حاتم المظفّر الاسفِ[ز]اری [تتمّه نمره ٦۸]

حکیمی بادانش و رهنمائی و معاصر فیلسوف عمر خیام بوذ، و میان ایشان مناظرات بسیار و معارضات بی شمار بوُذه لیکن پایگاه بلُند ازیشان هر دو خیام را بوذه، و [3]علم اثقال و حیل* بروی غالب بوذ[4] و در اقسام آثار علوی و ریاضات[5] (کذا) تصنیف بسیار دارذ وعمل میزان[6] ارشمیدس

(۱) در تتمه زیادتی ست درین موضع، (۲) در تتمه فقط السلطان الاعظم است، نام مسعود را خود مترجم افزوده است، و ظاهراً درست نیست، از آن روی که در تتمه همه جا سلطان ابراهیم را مصاحب سلطان اعظم نوشته است، (۳) تتمه: علوم الهیه و علم الاثقال والحیل، (۴) در تتمه زیادتی ست درین موضع، (۵) در تتمه افزوده است: و غیر ذلک، (۶) اصل: از شمیدس ◆

کی غشّ از عیار بذان تمیز می کردند او کرد، و گویند [۱] مدّت عمر خوذ را در صرف آن عمل کرد* و چون [۲] خازن ازان خبر یافت از ظهور خیانت خویش اندیشیذ و آن میزان را نیست گردانیذ، چون آگاهی بحکیم [۳] ابو المظفر (کذا) رسیذ از اندوه بمُرد،

از کلمات اوست: نسبت لذّت جسمی با لذّت عقلی همچو نسبت [۴] تنسّم طعامست با چشیدن و خوردن آن ❊ آموزنده پذرِ جانیست و والد پذر جسمانی [۵]،

واجب است کی بادشاه بر خویشتن و بر رعیت جوانمرد باشذ ❊

۷۷ــالادیب الفیلسوف ابو العبّاس اللّوکریّ [تتمّه نمره ۶۹]

شاگرد بهمنیار بوذه است و بهمنیار شاگرد بو علی، در خراسان انتشار علوم حکمت ازُو شذ چه بدقائق و جلایل حکمت دانا بُوذ، و در پیری از بینائی سُستی یافت، از خذاوندان خاندان کهن بوذ در مَرْو، و اورا تصانیف بسیار ست، از انجمله بیان الحق بضمان الصّدق و قصیدهٔ با شرح پارسی [۶]، چون پایان عمرش نزدیك شذ کفت: ازان که دانستم زیادتی کیرذ و معرفتم افزونی

(۱) عبارت نسخه این است: و صرف عمره فی ذلك العمل، این ترجمه متفاوت است از عبارت نسخه، (۲) در نسخه نام خازن سعادت نوشته است، (۳) ابن الاثیر هم او را ابو المظفر الاسفزاری نوشته است (ترجمه چهار مقاله ص ۷۱ ج ۳)، (۴) اصل: نسبت، تصحیح از روی تن، (۵) مترجم تکه مقوله را گذاشته است، (۶) در نسخه زیادتی است درین موضع ❊

پذیرذ نومیذ شذم،[1] زیرا کی در قوتها سُستی ظاهر گشت، اکنون بدان سرای سازم فراز آمذ و آرزومندِ آن جهان گشتم، چنانکه شدّت اشتیاقش بدار آخرت بر همگنان ظاهر شد، تا اتفاقاً روزی کی سر بریانی خورده بوذ بحمّام رفت چون بیرُون آمذ مرض موت عروض نموذ دران حالت بعضی از شاگردان او را معالجت می کردند، او می گفت: مرا بگذارید تا خداوند من اگرم شفا دهذ اوداند و اگرم بجناب قدس خواند او داند، فرمان او راست[2] ☆

۷۸—الفیلسوف قطب الزمان محمّد بن ابی طاهر[3] الطبسی (کذا) المروی
[تتمّه نمره ۷۰]

از شاگردان الادیب[4] ابو العبّاس بوذ، پذرش از حُکّام مرو و ماذرش خوارزمی، در اقسام علوم حکمت دستی قوی داشت، خداوند ذهنی نقّاد و خاطری وقّاد، نصیر الدین محمود بن المظفّر او را در سرخس باز داشت[5] و ازوی غافل ماند تا هم در حبس مُتوفّی شد * ☆

(۱) این قدری ست در متن مصنّف، (۲) بعدش زیادتی ست در تتمّه تقدیر سه چهار سطر، (۳) آ: الطبسی، معجم الادبا (۱۵ : ۲۱): الطبسی، (۴) یعنی اللوکری، مترجم در نمره ۷۷، ص ۹۳، (۵) این فقره هیچ مطابقتی با اصل ندارد، و غلط محض است، زیرا که تتمّه که بعد ذکرِ وفاتِ فیلسوف زیادتی هم دارد ☆

۷۰ـ الفیلسوف الاوحد ابو الفتح ابن ابی سعید[۱] الفندورجی

[تتمّه نمره ۱۷]

(26a) [۲] در روزگار خوذ در حکمت همتا نداشت و با این فضیلت وفوری در حُسن اخلاق داشت، و او را در آ[ثا]ر علوی و [۳] تصانیف در تفاصیل حیوانات معتبر ست، (24a[8]) [۴] در آخر عمر روی از لذّات وهْمی و مزخرفات حسّی بر تافت و در مدرسهٔ شیخ المشایخ یوسف همدانی اعتکاف گزیذ، 26a ۵

از کلمات اوست. نَفَسَك خود را [۵] فارق پندار تا مفارقت او ترا رنجه ندارذ، و صبر بر مُقاسات آنچه نفس را[۶] دُشوار آیذ آسان تر ست از باز داشتن آنچه دشوار[۷] می آیذ، نفس هرکرا لذّت عقل آرزوست نشایذ کی لذّت جسمی جُویذ، هر کی لذّت جسمی بر لذّت عقل بر گزینذ چنانست کی سُفال بر زر سرخ بر گزیده باشد، ۱۰

---

(۱) اصل: الفندواجی، آ: الفندورجی، تصحیح از روی انساب سمعانی (در آنجا الفَندوَرجی بالقلم نوشته است)، (۲) برای زیادتی در این موضع رک به تتمه، (۳) عبارت تتمه: وله تصانیف فی الآثار العلویة وکتاب فی تفاصیل الحیوانات، (۴) این سطور را از آخر سطر ۱۲ از (f. 24a) از آخر ترجمهٔ نمره ۶۸ ص ۸۶ س ۳ اینجا منتقل نموده ام که حقیقةً جزو این ترجمه است، چنانکه از مقایسهٔ با متن تتمه نیز واضح می شود، (۵) اصل: [illegible]، (۶) اصل: با آنچه، (۷) اصل: دشواری — در این [illegible] بوده بود، از روی تتمه تصحیح کرده شد.

(f 26a 8) ۸۰ـ الحکیم ظهیر الحق محمّد مسعود الادیب الغزنوی

[تتمّه نمره ۹۲]

کتابی تصنیف کرد و آنرا احیاء الحق نام نهاد و[1] در آنجا طریقی* از غیر طریق ارسطو و ابوعلی سپرد، و استاد حکیم سید[2] حسن (کذا) غزنوی [[3]بوذ] ادیبی فاضل و مهندسی[4] کامل چنانکی بچند[5] ترتیب اعتراض داشت بر متقدّمان و در حکمت مستبدّ [[3]بوذ] ستی ☆

۸۱ـ الفیلسوف اوحد الزمان ابو البرکات ابن ملکا البغداذی[6]

[تتمّه نمره ۹۳]

فیلسوفی که در روزگار او در جهان او بوذ بتنها، خداوند خاطری روشن و ذهنی صافی و ذکا چون آتش، او را تصنیفات بسیار و تالیفات بی شمار است[7] نوذ سال شمسی بزیست، [و][8] مجذوم گشت و خوذ را علاج کرد و صحّت یافت و نابینا شذ، و بعد ازان سلطان اعظم [[9]محمّد بن] ملکشاه او را بسوی علاجی متّهم کردانیذ و بذان سبب محبوس شذ،[10] در

(۱) اصل: ازانجا طرقی، تصحیح از روی تتمّه که درو «طریقا غیر طریق الخ» است، (۲) در تتمّه السید اشرف الغزنوی مذکور است نه سید حسن، (۳) این لفظ محو شده است از اصل، (۴) مترجم مطالب اصل را ازین مختصر کرده است و فقرات از کلام حکیم را که مصنّف درج کرده بود گذاشته است، (۵) اصل: ترتیب، (۶) ع (۱: ۲۷۸): البلدی لان مولده ببلد ثم اقام ببغداد، (۷) در آن زیادتی ست درین موضع، (۸) اصل: و بعد ازان مجذوم الخ، اما «بعد ازان» معنی ندارد درین موضع و در آن کلمهٔ که افادهٔ این معنی کند نیست، ظاهرا کاتب از سطر بعد سهوا نقل نموده، (۹) از روی تتمّه، (۱۰) سهو است از مترجم، محبوس شدن ابو البرکات واقعه سنه ۵۴۷ ه نیست از آنکه محمّد بن ملکشاه در سنه ۵۱۱ ه بمرد، در حقیقت سنه ۵۴۷ ه تاریخ شدید آمدن عایشه مواج است بسلطان مسعود بن محمّد بن ملکشاه، رک به تتمّه ◆

شهور سنه سبع و اربعین و خمسمایه، تا وقتی کی سلطان مسعود بن ملکشاه را
عارضهٔ قولنجی پدید آمذ بعد ازانکه بغایت مبتلاشده بُوذ ابو البرکات بهمذان
رسیذ، همگنان از حیوة سلطان امیذ منقطع شده بود، چون یاس حیوة سلطان
منقطع نشذ و محقق بوذ ابو البرکات از ترس بمُرد، و هم دران روز سلطان نیز
از جهان مفارقت کرد، و تابوتِ ابو البرکات را با حُجّاج بغداد بردند، ۵

و ابو البرکات در مصافِ خلیفه مُسترشد با سلطان مسعود ایمان آورده
بوذ، و پیش ازان یهودی بوذ، بواسطهٔ اسلام از قتل خلاصی یافت، و در
اسلام ثابت قدم شذ، و با حُسنِ اسلام بذان سرای خرامیذ،

از کلمات اوست: خطیب کسی باشد کی خطابت ازو صادر شوذ و
آن مشروطست [۱] بتنسّك و تعفُّف و فصاحت و بلاغت و قدرت بر استمالتِ ۱۰
سامعان و معرفتِ اخلاق مردم، و بایذ کی خطیب سخن بر قدر عقُول گوید
و بایذ کی قوی عزیمت باشذ و از [۲] معصیات[معضلات.ظ] مُنفعل نگردذ [۳]، و بایذ
کی معرفتش بخیر و شرّ، و خیرِ خیرش و شرِّ شرّش حاصل باشذ، و بدانکه خیر
حقیقی چهار است: عفّت و شجاعت، حکمت و عدالت. و سعادت این جهانی لطف
حواس است، وجودت مشورت در رایها و براءت از خطا و زلل. و [۴] روا کردنِ ۱۵
حاجات در طلب* و کرمِ اصل و فرزندانِ [۵] بسیار از ذکور و اناث (26a)

---

(۱) اصل: نتسکه، تصحیح از روی ب‌ند، (۲) آ: المعضلات، (۳) اینجا زیادتی ست در نسخه، (۴) ب‌ند: الا فتعال فی الطلب یعنی کامکاری در طلب حاجتها، (۵) در نسخه لفظی نیست که معنی بسیار داشته باشد.

که اصحاب بهجت و جمال و فضیلت و کمال (و) عفّت و طهارت دامن باشند، و برادرانی که بر مطلوبات او مُساعدت و مُعاونت گزینند و فراخ دستی کی در شدّت و رخا دست گیری کنند، و بایذ کی حسب هر [۱] مقوله از مقولات عشر بداند برین نسق کی یاد کرده می شوذ: امّا در جوهر کرم اصل باشد، در کمّ
۵ جزل العطا، در کیف اقتدار، در اضافت ریاست، [۲] در اَین* مکان خوش و خرّم، در وضع صُورت زیبا، در فعل نفاذ امر، در انفعال آواز خوش، و السلم ٭

۸۲ــ الفیلسوف بهاء الدین ابو محمّد [۳] الخَرَقی [تتمّه نمره ۹۳]

از حکماء مرو بوذه است خداوند تصانیف در علم هیأت و معقولات،

۸۳ــ الحکیم علی بن محمّد الحجازی القاینی [تتمّه نمره ۸۳]

۱۰ اقامت به بیهق داشت، طبیبی کی آداب حکما درو مجتمع بوذ او بوذه است، صاحب اخلاق حمیده و عارف بظواهر معقولات، و او را رسایل است در طب و مُعالجات، بنام سلطان اعظم سنجر بن ملکشاه کتابی بساخت در مفاخر اتراك، و بنام بادشاه عادل دانش پژوه خوارزمشاه [[۴] اتسز] بن محمّد کتابی در حکمت تصنیف کرده بوذ، نوذ سال بزیست و در سنهٔ ستّ و
۱۵ اربعین و خمسمایه بجوار حق رفت، و او از شاگردان امام عمر خیام بوذ،

---

(۱) اصل: مقوای، (۲) اصل: درابن، (۳) اصل (همال آ) ۰ الخرمی ـــ در تتمه ترجمهٔ الخرقی (نمره ۸۲) تقریباً ده سطر دارد، مترجم از آنها فقط یک سطر را ترجمه کرده است، (۴) از روی آ ٭

۸۴ـ الحكيم الفريد ابو مضر محمود بن جرير[1] الضبي[2] الاصفهانی

[تتمّه نمره ۸۴]

حکیمی متجمّلی، دانا بود بدقائق هندسی،[3] صاحب اخلاق مرضیه، الوزیر صدر الدین محمّد بن فخر الملك[4] او را در مرو باز داشت تا وفات یافت* در دهم شوال سنهٔ ثمان و خمسمایه، [5] افاضل مثل احمد اخسیکثی و غیر او بقصائد غرّا او را مرثیه گفتند[6] ، از کلمات اوست:

اگر از مال تو چیزی بمسکینان نرسد باید کی رحمت از ایشان باز نگیری ✽ هر کی باندکی قناعت ندارد مال بسیار او را توانگر نگرداند ✽ اندکی با عافیت بهتر از بسیار با پریشانی ✽ کمال سخاوت قطع طمع است از انچه در دست مردمان است و بذل مجهود و مقدور ✽

۸۵ـ الامام الاجلّ [ا]سعد[7] المیهنی [تتمّه نمره ۸۵]

مدرّس مدرسهٔ نظامیه بوذ در بغداذ، از دار الخلافه حظّی تمام داشت، و هرگاه کی بدار الخلافه در آمدی این توقیع بیرون آمدی.

رفع الینا حضور[8] الاسعد المیهنی.

---

(۱) اصل: جرير، در آ نداند، ج: جرير، تصحيح قياسي است (۲) اصل: الضبى، آ و ج: الضبي (۳) در نسخه‌ها بياض است درين موضع (۴) آ: ازبلطه الوزير صدر الدين محمد... و توفّى بمرو (۵) آ: و رثاه ذو الفضائل احمد الاخسيكثى (۶) مترجم الفاظ عربيه را نداشته است (۷) اصل: المهدانى (۸) اصل: السّعد، تصحيح از روى تتمه ✽

از تلامذهٔ ادیب[1] ابو العبّاس لُوکَری بوذ،
از کلمات اوست کی بقاضی[2] عمر ساوجی نبشته است :
فاضلترین سخاوتی آنست کی بر حقوق کی خداوندانرا بر ذمّت تو باشد بخیلی نکنی ☆ فروگذاشتنِ اعوان عار است و مُواسات با ایشان فضیلت[3] ☆

۸۶ــ الامام[4] محمّد الشهرستانی [تتمّه نمره ۸۶]

۵

(27a) او را تصانیف فراوانست و مشهور ازآنجمله مِلَل و نِحَل و کتاب العیون[5] و الانهار* و قصّه موسی و خضر و کتاب المناهج[6] و الآیات*، و کتاب المناهج تهجین رای ابو علی کرده باشد[7]، الامام البیهقی گوید ازآن او[[8] مجلسی مکتوب دیدم که منعقد کرده بوذ ــ ظ] در خوارزم، کی درانجا اشارات و اصول حکمت کرده بوذ و من ازان تعجّب کردم، و هُمو گوید کی مرا با او اتّفاق مجلس افتاد[9] در حضورِ امام ابوالحسن عَبّادی و موفّق الدّین احمد لیثی و شهاب الدین واعظ[10]، در اقسامِ تقدّمات بحثی میرفت، من ازو پرسیذم تحقیق آنکه چرا دمتی کی اجزاء انفصال منحصر

۱۰

(۱) رک به ترجمه نمره ۷۷ ص ۹۳ ' (۲) یعنی عمر بن سهلان مترجَم در ترجمه نمرهٔ ۶۸ ص ۸۸ ' (۳) مترجم یک کلمه را گذاشته است ' رک به تتمه ' (۴) اصل : ابومحمد ' تصحیح از روی تتمه ' (۵) اصل والابصار ' تصحیح از روی تتمه و نسخ نزهة ' (۶) اصل : والسادات ' تصحیح از روی تتمه ' (۷) بعدش زیادتی ست در تتمه ' (۸) در اصل ندارد و نساخی هم ندارد ' امّا عبارت تتمه (و رأیت له مجلساً مکتوبا عقده بخوارزم) مقتضی این زیادت است از من ' (۹) در تتمه می گوید که امام ابو الحسن بن حمویه این هر دو یعنی بیهقی و شهرستانی را در مجلسی جمع کرد ' (۱۰) در تتمه می افزاید : وغیرهم من الافاضل ☆

است درین اقسام [1] ستّه، او جواب گفت: فرقست میان مُتقدّم بالذات و متقدّم بالوجود، و آغاز تحقیق نهاد [2] فرق میان متقدمَین را، گفتم: من از مطلبِ هل سوال می کنم تو بیان مطلبِ ما می کنی در غیر موضع نزاع، من می گویم: چرا گفتی کی این انفصال حقیقت است؟ تو می گوئی: فرق ست میان فلان جزو منفصله و میان فلان جزو، تا طول در کلام بتمادی کشید، و دران ۵ وقت تفسیری می نوشت و آیات را بر قوانین شریعت و حکمت تاویلی میکرد، گفتم درین تفسیر: از صواب دور است زیرا که حکمت امریست از طریقِ تفسیر[[3] دور ــ ظ] و وَجْهِ تفسیر چنان باید کرد کی از سلف بما رسیده بوذ، و اجماع صحابه و تابعین بران بوذه، و اگر کسی خواهد کی میان حکمت و تفسیر جمع کند میان هر دو بهتر ازانکه حجّة الاسلام غزالی تغمّده الله برضوانه ۱۰ جمع کرده است صورت ندارد، و کس را مثل آن توقع نباید داشت، او ازین سخن برنجید رنجیدنی درشت،

و [4] سلطان سعید سنجر او را عزیز داشتی و صاحب سِرِّ خودش دانستی*، و در شهور سنه ثمان و اربعین و خمسمایه در شهرستانه وفات یافت:

---

(۱) برای شرح این اجزاء رجوع به تتمه، (۲) اصل: و فرق، (۳) رک به تتمه که در وصی بوده و الحاشیه تعزل عن المفسر، (۴) در تتمه این مطلب مفصّل است [illegible] و بعدش [illegible] شهرستانی ست که مندرج گذاشته است ❖

٨٧ـ الحکیم ابو الحسن ابن [۱] تلمیذ طبیب البغداذی

[تتمّه نمره ٨٧]

[۲] امامی، حکیم کامل بوذ،* ابن عروه رحمة (کذا) الله گفت که بمذهب و [۳] خلاف عالم، و بر جمیع [۴] اجزاء علوم حکمت وقوف داشت: روزی

۵ نزد ابن تلمیذ در آمذم و او درس می گفت، چون دانست کی مرا از حکمت بهرهٔ هست تغییر درس کرد، و ایراد کرد از دقائق منطق و [۵] طبیعیات آنچه مرا از ان محقّق بر انکه او را طب و فضایل حکمی هست حاصل گشت [۶]،

از کلمات اوست: هر که اشتغال نماید بکاری پیش از زمان آن کار ازان فارغ شود [[۷] در زمان آن ـ ظ] ¤

۱۰ ٨٨ـ [۸] ابو الحسن الطبیب البغداذی [تتمّه نمره ٨٨]

طبیبی کامل بوذ او را تصانیف بسیار است و محل و مرتبهٔ بلند در

27b معقولات (27b) خصوصاً در طب [۹]، از کلمات اوست:

هر کی (با؟) بیگناهی پوزش کند بر گناه اعتراف آورده باشد ¤ از

(۱) اصل: تلمیذ، (۲) تتمه: حکی لی بعض افاضل نیسابور و هو الامام الحکیم الکامل ابوبکر ابن عروه، پس ظاهر است که در تتمه ابن العاقل متعلق بابن عروه هست نه ابن تلمیذ، (۳) اصل: عالم، تصحیح از روی تتمه، (۴) اصل: اجزاء، مترجم عبارت تتمه را مختصر کرده است، (۵) اصل: طبیعات، (۶) مترجم فقط یک ثلث ترجمه را درج کرده است و باقی را نداشته، (۷) تتمه: من اشتغل بامر قبل زمانه فرغ منه فی زمانه، (۸) در ابتدای ابو الحسن باقی نسخ، [illegible] در ابتدای ترجمه او را ابن الحسن نوشته است و هو سعید بن هبة الله بن الحسین (ابو الحسن) پس ابو الحسن و ابن الحسن هر دو درست است، (۹) رک به تتمه برای زیادات، مترجم دو تا اقوال این طبیب را گذاشته است ✦

عاجزان بدبخت تر آنکس باشذ کی عجز دیگری بر عجز افزایذ و درین معنی تمثیل بذین بیت کردی شعر،

وعاجزُ الرأی مِضیاعٌ لفرصته
حتّی اذا فات أمرٌ عاتب القدرا

هرگاه کی ترا بر کارت قدرتی حاصل شوذ بایذ کی طرف امانت رعایت کنی[1] ٭ ۵

۸۹ـ الحکیم علی[2] المبادی (کذا) النّیسابوری

[تتمّه نمره ۸۹]

حکیمی باُحسنِ منظر ولطفِ بهجت و معرفت بدقایق علوم بوذه است، قدمی راسخ در انواعِ هندسه و معقولات با بیانِ لطیف [داشت—ظ]، از سخ[نان او—ظ] ست در شکایت از روزگار کی بمعضی[3] اکابر نوشته است: ۱۰

این روزگاریست که آنچه فقدان او موحش [است—ظ] مفقود است[4] وآنچه وجدان او بی گزند با موجود* ٭ [5] هیچ درختی برومند تر از دانش نیست زیرا که هرچند ازو قطف بیشتر می کنی افزون تر می گردد و خداوندآن از محافظت

---

(۱) این ترجمه درست نیست، عبارت تتمه این است: اذا کان لک عقد امرٍ فلا تمس احداً فیها الا عادیا، (۲) آ: المادانی و ک: بن المادلی، (۳) در تتمة نامش الامام الاوحد الرشیدی نوشته است یعنی صاحب ترجمه نمره ۹۰ (ص ۱۰۴)، (۴) عبارت ک متقاضی ترجمه ذیل است: و آنچه وجدان او با گزند موجود (۵) تتمه: ثمرة العلم حلوة والنفقة فیها مستخلفة ٭

او مستغنی و در حمایت او متحصّن ٭ هر کرا از دنیوی (کذا) چیزی باشد بمحافظت او هم چنین، پس معلوم شذ کی صاحب دنیا ابدًا درویش و محتاج است ٭

۹۰ـ الامام الاوحد ابو المعالی [1] مجدالدین ابی نصر (کذا)* بن محمّد الرشیدی [تتمّه نمره ۹۰]

۵ نیسابوری بوذه است و از اولاد هرون الرّشید، فاضلی کی سخنان او همچو آب زلال باشذ او بوذه است، هرگاه کی در بحر ادب خوض نموذی ادباء را بر ساحل [2] اغتراف باشتی نموذ و اگر در لجج حکمت خوض [عوص؟] کردی حکماء از کناره دمدمهٔ أفیضوا علینا من الماء [3] أوْ ممّا رَزقکم الله بآسمان رسانیذندی، دران روزگار [4 ع] عُقِد خناصر اکابر بمفاخر و مآثر او بوذی، ۱۰ و حضرتش ملجاء افاضل علماء و [5] مُراحَم اکامل حکماء بوذی،

از کلمات اوست: زهد در لذات ناقصه [6] کلیذ هر در سعادتست ٭

۹۱ـ الامام الصاحب ابن محمّد البخاری [تتمّه نمره ۹۱]

[7] فاضلی کی در علوم اسلام قدمی راسخ داشت و در دقایق حکمت

(۱) آ و ک: محدود [مجدود؟] بن ابی نصر' (۲) اصل: اعتراف' تصحیح قیاسی ست' (۳) اصل: و' اما رک به قرآن مجید سوره ۷ (الاعراف): ۴۸' در تتمه این آیت را ندارد' (۴) هذا امرٌ تُعقد علیه الخناصر أی یُعتنی و یُحتفظ به (اقرب الموارد)' (۵) اصل: مراحم' (۶) تتمه: مفتاح الرغبة' ـــ در تتمه شش تا اقوال این حکیم را آورده است' (۷) مترجم مطالب تتمه را در تمام این ترجمه باختصار آورده است' رک به تتمه ٭

دستی قوی چنانکه شاعر در وصفش بیان واقع می کند آنجا کی می گوید شعر

لقد[۱] صحب العلم* الرّصین و اهله
لذلك سمّیناه فی النّاس صاحبا

و[۲] از کلمات جان افزای ([۳] اوست): فضیلت قوتیست کی [۴]نیکو[ئی را جذب می]
کند، [۴]کر[م] انفاق مال کثیر است بآسانی از نفس، جوانمردی فضیلتیست که
مرد بذان بزرگوار [[۴]شود بتو] سّع در مال و بخیلی رذیلتی کی مرد بذان
فرومایه شوذ بتضییق در مال، مروّت همان فضیلت [[۴]جوا]نمردی است لیکن
بتوسّع در طعام، و بزرگ همّتی فضیلتی کی مرد بذان (28a) [۵]فعّال مجاهد*
باشذ در امور، و [۶]سفالت ضدّ آنست،

و هم گذار اوست: ریاست منقسم می شوذ بر ریاستی کی بحسب علم و
عمل باشذ و ریاستی کی بحسب [۷]اجماع باشد و ریاستی کی بسبب توانگری باشذ
و ریاستی که بسبب کرامت باشذ و ریاستی کی بسبب تغلّب باشذ، اشرف
ریاسات قسم اول است کی آن ریاست است بحسب دانش، واخسّ ریاسات
قسم آخر و آن ریاستست بسبب تغلّب، و درین باب حرفی ببعضی از شاگردان
نبشته است[۸] ؛؛

(۱) اصل: صحبت العلما، تصحیح از روی تتمه، (۲) از مراجعت تتمه واضح می شود که همه کلمات را که مترجم منسوب به امام صاحب بن محمد کرده است از خود یحیی نیست، (۴) از زیادات مترجم، (۴) آنچه محدود است بقوسین از اصل کم و پاس محو شده بود و از روی تتمه یا بر قیاس تامه نوشته شد، (۵) اصل: فعال مجاهد، تصحیح از روی تتمه، مجاهد یعنی امری که در جهد و مشقت [illegible]، (۶) اصل: سفالة، (۷) اصل: اجتماع، تصحیح از روی تتمه، (۸) بعد ازین صاحب چند کلمات حکیم را آورده بود که مترجم گذاشته است ◆

۹۲–الامام احمد بن حامد النیسابوری [تتمهٔ نمره ۹۵]

او را در ریاضات دلتی بلند و پایهٔ ارجمند بوذ خداوند[1] .... و بختی جوان[1] ....اکتساب کمالات نفسا[نی] و فضایل جسانی[2] .... از التقات بقاذورات جسانی و مزخ[رف]ات طلمانی ❊

۹۳–عین الزمان الحسن[3] القطّ[ـان المروز]ی [تتمهٔ نمره ۹۶]

از تلامذهٔ ادیب ابو العباس لوکری بوذ، طبیبی حکیمی مهندسی ادیبی خداوند طبع لطیف کی چو[1] ....در سلك نظم ترتیبی داذی کی گردن و گوش و عقل و جان بذان آراسته گشتی، [[3]و او را تصانیف بسیا]ر است چون گیهان شناخت در هیأت، و کتابی در عروض، و کتاب[4] الدرّ....... . [[3]در انساب و رسا]یل در طب، و بیشتر معالجات بتقلیل طعام و تلطیف آن کردی، و بسیار بوذی[کی[3] مریض را از د]وای غذائی نهی کردی تا بغذا چه رسذ،

و از فواید اوست: مادر فضایل نفسانی حکمت است، و دایهٔ آن مزاج معتدل، و پذر آن استعداد کامل، و پسر آن سعادت عظمی ❊

---

(۱) در اصل بقدر دو سه لفظ از اینجا محو شده، (۲) در اصل بقدر پنج شش لفظ از اینجا محو شد، (۳) بر قیاس تتمه، (۴) آ ۰ الدوحة، ک: الروحه ❊

۹۴–الامام الفريد عمر بن[1] عيلان البلخى [تتمّه نمره ۹۷]

افضل حکماء روزگار خوذ بوذ و او را حاصل تمام در جمیع علوم[2] ¤

۹۵–الاجلّ الاعزّ بهاء الدین محمّد بن محمود بن یوسف ابن اخى بدیع [تتمّه نمره ۹۸]

طبیبی مبارك قدم، همایون نفس کی او را در معالجت و تجارب شانی ۵
عظیم [و] عجیب بوده است، سلطان اعظم سنجر بن ملکشاه او را عزیز داشتی
و اعتمادش در امراض جسمانی و اعراض نفسانی بر معالجت شفا بخش او
بوذی[3] والسلم ¤

۹۶–[4]نجیب الدین ابو بکر الطبیب النّیسابوری [تتمّه نمره ۹۹]

یُمن قدمش در مُعالجات چنان مشهور بوذ کی امام اجلّ عزیز الدّین ۱۰
افضل ممالك[5] ابو الفتح [ع]لی* بن فضل الله طغرائی می‌گوید: کی هر
رنجو[ر]ی کی این فاضل بر در خانهٔ وی اندار کنذ از برکت قدم او شفا
یافت بمعالجتش چه رسذ،

[6]و هم افضل الممالك ابو الفت[ح] می‌گوید کی* حکیم فاضل (28b)
ابو الخیر در کتاب امتحان الاطباء گفته است: کی باید کی طبیب نیکو بالا، و ۱۵

(۱) اصل: عیلان، تصحیح از روی آ و ب، (۲) زائد از دو ناسخ متن ترجمهٔ امام را [illegible] است، (۳) در [illegible] بعدش ده سه سطر زائد هم هست، (۴) اصل: [illegible] ، (۵) و ب: ابو الفتوح علی، (۶) در تتمه ندارد ¤

تن درست، و[1] متناسب الاعضا، و[2] زیبا شکل* و معتدل مزاج، و نازك دست [[3] باشذ] و بایذ که وُسعتی میان اصابع او باشذ و گونهٔ روی او سرخی باشذ آمیخته باسپیذی، و مُوی او معتدل باشذ، نه بسیار انبوه و نه اندك، و بایذ کی میش چشم باشذ و دایما در نگرستن او آمیزشی باشاذمانی و فرحی [4] روحانی باشذ، و بشاشت و طلاقت در وجه و جبین او لایح و واضح، و در نفس خویش زیرك و [5] دانا و نیکو تصوّر و قوی حَدْس و تخمین و [6] شکیبا بر رنج و اندُوه*، و [7] راز دار، و این اوصاف همه در اعزّ اجلّ [8] بهاء الدین [و [9]] ابو بکر موجود است ❊

۹۷–الحکیم ناصر [10] الهروی [تتمّه نمره ۱۰۰]

سلیل اکاسره بوُذ، عالم باجزاء علوم حکمت، واقف بر ج[لاید]ل [و] [11] دقایق آن، خذاوند طبعی وقّاد و خاطری نقّاد، و شعری روان، نگارندهٔ خرذ و رَوان، در فارسی و عربی [12]،

از سخنان اوست [12]: شریر بشرّ [13] مباهات کند و خَیّر را از خیر شرم آیذ، نگر تا درمیان این دو چه مایه تفاوتست ❊

---

(۱) از روی تتمه، اصل . متناسب، (۲) تتمه : حسنة فی شکلها (ضمیر راجع به اعضاء)، (۳) بدون «باشد» در اصل، (۴) اصل : رَوحانی، (۵) در تتمه بعدش افزوده است . ذَکوراً (یعنی قوی حافظه)، (۶) تتمه : صبوراً علی التعب والنصب فی درک المعنی من الامور، (۷) در آ افزوده است : متحملا (درک : محتملاً) لما یسمعه من المرضی ، (۸) یعنی مترجم درنمرهٔ ۹۵ ص ۱۰۷ ، (۹) از آ، ابوبکر همین صاحب این ترجمه است، (۱۰) آ . الهردی المادر بادنی، ک . الهرمزدی المابنژ با دانی تا الهرمزدی، (۱۱) اصل . دلائیل، تصحیح از روی تتمه، (۱۲) برای زیادتی درین موضع رک به تتمه، (۱۳) اصل . مبالات، تصحیح بر قیاس تتمه ❊

۹۸—الامام محمد[1] بن الحارثان* السّرخسی [تتمّه نمره ۱۰۱]

اقالیم را پی بسپرد بهر طلب حکمت بالغه، در ادب مثل[2] نداشت، و در حکمت انگشت نـ[ـمای] افاضل بوذ، از کلمات اُوست: اوّلِ فکرِ عارفان و آخرِ آن مُلکِ حیّ قیّوم است،

هیچ سفری بهتر از سفر عقل [در] ملکوت اعلی نیست ¤ هر کرا در نگینِ انگشتریِ استعداد[3] نقوشِ حقایق انطباع یافت بر لذّت قصوی کامرانی یافت ¤ ۵

۹۹—الفیلسوف محمود الخوارزمی [تتمّه نمره ۱۰۲]

پذرش وزیر[4] [قسر] بوذ و او بادشاهی[5] ترك بوذ کی در خوارزم استیلا یافت، و این محمود با وفور حکمت دستی قوی در علم ادب و اقسام عربیّت داشت[4]، عاقبت عافیت روی اَزُو بر تافت و سودا بر مزاج مبارکش غالب گشت تا شبی از شبها بقلم تراشی خوذ را بکُشت[6] ¤ ۱۰

۱۰۰—الحکیم[7] ابو الفتح الخازن [تتمّه نمره ۱۰۳]

غلامی بوذ رُومی از آنِ علی خازن[8] المروزی، تحصیل علوم هندسه کرد

---

(۱) اصل: بن الحارثان، آ و ب: الحارثان، (۲) برای زیادتی درین موضع رک به تتمه، (۳) اصل: نفوس، تصحیح از روی تتمه، (۴) از روی آ و ک، (۵) اصل: ترک، (۶) برای کلمات این حکیم که مترجم نخوانده است رک به تتمه، (۷) نامش عبدالرحمن است (۵۰۷)—برای جدولی که «زیج زاهد عبدالرحمن خازنی» جهت سلطان سنجر سلجوقی ترتیب کرده برای معلوم کردن سمت قبلهٔ اکثر مواضع ایران رک به نزهة القلوب (طبع لیدن) ص ۲۵ ببعد، (۸) اصل: المروری ¤

تا در آنجا کامل شذ و در معقولات نیز آنچه موافق او آمذ بران تحصیل یافت،
[1]زیج سنجری معزّی* او ساخت و در جمیع آنچه دران زیج مدرج (کذا)
است از اوساط و تعدیلات دران بحث است مگر در تقویم عُطارد خصوصاً در
حال رجُوع، چه آن موافق[2] رویت و امتحان افتاده است، و [با — ظ] این فضایل
۵ تجرّد و زُهد اختیار کرد، جامهٔ خُلقانی پوشیدی، و در هفتهٔ سه نوبت
29a غذا[3] خوردی، هر خورشی دو گرده نان داشتی، (29a) گویند سلطان اعظم
سُنجر او را هزار دینار فرستاد، آنرا رد کرد و گفت: مرا ده[4] هزار دینار
در هست و مرا سه دینار کافیست [در یك سال — ظ]، و با من در خانه جز گربهٔ نیست،
و حکیم الحسین السمرقندی از جملهٔ تلامذهٔ او بوذ[5] فایز بیقین در اقسام علوم *

۱۰۱ — الفیسوف محمّد بن احمد[6] المعموری البیهقی

[تتمّه نمره ۱۰۳]

تلوِ بنی موسی بوذ در ریاضیّات، کتابی در دقایق مخروطات تصنیف کرد
که دران تصنیف [[7]غیر] مسبوق بود[8] و امام عمر خیام در تفویق و تمییز او

---

(۱) اصل: زیج سنجری معزی' آ: الزیج [الزّیج] المعنون بالمعتبر السنجری' امّا اغلب است که مترجم مُعزّی نوشته بود باعتبار لقب سنجر که معزّ الدین بود ' (۲) اصل: رایت ' تصحیح از روی تتمّه و ترجمه ' (۳) در تتمّه فقط این قدر هست که هفتهٔ سه نوبت نوشت خوردی — برای بعضی زیادات رک به تتمّه ' (۴) در تتمّه فقط ده دینار را ذکر کرده است نه ده هزار را ' (۵) در تتمّه ندارد ' — بعدش زیادت هست در تتمّه ' (۶) اصل: المعمودی ' تصحیح از روی آ و ک ' و در اصل هم یک جا در سطور آینده (ص ۱۱۱ س ۹) معموری نوشته است ' (۷) در اصل ندارد از روی تتمّه افزوده شد ' (۸) در تتمّه زیادتی هست درین موضع *

از اقران معتبر بوذ، اتّفاق افتاد کی باصفهان ارتحال کرد بسبب رَصَدی کی سلطان ملکشاه او را فرموذه بوذ و بذان واسطه در اصفهان بماند تا روزگار [سلطا]ن محمّد، چون اتّفاق احراق اصحاب جبال [و] قلاع شذ از باطنیّه و [سلطا]ن بر عزیمت آن[1] اقبال نموذ[2] معموری در تسییر درجهٔ طالع خوذ نظر کرد و در هیلاج[3] بجرمی نحس و شعاعی نحس اطّلاع یافت و ازان اتّصال بترسیذ و از خانهٔ سلطان بیرون آمذ و حال آنکه آنجا احترامی تمام داشت، و بخانهٔ یکی ار دوستان رفت و در گوشهٔ منزوی گشت، دران حالت[4] باطنیی را گرفتند و آوردند کی بسوزانند، زنان و کوذکان بر بام[5] آن خانه بتفرّج آمذند، زنی معموری را دران گوشه بدید پنهان، فریاد برآورد کی اینک[6] باطنیی دیگر اینجا گریخته است، عوام علو کردند او را بگرفتند و بکشتند، چون او را کشته بیرون آوردند حواشی حضرت عوام را ملامت کردند لیکن سودی نداشت،

۱۰۲—الامام ابو زید النّوقانی [تتمّه نمره ۱۰۵]

عالم بوذ باطراف ریاضی و معقولات، او را در مساحت و حساب تصنیفات بسیار است، و رسایل در معقولات،

از کلمات اوست: هرکی بر ذروهٔ اربعین بر آمذ هر سال او را رنجی روی نمایذ و هرکی او پای فرا پنجاه نهاد هر ماه، و هرکه[7] بشَست رسیذ هر روز*، و هرکی بهفتاد اصعاد کرد هر ساعت،

(۱) در اصل بدون نقطهٔ تحتانی، (۲) اصل: معمودی، (۳) اصل: بحرمی، (۴) اصل. داطنی، (۵) عبارت تتمّه صوان ‌«بام خانه ها» ست، (۶) اصل: باطنی، (۷) اصل: نشست رسید هر روز*

۱۰۳ـ الحکیم الامام الادیب عبدالواحد القاینی

[تتمّهٔ نمره ۱۰۶]

اقامت در رَی داشت[1]، و از کلمات اوست: فیلسوف کسی است کی اقتناء حکمت کند بر تهذیبی تمام و افاضت خیر کند بر غیر؛ و معلّم افاضت

۵ فضایل[2] نظری کند و[3] مؤدّب ایجاد فضایل خلقی* [و[4]] طبیعت فرمان بر نفس است و نفس فرمان بر خرد؛

۱۰۴ـ الامیر الامام رشیدالدّولة و الدّین سعد الاسلام و (29b) المسلمین[5] ذوالمناصب و المراتب*، عزیز الملك و السّلاطین، صاحب البیانین، افتخار خوارزم و خراسان، سلطان

۱۰ العلمآ و الافاضل[6] ملك الکلام* امیرالامراء الفضلا

ابو المفاخر[7] محمّد بن محمّد بن عبدالجلیل*

العُمری الکاتب الخوارزمشاهی

[تتمّهٔ نمره ۱۰۷]

بر مناکب مناقب[9] معتلی و بر عوارب مراتب[10] ممتطی، حائز* قَصَبُ السَّبق[8]

(۱) بعدش زیادتی سی در تتمه؛ (۲) اصل · بشری، تصحیح از روی تتمه؛ (۳) اصل: مؤدت اتّحاد فضائل حالتی، تصحیح از روی تتمه؛ (۴) از روی تتمه؛ (۵) تتمه: ذوالمناصب و المکارم؛ (۶) آ: النّدما؛ (۷) آ: مالك الکتّاب امیر امراء الکلام؛ (۸) آ: محمد بن عبدالجلیل؛ ک محمد محمد؛ در معجم الادباء و کشف الظنون (بذیل حدائق السحر) نیز او را محمد بن محمد بن عبدالجلیل نوشته اند؛ (۹) اصل · متعلی؛ (۱۰) در اصل بدون نقاط ◆

در اکتساب شرف،[1] ابن بجدة* العلوم، آنکه[2] بازار بنات صدف* بنتایج خواطر او کی جواهر[3] مآثر و زواهر مفاخر عبارتی ازان نتواند بوذ کساد یافت[4] ....*

[۱۰۵ــ الحکیم ابو سعید محمد بن علی المتطبّب المعروف ابوه بالحکیم علی الطحّان] [لتتمّه نمره ۱۰۹] ۵

. ...از فواید اوست کی در بعضی ارکتب خوذ آورده است کی اگر تصانیف در صناعات طیّ کثرتی یابذ[5] باکی نیست چه هر جامع را[6] نظمی و ترتیبی[7] خاص است، و هیچ [مجموع]ی از فوائد غریبه ونکتی عجیبه خالی نباشذ، و هر مصنّفی را عرض صحیح باشد خاص کی آن دیگر ازو خالی باشذ، ۱۰

و هم‌و گویذ: حق تعالی و تقدّس وجود را نسقی و ترتیبی بخشیذه است کی بهتر ازان نسق و ترتیب تصوّر نتوان کرد، و اجسام را از مبادی آن ترکیبی فرموده که نیکوتر ازان گمان نتوان برد،

(۱) اصل: ابن بحدة، (۲) اصل: بازار بنات صدق؛ آ: اسواق بنات، (۳) اصل: مآثر، (۴) در اصل سطور ما بعد را بدون وقفه بااین عبارت مسلسل کرده، امّا از مقابله با تتمه ظاهر می شود که سطور آتیه جزو ترجمه حکیم ابو سعید محمد بن علی است، و ترجمهٔ مرتاض تک ورق عاین تتمه درد موجود نیست درین موضع، یعنی بدیهه ... و ترجمه ظهیر الدین عبد الجلیل و سطور ابتدائی ترجمهٔ حکیم ابو سعید محمد بن علی، (۵) این ترجمه خالی از تصحیف نیست ... (۶) در اصل او "...ی" نوشته بود ... "نظمی" نوشته، (۷) اصل: حاضر*

و در مبادی کتاب خوذ [[1]در بواسیر] گفته است: هر کرا [2] حُسنِ
فطرتی مُستعدت نماید و رغبتی تمام در اقتناء فضایل و اقتباس فواید با آن
منضم گردد و ببعضی از امراض مزمنه مبتلا شوذ، و معالجت آن دراز گردذ،
و اوّ را تجارب در مُعالجت آن بحصول پیونذذ، و او را از احوال مزاج اصلی
۵ و عارضی خوذ معرفتی باشذ، و طباع اغذیه کی تناول می کند شناسذ و بعد
ازان (بر) تصنیف جامعی خاص بمداوات علّت خوذ ظفر یابذ شایذ کی ببعضی
از تدبیر مزاج خُوذ استقلال یابد با آنك از خطا و [3] زلل ایمن نباشذ، چه
هر کرا [4] صناعتی ملکه نباشذ تصرّف دران صِناعت دشوار آیذ* ☆

بعد ازان می گوید: بعضی از علل آنست کی استغنا دران از طبیب
۱۰ حاذق [5] مراقب ممکن نباشذ از بهر علاماتی کی دلالت دارند بر آنچه طبیعت
بطبیب محتاج است [6] مُعاونت و معالجت را، برین تالیفِ کتب طبّی غیر
طبیب را مفید نیست،

و ابو [7] المفاخر را اشعار رُوح پرور رَوح گُستر کی [8] اکابر در کتب
برای استفادت ثبت کرده اند بسیار است ☆

(۱) بر قیاس تتمه ' (۲) تتمه: حسن فطرة و ذكاة فطنة ' (۳) اصل: رلّل '
(۴) اصل: سعادتی ' اما رک ته عبارت تتمه: من لم یکن الصناعة له ملکة
فقلّما تتیسّر له التصرف فیها ' (۵) اصل: مراقبت ' (۶) اصل - و معاونت ' (۷)
کنیت محمد بن علی در آ ابو سعید است ' اما ظاهرا اصلی که صاحب ت ازو
ترجمه نموده یک ورق نداشت و مترجم را برین اطّلاعی نشد و او نمره ۱۰۵ را
جزو نمره ۱۰۴ تصور نموده و ضمیری را که حقیقةً راجع بابو سعید بود به ابو المفاخر
(صاحب ترجمه نمره ۱۰۴ ص ۱۱۲) راجع نموده ' (۸) در تتمه فقط این قدر
هست که مصنف در کتاب درة الوشاح که تصنیف اوست بعضی از اشعار حکیم را
درج کرده است ☆

۱۰۶ــ الامــام الفیلسوف علی بن[1] شاهك القصّاری الضّریر البیهقی

[تتمّه نمره ۱۱۰]

در نُه سالگی آبله او را (30a) عارض گشت و چشمش پُوشیده شد، 30a
بعد ازان کتاب مُقدّس آلہی یاد گرفت و عُلُوم ادب باقسامها تحصیل کرد،
و در تحصیل نحو و علل آن مبالغت نمُوذ، بعد ازان ادعیهٔ[2] ماثوره از انبیا و ۵
اولیا* یاد گرفت،[2] و احادیث* و اخبار[2] نبوی صلوات الله علی صاحبها* بر
خاطر گرفت، انگاه بتحصیل حکمت بی مُرشدی رُوی نهاد چنانکه یکی را
می نشاند تا از ابتدا کتابی دران فنّ بروی میخواند و مکرّر می کرد، و او بعد
از حفظ تعقّل مسأله می کرد تا بر حقایق منطق و طبیعی و آلہی اطّلاع
یافت، بعد ازان بتحصیل ریاضیات شروع نمُوذ، و هم چنین یکی را ۱۰
می فرمُوذ شرحِ شکل بروی خواندن، و او از آنجا[3] تعقّل آن و تشکّل می
کرد و تخیّل می نموذ تا بمقصود میرسید، برین ترتیب، تا بر اقسام ریاضیات
مُطّلع گشت، پس آغاز اعمال نجومی نهاد تا بر استخراج طوالع و محاسبات
دقایق فلکی توانا شذ[4]. و این اعجوبهٔ روزگار از اثر توفیق الہی و مساعدت
اوضاع فلکی شذ، چه طالعش جوزا بُوذ و عطارد درجدی و مشتری در دلو و ۱۵
قمر در ثور؛

---

(۱) اصل: ساهك، (۲) د، ه، ندارد، (۳) اصل: بعقل، (۴) بعدش
زیادتی حشو بیجا دارد در نسخه •

۱۰۸ ـ الامیر السیّد الامام زین الدین اسمٰعیل الحسینی الطبیب

[تتمّه نمره ۱۱۱]

احیاء طب و سایر علوم کرد بتصانیف دانش فزای خ[ـوذ]، الاما
الحکیم الفیلسوف ظهیر الدین ابو الحسن بن الامام ابو القاسم البیهقی گوید
۵ او را در سنه احدی و ثلثین و خمسمایه دیدم در سرخس، و او آنچه خلاص
بوذ از عمر گذرانیده بوذ، و [۱] دران روزگار* در خوارزم خُفّی علائی را
[۲] کتاب ملوکی* را و کتاب ذخیره و کتاب اعراض و کتاب یادگار
[۳] کتابی دیگر در حکمت* وکتابی در رد بر فلاسفه، و [۴] کتاب یوم ولیلة* با
قاضی ابو سعید شارعی، تصنیف کرده بوذ، و جهان از تصانیف او مالا مال
۱۰ دانش بوذ،

و امام زین الدین اسمٰعیل را با فضایل جسمی لطف معاشرت و حُسن
اخلاق و کرم نفس جمع بوذ، و این رساله از فواید اوست کی کتاب بذار
ختام، وختامهٔ مُشْك می یابذ، [۵] و فی ذلك فلیتنافس المتُنافسُون*:

چه بوذه است ما را ای براذر[۱] در آرامیذن بذین فرومایه گیتی
۱۵ ناپایدار، و سرای بی قرار، کی بپرورانیذن این تن خاکی و [۶] بدن مغاکی چنین

(۱) این ترجمه متفاوت است از متن تتمه ' (۲) تتمه : الطب الملوکی ' (۳) تتمه : کذا اخری فی الحکمة ' (۴) تتمه : کتاب تدبیر یوم و لیلة ' تتمهٔ 'کتاب' را در اسمای این کتب بلا نقط یا فقط ببک دو نقط نوشته است در اصل ' (۵) در تتمه ندارد ' (۶) اصل : بذن ❖

گراینده گشته ایم[1]، ندانسته کی لذّات دنیاوی مجموع خوردنی خوش است و
[2]سرای دلکش* و پوشیذن جامهٔ نرم و بر نشستن (30b) برباد پای تیزرَو 30b
[و] شکستن دشمنی بذ شکال، و برخورداری از نگاری دلستان، و اینها کی[3] یاد
کردیم چون بحقیقت در نگری همه حاجاتی[4] مُتعبه و ضروراتی مُزعجه اند
خرذمندان و بیذاران را، هیچ ازان نزد خوذ از لذّات نیست، چه اکل و شرب ۵
جز دفع الم جوع و عطش ازان تصوّر نیفتد، و هم چنین از لباس و خرقه جز
باز داشت الم سرما و گرما نیایذ و رکوب بر چهاا[ر] پای نیك رفتار جز دفع
مَضرّت پیاذه رفتن نکنذ، و قهر عَدُو جز دفع الم غیظ نکند ..... [5]خوذ هین
لذت نیست، یعنی لذّتی بذنی کی دفع المی کی در بدن مختفی ست[5] .... بذان
می باشذ،[6] ...و[خوار] باشد این لذّت وچه مایه نازیبا وچه مایه رسوا[7] ... ۱۰
[پو]شیده نیست کی حاجات و نیاز نزد عقل لپسندیذه نیست، و[7] ....

---

(۱) مترجم چاند سطور اصل را گذاشته است؛ در تتمه مصنف بصیغه مخاطب تقریر کرده است نه بصیغهٔ جمع متکلم؛ (۲) در تتمه ندارد؛ (۳) در اصل مکرر است؛ (۴) اصل: [illegible]؛ (۵) این عبارات بسبب فرسودگی دو خط از اصل محو شده؛ (۶) قدر دو سه سطر ازین جا گذاشته شده؛ (۷) محو شده است از اصل؛ رک به تتمه که عبارتش این طور است: «فما احسن هذه اللذ عند اهل المنحط و ما اهونها عند .... [illegible] ثم لا خفاء ان الحاجة غير طيبة و لا لذيذة و لا عطوبة و لا محبوبة و هذه الاحوال اعني اللذات كلها كما نرى حاجات و الحاجات آلام و [illegible] اما استغنى الملائكة المقرّبون عنها و [illegible] منها».

و اجمعها غیر حاجات نیست پس این احوال مطلوب و محبوب[۱] ....
بوذی ملایك مُقرّب را مرتبهٔ فضل بَیْنُونه ازان نبوذی[۲]،

چون سخن اینجا رسید بدعائی کی ورد شبانروزی او بوذی کتاب را
ختم کنیم و آن دعا کی خواندی[۳] بر مواظبت اینست: اَللّهمّ انتَ خلقتَنِي،
و انتَ احوَجْتَنِي و بالخطاب اَكْرَمْتَنِي، فهبْ لی ما وَعدْتَنِي،

[۴]اَللّهمّ انّی اسئلك غیر متحکّم علیك أن[۵] تکفینی مؤُنَة هذا الجسَد الّذی
هو سببُ کل مَذَلّة، و اُصْلُ کل حاجةٍ والجاذب الی کلّ بلیّةٍ والطالبُ لکل
[۶]خطیئةٍ و اَن تیسّر الخلاصُ منه علی[۷] احسَن اوجُه* و افضل حال الی خیر
مَعادٍ و احسن مآلٍ بمنّك و فضلك یا ذا المنّ والافضال[۸] برحمتك یا ارحم الرّاحمین
و یا خیر النّاصرین* ✲

---

(۱) چند لفظ این فقره محو شده است از اصل، رک به صفحهٔ گذشته حاشیهٔ ۷،
(۲) برای زیادتی درین موضع رک به تتمه، (۳) این دعا را امام جرجانی
خود نمی خواند بلکه از شخصی دیگر نقل می کند، رک به تتمه، (۴) این دعا
البته از امام جرجانی است رک به تتمه ص ۱۷۵، (۵) اصل: یکفنی، (۶)
اصل: خطئه، (۷) آ و ک: اسهل وجه، (۸) در آ و ک ندارد.

[تکمله]

امام ظهیر بیهقی رحمه[1] الله ابتداء* تاریخ از ذکر حنین اسحق کرده است و بر حکیم علّامه سیّد اسمعیل جرجانی ختم گردانیده، و هر چند ازان عهد باز الی یومنا هذا صنادید حکماء نامدار وصیّد علماء حکمت شعار پیشاد بوده[اند[2]] [ازالجمله[3]] چهار[3] عالی مقدار عناصر کردار جهان دانش را (31a) ارکان و صحائف فضل را عنوان آمدند، واجب نمود علی الاجمال شرح نبذی از فضایل و کمالات ایشان داذن و مُحیّاء این تصنیف را بگلغونهٔ ذکر شمّهٔ از مناقب و مآثر و محامد و مفاخر ایشان مؤرّد گردانیذن، والسلم ☆

۱۰۸ – [4]الامام شهاب الدین قتیل السّهروردی

در تمامت اقسام علوم بارع بوده است و بتخصیص بر اعلام حکمت (و) معقولات فارع و [5]تصانیف مشهورش چون تلویحات ولمحات واشراق والواح عمادی بذان دالّ و شاهد، و مطالعهٔ آن دُروج جواهر و بُروج زواهر از تقریر کمال تبحّرش مغنی، خلفاء عهد و سلاطین وقت بمیامن انفاس او تبرّك

(۱) اصل: آنه ار ابتدا، (۲) از اصل محو شده است، (۳) اصل: عال، (۴) برای تذکرهٔ احوالش رک به نزهة الارواح، و معجم الادباء ج ۷ ص ۲۶۹ ببعد، و ج ۲ : ۱۹۷ ببعد، و مجمع الفصحا ۱ : ۳۷۴، و براکلمن ۱ : ۴۳۷ (مع حوالجات)، در اتمام التتمه نیز ترجمه اش را با ختصار آورده است، نقول یاقوت او یحیی ابن حبش شهاب الدین ابو الفتوح السّهروردی است، (۵) در نزهة فهرستی مفصل از مصنفات سهروردی دارد، و این چهار کتب هم درآن مذکور، اشراق همان حکمة الاشراق است، برای نسخه هائی که الآن موجود است

و تیمّن نموده اند، و خصوصاً ملك[1] عمادالدین اُرتُق[2] جدّ سلاطین میردین* بر ... مقدار و ترفیهٔ خاطر بزرگوارش اقبال تمام فرموده، و الواح عمادی که غرّهٔ تصانیف اوست بنام ملك عمادالدین اُرتُق ساخته، و از اصحاب ریاضات و مکاشفات بوده و بر طریقهٔ اولیاء بزرگ در عبادات و تصنیف، و [در] اعراض در [از؟] تنوّق و تکلّف در مَطاعم و ملابس باقصی الغایة رسیده، دائماً توسنِ طبع او وحشی نهاد بودی و با وحد[ت] و وحشت الف گرفتی، و خرقهٔ مُرقّع پُوشیدی، و کلاه سرخ[3] برنگ ترکانان و کُردان نهادی و[4] احیانا بسبب ریاضت وافر ضعف بر مزاجش طاری گشتی قدحی خمر حفظ القوه را تجرّع نمودی* و آثار ولایت و کرامت ازوی ظاهر بودی و[5] اکثر علماء آن عهد آن را بر سحر و سیمیا حمل کردندی، و بواسطهٔ نسبت نیرنجات و طلسمات بدو در معرض قصد سلاطین افتاد و بتیغ هلاك گشت[6]،

---

(۱) یعنی عماد الدین ابو بکر بن قرا ارسلان بن داؤد بن ارتق صاحب خرت برت (سنهٔ ۵۸۱ تا سنهٔ ۶۰۰ تقریبا)، رک به ع و لین پول (ص۱۶۹)، (۲) او را جد سلاطین ماردین گفتن درست معلوم نمی شود، رک به لین پول محلّ مذکور، (۳) اصل: برنگ، نب: قلنسوةً حمراء طویلة، تصحیح قیاسی است، (۴) درنب و مآخذ دیگر نیست، (۵) نب: و سمعتُ مِنْ عُلماء العامّةِ و ممّنْ لاحظّ له فی العلوم الحقیقیّة یقول انّه کان یَعرِفُ السّیمیاء... وکل ذلک خرافات وحِیَل بمعْرفة اخوان المتعوّد... امّا رک به ع ۲. ۱۶۷ ببعد، (۶) این امام در آخر سنهٔ ۵۸۶ ه قتل شد در قلعهٔ حلب (و حاکم حلب دران ایّام الملک الظاهر بن صلاح الدین یوسف بود) بعمر ۳۸ یا ۵۰ باختلاف روایات، حکم قتل او از سلطان صلاح الدین آمده بود، در قتلش اختلاف است: فزعم بعضهم انّه سُجن و منع الطّعام و بعضهم منع بعده حتّی مات و بعضهم [بعضهم] بحبل [خُنِقَ] بوتر و بعضهم بل بسّیف و قیل انّه حطّ من القلعة و احرق (نب)، در ع بعده است که او را بظاهر مدینهٔ حلب دفن کردند، بقول یاقوت امام مذکور در سنه ۵۷۹ ه در حلب و در سنه ۵۸۷ ه قتل شد و عمرش قریب به

۱۰۹ ـ الامام[1] المحقق العلّامه فخر الدین محمّد بن عمر الرازی

خاتم حکماء اسلامی و مطلع مهر اجتهاد و امامی، و مطبوع معاشر
تحقیق و ینبوع زلال تدقیق بوده است و مصنّفات و مؤلّفات آن خلاصهٔ ادوار
از دائرهٔ اعداد و حدّ تفصیل متجاوز است[2]، و مع ذالك بر ذروهٔ مناصب بلند و
مراتب ارجمند ارتقا نموده و بر سموات عزّ و جلال اعتلا کرد و در حضرت ۵
سلطان علاء الدنیا والدین محمّد خوارزمشاه[3] مکانتی یافت که وزراء و امراء
دولت و علما و ائمّهٔ (31b) ملّت در اشغال ملکی و دینی و مصالح شرعی 31b

(۱) برای تذکرهٔ احوال امام فخر الدین ابو عبدالله محمد بن عمر بن الحسین ابن الحسن الرازی المعروف بابن الخطیب رک به وفیات الاعیان ۱ : ۴۷۴، و معجم الادباء ۷ : ۱۲۱ و ۱۲۴، و ع ۲ : ۲۳ ببعد، و سبکی ۵ : ۳۳، و مجمع الفصحا ۱ . ۳۷۴، و براکلمن ۱ : ۵۰۶ (و مواضعی که او نشان داده است)، امّا اقدم از اینها ترجمهٔ مطوّلیست که در نزهة الارواح موجود است ولی فقط در یک نسخهٔ این کتاب یعنی نسخهٔ ندوة العلماء لکهنؤ یافته شد، و در باقی نسخ این ترجمه موجود نیافتم، بظاهر ازان سبب خارج کرده شد که مصنف درو قدحی بسیار در حق امام رازی کرده است، چیزی از مطالب این ترجمه را صاحب مجالس المؤمنین (ص ۳۴۲) آورده است، (۲) برای فهرست مصنفات رازی رک به وفیات و ع و براکلمن (بمواضع مذکوره)، (۳) خوارزمشاه علاء الدین محمد از سنه ۵۹۶ھ تا سنه ۶۱۷ھ فرمان روائی کرد، در نزهة الارواح مذکور است که امام رازی اوّلا در خدمت سلطان غیاث الدین (م. سنه ۵۹۹ھ) و برادرش شهاب الدین (م. سنه ۶۰۲ھ) بود در بلاد غور، باز از انجا فرار شده بغزنه آمد و در مسجدی تدریس آغاز کرد تا آنکه به تکش خوارزمشاه متصل گشته به تعلیم محمد بن تکش مقرر شد، چون ملک به تلمیذش محمد رسید امام جاه عریض و مال کثیر یافت، آخر به هرات آمد و آنجا سلطان برای وی مدرسه بنا کرد، و در هرات مقیم بود تا وفاتش که در سنه ۶۰۶ھ واقع شد، سنش به ۶۳ رسیده بود، بخوف عامه او را بشب در دامن کوه هرات دفن کردند، ابن خلکان می گوید که ولادت امام فخر الدین در ۲۵ رمضان سنه ۵۴۴ھ یا سنه ۵۴۳ھ در ری واقع شد، و وفاتش بروز دوشنبه که عیدالفطر بود در سنه ۶۰۶ھ در هرات، و او را در کوهی متصل به مزداخان که قریه ایست قریب هرات، دفن کردند ٭

و دیوانی بذو رجوع نمودن لازم شمرد[ندی[1]]، و سالها سلاطین غور او را در
حضرت خوذ ارتباط فرموذند و از مشکلات[2] حقایقِ علومش اقتباسِ انوارِ فواید
نموذند، و باقتراح و الحاحِ سلطان محمّد خوارزمشاه کی استطلاب و استحضارش
می‌کرد سلاطینِ غور شاء اَمْ اَبی متحسّرین متأسّفین او را بحضرت[3] خوارزم
۵ فرستادند، و دران حضرت بعد از احراز پایه و مرتبهٔ تفوّق بر جماهیرِ
اعیانِ علما و حکما و تقدّم بر جماهیر قضاة اسلام ثروتی و استظهاری تمامش
حاصل آمذ، و کرّةً بعد اُخری بسفارت دار الخلافه موسوم شذه، و[در[1]] درجهٔ
تدبیر امور مملکت شبه وزارتی یافت و در علوای دولت خوارزمشاهی مشکور
السعی والاثر، محمود العیان والخبر، دعوت حق را اجابت نمود ❊

---

۱۰ ۱۱۰ ــ[4] الامام خاتم المحققین نصیر الحق والدین محمّد الطوسی

[5]جوّابِ آفاقِ حکمت و غوّاصِ اعماقِ حقیقت، و غرّهٔ حکماء سابق

---

(۱) بتصحیح جدید، (۲) اصل مشکلات، (۳) بتصحیح جدید: خوارزم شاه،
(۴) برای تذکرهٔ احوال خواجه نصیر الدین محمد بن محمد بن محمد الطوسی
رک به مواضع عدیده (مثلاً ص ۷۱، ۱۰۹، ۱۳۷، ۱۴۷ و ۱۵۲) در مجمع الالقاب
تالیف تلمیذش ابن الفوطی (زیر طبع در ضمیمهٔ اورینتل کالج میگزین لاهور برای
۱۹۳۹ء ببعد) و گزیده ص ۸۱۱، و فوات الوفیات لابن شاکر ۲: ۱۴۹، و
حبیب السیر ۳: ۱: ۶۰، و مجالس المؤمنین ص ۳۳۸، و روضات الجنات
خوانساری ص ۶۰۵، و مجمع الفصحا ۱: ۶۳۳، و براکلمن ۱: ۵۰۸، و ریو (فهرست
مخطوطات فارسی) ص ۴۴۱ (و مواضعی که براکلمن و ریو نشان داده اند)، و سوتر
ص ۱۴۶، و علوم عرب از میلی (A. Mieli) (لیدن سنه ۱۹۳۹ء) ص ۱۵۰،
بقول ابن شاکر ولادتش در سنه ۵۹۷ھ در طوس و وفاتش در سنه ۶۷۲ھ
در بغداد بود و در جوار مشهد امام موسی کاظمؑ دفن شد، و عمرش بقول صاحب
حبیب السیر ۷۵ سال ۷ ماه و ۷ روز بود، و هم او گفته که اصلش از ساوه بود، امّا
چون مولد و منشائش در طوس بود بطوسی مشهور شد، (در روضات است که
اصل او از جهرود ساوه بود که از اعمال قم است)، (۵) در اصل پیش ازین
کلمه افزوده است: بعد ازانکه (که معنایی ندارد درین موضع) ❖

و لاحق در جمیع علوم از منقول و معلوم (و) منثور و منظوم
و علماء محقق فائق آمده، دقیقه بین اسطرلاب افلاك و مهندس تختهٔ خاك،
حل کنندهٔ احکام تأثیرات نجوم وکشایندهٔ ابواب علوم، مفسّر ارقام اجرام و
مقرّر آثار برجیس و بهرام بوذ، در ریعان زندگانی وعنفوان جوانی از ولایت
طوس مسقط الرأس بنشابور آمذ، و در حلقهٔ درس امام ۵
سراج الدین[1] قمری از بحار زخّار علم مغزارش اغتراف[2] رشحات فضایل می کرد
تا در اقسام آن

یشار الیه بذعارة و یثنی[3] علی فضله الخنصر

شذ، و از ذرگاه الموت و پیشوای اسماعیلیان فدائیان بحمل او از نشاپور بدار
الالحاد مامور[4] شذند، و مغافصةً او را در شارع بساتین یافته بقتل و آزار تخویف ۱۰
کرده بر توجّه بالموت تکلیف نموذند، و سالها آنجا پای بند تقدیر ماند، بتحصیل

---

(۱) ذکر سراج الدین را در اساتذهٔ طوسی نیافتم، در فوات از اساتذهٔ وی فقط کمال الدین یونس الموصلی (رک به سوتر نمره ۳۵۴) و معین الدین سالم بن بدران المصری المعتزلی را ذکر کرده است، و در مجالس ص ۳۳۹ س ۱۴ گفته که طوسی در معارف عقلیه تلمیذ فرید الدین داماد است (و او شاگرد سید صدر الدین سرخسی و در روضات ص۶۰۹ فرید الدین را نیسابوری نوشته است، و او شاگرد افضل الدین غیلانی و او شاگرد ابو العباس لوکری و او شاگرد بهمنیار و او شاگرد ابن سینا) و در شرعیات تلمیذ پدر خود، و در روضات (ص ۶۰۶ س ۸ و ۱۱ و ۱۴) در اساتذهٔ او شیخ میثم بن علی بحرانی و معین الدین سالم را شمرده است و در شیوخ روایت او برهان الدین همدانی را، (۲) اصل : اعتراف، (۳) اصل : یثنی، رک به حاشیه ۵ ص ۳۵، (۴) رک به مجالس المؤمنین ص ۳۳۹ : رئیس ناصر الدین محتشم که از افاضل زمان و از اسخیای امرای علاء الدین محمد بن جلال الدین حسن پادشاه اسمعیلیان الموت و قهستان بوده خواجه را بلطایف الحیل نزد خود برد،...... چون خبر بود خواجه بقلعهٔ بودن...... بگوش هوش علاء الدین محمد رسید... طوعاً و کرهاً خواجه را نزد خود طلبید، (۱۰) رک به حبیب السیر برای کیفیت افتادن خواجه بدست اسماعیلیه که حکایتش اختلافی دارد از بیان صاحب مجالس) *

علوم مشغول و بمطالعهٔ کتب مشعوف، و [1]مکارم اخلاق ناصری و رسالهٔ [illegible] در هیأت و کشف القناع من اسرار القطّاع در اقلیدس، و [3]مجسطی آنجا تصنیف فرمود[4]، و بعد از استیصال ملاحده و وصول بحضرت اعلی پادشاه (32a) قاهر هولاکو خان و قبولی که دران درگاه یافت بسبب ساختن [5]رصد مراغه و تالیف زیج خانی و شرح اشارات، و نوشتن رسایل

---

(۱) در روضات الجنات ص ۶۱۰ فقط این می گوید. وکتب هناک (ای فی حصن الموت) عدّة من الکتب منها تحریر المجسطی ' (۲) در اصل اکثر این لفظ محو شده و آنچه باقی است موید قراءت معینیه است ' بقول سوتر (ص ۱۴۹) این رساله ترجمهٔ فارسی تذکره است ' حاجی خلیفه (۱ : ۵۶۶) بدون ذکر مصنف گفته است که معینیه رساله ایست در چهار مقاله " وذکر فی اولها من الملوک عبد الرحیم بن ابی منصور شهریار ایران و ولده معین الدین ابو الشمس بن عبد الرحیم " در حبیب السیر (۳ : ۱ ' ۶۱ س ۳) و روضات (ص ۶۰۵ س ۲۵) تذکره و معینیه هر دو مذکور ست امّا هیچ یک ازین سه مصنف نه گفته است که معینیه ترجمهٔ تذکره است ' برای نسخ شرح تذکره از سید شریف و حافظ نظام الدین رک به کتاب مخطوطات الموصل (بغداد سنه ۱۹۲۷) ص ۱۷۹ نمره ۱۳۲ و ۱۳۳ ' (۳) تصحیح جدید : مختصر مجسطی ' امّا در اکثر کتب نامش را تحریر مجسطی نوشته اند ' (۴) برای فهرست مصنفات طوسی رک به فوات الوفیات ۲ : ۱۵۰ و گزیده و روضات الجنات و برای نشان کتب که الآن موجود است به براکلمن و سوتر (بمواضع مذکوره ' امّا سوتر فقط کتب ریاضیات را ذکر کرده است) ' نسخهٔ نفیسه از متوسطات طوسی درین روزها بنظر در آمد که تحریر سنه ۷۳۹ ﻫ بود ' عکس های روتوغرافی ازو برای کتابخانهٔ کلّیّهٔ پنجاب برداشته شد و الآن آنجا موجود است ' و نسخهٔ از اخلاق ناصری تحریر سنه ۶۹۶ ﻫ در کتابخانه پروفسور محمود شیرانی در لاهور موجود است ' نسب خواجه در حاشیه ۴ ص ۱۲۲ از روی این نسخه نوشته شد ' (۵) رک برای احوال این رصد به فوات ۲ : ۱۵۱ ' و حبیب السیر ۳ : ۱ : ۵۹ ' و مجالس ص ۳۳۹ ' و دانشمندان آذربایجان ص ۳۷۷ بعد ' ابتدای این رصد در سنه ۶۵۷ ﻫ بوده است ' در اصل منکوقا آن میخواست که خواجه برای او به بنای رصدی پردازد و هلاکو را حکم داده بود که بعد از فتح ممون دز خواجه را باو فرستد امّا هلاکو بمفارقتش رضا نداد و فرمود که خواجه برای خودش ترتیب اسباب رصد کند ' (حبیب السیر) ◆

مشتمل بر[1] غُرر و دُرر* فواید قیام نموذ، و مؤلفات و تصنیفاتش ناسخ تصانیف حکماء غابر آمذ، و قرب عهد مبارکش بذین روزگار و شعور و وقوف اَهل عصر بر محاسن سِیَرِ حمیده و مُعاش پسندیذه و مکارم اخلاق و طیب اَعراق و اعتلاء نوال کمال و امتلاء ملال جلالتش ازشرح وبسط درین باب مغنی است، و از وی فرزندان ماندند، روی آن[2] رزمه مولانا صاحب سعید وافر المناقب والمفاخر والصّادق فی حقّه قول الشاعر شعر ۵

انّ السَّرِیَّ اذا[3] سَرا فبنفسه   و ابن السَّرِیّ اذا[3] سَرا اَسْراهُما

[4] خواجه اصیل الحق والدّین الحسن طاب ثراه حاوی فنون محامد و مناقب، جامع تفاریق آداب و محاسن، دعامهٔ کاخ منیع لطف و مروّت، شکوفهٔ شاخ رفیع خُلق و فتوّت، در بندگی درگاه جهانداران شرف قربت و اختصاص یافت، ۱۰ بتخصیص در حضرت والای غازانی، بواسطهٔ عنایت[5] تربیت مخدوم شهید خذایگان سعید خواجه رشید الحقّ والدّین اکرم الله مآبه و عطّر بنسیم الرّحمة ترابه پایهٔ قبول و رتبت شرف اعتماد و حسن اعتقادش حاصل گشت، و مدّتها در خدمت بارگاه وزارت پناه صاحب قرانی شهیدی خذایگان رشیدی مُستشار

---

(۱) اصل : عرّر و دررّ ' (۲) اصل : رزمهٔ ' (۳) اصل : سری ' درلسان العرب ج ۱۹ ص ۹۹ این بیت را این طور آورده است :—

تلقی السَّرِیَّ من الرجال بنفسه   و ابن السَّرِیّ اذا سَرا أسراهما

ای اشرفهما ' (۴) برای احوال اولاد خواجه نصیر الدین خصوصاً خواجه اصیل الدین رک به فوات الوفیات ۲ : ۱۵۱ ' در پریس نسخهٔ از زیج ایلخانی موجود است که بخط اصیل الدین بن خواجه نصیر الدین است ' رک به سوبر ص ۱۴۹ (و فهرست بلوشه ۲ : ۵۶) ' (۵) اصل : تربیّت *

- مؤتمن و صاحب سرّ ممکن شد، و در نیکو نامی جهان را وداع کرد[1] شعر[2]

[illegible] انیر نور باد!   ز جانش همیشه ستم دور باد!

۱۱۱- [2]الدّستور الحکیم العلّامة

جامع منصب الوزارة والامامة خاتم الوزراء والشهداء مستخدم صنادید اعاظم الدّنیا

وزیرٌ سما قدراً الی منزل [3] الرّشا   ومن حبّه استولی علی القلب والحشا

فذاك رشید الدین افضل من یشا (؟)   و ذلك فضل الله یؤتیه من یشا

دستور امور صلاح عالم و گنجور [4] جماهیر فلاح بنی آدم، مدار قرار فلك جهانداری، محور چنبر چرخ دولتیاری و بختیاری، هر چند علوّ شان وسموّ مکان و نباهت قدر، و جلالت امر، و عظمت پایه (32b) و جاه، و رفعت

---

(۱) این خلاف قول صاحب مواهب است که می گوید: ولی نیابة بغداد فاساء السیرة نعزل وصودر واهین و مات غیر محمد' بقول بلوشه (موضع مذکور) خواجه اصیل الدین در سنه ۷۱۵ھ وفات یافت' (۲) برای تذکرهٔ احوال رشید الدین فضل الله بن ابی الخیر بن علی الهمدانی رک به گزیده (نامدار فهرست) و حبیب السیر ۳ : ۱ : ۱۱۳ ببعد و Quatremère's Histories Des Mongols De La Perse طبع پیرس سنه ۱۸۳۶ ' و براکلمن ج ۲ ص ۲۰۰ و ۱۰۸ و تاریخ ادبیات لعت فارسی بعهد تاتاریه مصنفه استاد براؤن ص ۶۸ ببعد '۔ مولد خواجه در حدود سنه ۶۴۵ھ بوده بعهد غازان و در سنه ۶۹۷ھ بمرتبهٔ وزارت رسید' و در عهد الجایتو هم بر مسند وزارت متمکن بماند امّا در عهد ابو سعید در اواخر رجب سنه ۷۱۷ھ معزول و در ۱۷ جمادی الاولی سنه ۷۱۸ھ مقتول شد' طاب ثراه تاریخ یافتند' خواجه شافعی مذهب بود و

۷۱۸

سخت مایل بود بمذهب شافعیه (مجالس المؤمنین ص ۴۰۲)' (۳) الرّشاءُ کواکب کثیرة صغارٌ علی صورة السّمکة یقال لها بطن الحوت و فی سرّتها کوکبٌ نیرٌ ینزلها القمر' (لسان العرب ۱۹ : ۳۸)' (۴) اصل : حمهور *

شرفات مقدار آن صاحب قران ازان زاید تر است کی ذکر مبارکش را در عقد[۱] اسامی علما و حکما کنند امّا چون آن صاحب دولت را باستکمال اسباب جهانبانی و استجماع کمالات نفسانی، و وفارت طراوت ریاض حشمت و عایت عزارت حیاض رحمت در او ادنی (؟) بحار علم و حکمت تعمّق هرچه تمامتر بوده است و بتایید اسمانی بر اسد مناهج علوم عبور یافته و بالهام ربّانی بر اقوم[۲] مسالك حِكَم شعورش حاصل آمده شعر

علیمٌ بـاسرار النهایات و اللُّغَی — لهٗ خطراتٌ یمضح الناسَ و الكُتُبا

و[۳] تصانیف مبارکش لاسیّما[۴] تاریخ جامع کی ناسخ تواریخ افاضل است کی در مدّت دولت اسلام ساخته اند، از رسائل لطیف [کی] در هر فن از معقول و منقول و اصول و فروع پرداخته، بر ذکاء قریحت و حدّت ذهن وضوء خاطر آن خداوند دلیلی واضح و برهانی زاهر، ختم این مجموعه در تقریر نُبذی از محاسن کمالات نفسانی و تحریر شمّهٔ از محامد و فضائل انسانی آن تحفهٔ واردات روحانی و رحمت فیّاض آسمانی کرده شد، و إسفارُ[۵] الفَلَق مسبوقهٌ

---

(۱) اصل: اشدّ' (۲) اصل اقوام' (۳) رک به عالم‌ارا و اسناد براؤن (بمواضع مذکوره) برای مصنفات رشید الدین که علاوه بر جامع التواریخ مشتمل بود بر کتاب الاحیاء و الآثار و بیان الحقایق که ناپید اند و مجموعهٔ رشیدی (که مفتاح التفاسیر و توضیحات و رسالهٔ سلطانیه و لطائف الحقایق را شامل است) و منشآت رشیدی' (۴) رک به تاریخ اسناد براؤن محل مذکور؛ برای اقتباسات از تقریظات بعضی از معاصرین رشید الدین در تفسیر و توضیحات رک به دانشمندان آذربایجان ص ۳۰۱ و مجمع الالقاب لابن الفوطی (طبع لاهور سنه ۱۹۳۹ بعد) ص ۶۸ و ۸۶ و ۱۹۰' (۵) الفَلَقُ الصُّبحُ و قیل ما انفلق من عموده قبل الفجر (اقرب الموارد) ٭

بزُرقة الفَجْر و[1] انسكابُ الغيث بعدَ رَداد القَطْر ، معلوم ست کی هرچه مرتبۀ ش
بازپس تر نهاذه اند[2] چون وجود انسان کی پس از سه نتائج مهمل مُنعقد شذ
و نزول فرقان کی بعد از سه کتب منزّل وارد آمذ شرفش بیشتر دانستند، آری
این صاحب قران را در مطلع طلیعۀ سپاه زندگانی و مظهر تباشیر صبح جوانی
۵ سعادت آسمانی و عنایت یزدانی بمددکی حضرت پادشاهان اورُوغ بزرک چنگیز
خانی اشارت کرد ، و در عهد دولت[3] آباقا خان در سلك معتبران حکماء و مقربان
ندماء انخراط یافت و در سلطنت[4] ارغون خانی[5] بسمت ایناقی و قرب حضرت
و شروع و (کذا) مداخلت در تدبیر مصالح دولت موسوم شذ و در[6] چاق
[7] کیخاتو خان قرعۀ اختیار در شغل وزارت بروی می انداختند و ازان تفادی و
۱۰ امتناع میجست ، و چون اقالیم جهان مساحت اذیال نسایم ریاح معدلت و مشارق
تباشیر انوار صباح نصفت پادشاه اسلام جهاندار معدلت شعار خاقانِ مکرمت آثار
33a [8] غازان خان (33a) گشت جذبات عنایت پادشاهانه روز بروز درجه بدرجه
ترقی می داذ تا در مُقْتَبَلِ سلطنت ایناق معتبر و صاحب سرّ و ندیم نامور شذ،
و هلمّ جرًا تا مالكِ زمامِ همکی اشغال ملك (و) دین و دولت و قائد عنان

---

(۱) مترجم سعدی کم آورد است درین معانی بر ص ۱۳۵ س ۸ ، (۲) اصل : حوزۀ ، تصحیح قیاسی ست ، (۳) از سنه ۶۶۳ ه = ۱۲۶۵ ع تا سنه ۶۸۰ ه = ۱۲۸۱ ع ، (۴) ارغون خان از سنه ۶۸۳ ه = ۱۲۸۴ ع تا سنه ۶۹۰ ه = ۱۲۹۱ ع فرمان روائی کرد ، (۵) اصل ، سمّت ، (۶) بمعنی وقت ، (۷) از سنه ۶۹۰ ه = ۱۲۹۱ ع تا سنه ۶۹۴ ه = ۱۲۹۵ ع ، (۸) جلوس غازان خان در سنه ۶۹۴ ه واقع شد ❖

جملگی مصالح ملك و ملّت گشت[1] تا کمر بکارسازی ممالك دربست، و در معدلت بر عوام و خواص بکشاد، و تا بکسوت وزارت اکتسا نمود دست همّت بافاضت سجال معدلت بر کافّهٔ رعیت از آستین مکرمت بیرون آورد شعر

طابت به الأیّام و الدنیا بما　　فیها و طاب بذکره الاخبار،

عمّ البریّةَ و[2] البسیطةَ عدلُه　　فالخلق شخص و البسیطة دار، ۵

و در ایّام سلطنت و عهد معدلت پادشاه سعید مغفور سلطان اسلام[3] اولجایتو سلطان اُمداد جاه و عظمتش متضاعف و موادّ جاه و مرتبتش متزاید گشت، چنانچه مدّت[4] بیست سال در حضرت این دو جهاندار پیشوائی و تقدّم امراء و وزراء دولت او را مسلّم بوذ، و از رسوم حمیده و قواعد پسندیده و قوانین مرضیّه و دساتیر زکیّه، کی در هر باب از ابواب مملکت داری فرموده است، ۱۰ و اعلاء معالم خیرات و احیاء مراسم حسنات و تاسیس مبانی ابواب البرّ و تمهید قواعد بقاع خیر از مساجد و خانقاهات و مدارس و رباطات، و بناء ابنیهٔ فاخر و اجراء انواع اصطناعات و مبرّات وافر، کی بر علوّ همّت صاحب دولتان والا منش و سموّ نهمت عالی همّتان بر داد و دستور دانش واضح و برهانی لائح تواند بوذ بر اتّساع[5] عراص کرم گستری و صنایع و ارتفاع لواء افاضت ۱۵

---

(۱) چنانکه سابقاً مذکور شد رشید الدین از سنهٔ ۶۹۷ [illegible] [illegible]
(۲) البسیطة الارض و [illegible] و [illegible] ([illegible]) [illegible] ۷۰۳ [illegible] ۱۳۰۴ ع
تا سنه ۷۱۶ = ۱۳۱۶ م (۴) [illegible] (۵) [illegible] : عراص

انواع عوارف آن صاحب قران استدلالی می توان گرفت،

إنّ آثاره تدلّ علیه فانظروا بعده الی الآثار

و در ماه جمادی الاولی ثمان عشرة و سبعمایه در طاهر[1] ابهر بحکم سائقهٔ تقدیر کردگار و تأثیر دور فلك غاش عرّار آسیب هلاکش رسانیدند و جهان و جهانیان را ازان اشفاق عظیم و اشباك [اشتباك؟] جسیم محروم و یتیم ۵ گذاشتند، رحمة الله علیه کلّ صباحٍ [[2]تخفق—ظ] رایاتُ انوارِه و مساء تتلاطم امواجُ قارِه شعر

جون جنّت نشیمن او باد! روضهٔ خلد مسکن او باد!

(33b) چون ز ایوان و کاخ شد بیرون کاخ فردوس گلشن او باد!

بر سر شاخهای باغ بهشت گرد اعطاف دامن او باد! ۱۰

هر نفایس کی از جنان خیزد تحفهٔ جان روشن او باد!

و چون ختم کارش بر شهادت و تکمیل اسباب سعادت آمد از وی اخلاف نامدار و فرزندان کامگار یادگار ماندند، و هم النجوم الزّواهرِ و اللّیوث

---

(۱) اصل: آبهر، بقول صاحب حبیب السیر (۳ : ۱ : ۱۱۵) رشید الدین در حوالی ابهر به تقریب خشکدر قتل شد، در نسخهٔ خطّی حبیب السیر که من دارم نام این موضع را همین طور نوشته است امّا در گزیده (ص ۶۰۳) "بحدود جکدو ابهر" دارد،
(۲) در اصل جزوی از این لفظ محو شده و فقط (..ق) باقی مانده بود، و این را کسی بخط جدید به (تلق) مبدّل کرده است که معنیی ندارد درین موضع ◆

[1] الخوادر و السّیوف البواتر و البحور الزواخر و الصُّقور الکواسر شعر

بحور[2] بدور[2] غیوث[2] لیوث[2] سیوف[2] سهام[2] صقور[2] بُزاة[2]

واسطهٔ آن عقد لآلی لیالی نیك اختری، و رخشنده مهر آن سیّارات سمٰوات سری و سروری شعر

هنر مندی سُرُوشی بختیاری ز خواجه در زمانه یادگاری ۵

المخدوم الدستور الاعظم، الصاحب الاعلی الاعلم، محیی رُفات العدل والکرم، جامع[2] فضیلتَی السیف والقلم، حاوی منصب الامارة والوزارة، [3]حائز اقسام العظمة والجلالة. [4] الذی اخدم النّاضیَیْن القضاء و القدر، و أخمل بلالاء [5]غرّ[ته] المیمونة المُشرقین الشمس و القمر، و [6]نَسَخَ بجوده جودَ الاکرمَیْن البحر و المطر، و فاز بنیل [7] اغراضه بمساعدة الاطنبن (اللائطین؟) ۱۰ النَّصرِ و الظَّفرِ، و رَمَی اعداء دولته بمعاناة المُزعجَیْن الخوف و الخطر. خواجهٔ کیوان همّت، دستور بهرام سطوت، قهرمان دریا همّت، عادل آسمان عظمت،

---

(۱) جمع خادر و آن اسدی است که در خدر یعنی نیستان خود مقیم باشد (۲) اصل: فضیلتین، (۳) اصل: جائز، (۴) مصنف در این موضع صنعت توشیع را به کار برده است، برای مثالی ازین صنعت از کلام یکی از معاصران مصنف رک به روضة الادب للحجازی (طبع بومبای) ص ۶۲، صاحب انوار الربیع فی انواع البدیع (نسخهٔ خطی که من دارم) امثلهٔ فراوان آورده است ازین باب، (۵) آ: غر، (۶) آ: نسخ، تصحیح قیاسی است، (۷) اصل: اعراضه ◆

غیاث الحق و الدین، محمّد نام، محمود مقام، مبارك ایّام، شعر

که بر تخت بزرگی جاوذان باذ! همه کارش بکام دوستان باد!
خراب عالم از بنیادش آباد جهان زوشاد، او از بخت خود شاد!

فحمدًا ثم حمدًا ثمّ حمدًا
۵ لِمَن یُعطی اذا شکر المزایا [البرایا؟]

که از آسمان سعادت چنین رخشنده هلالی تابان شذ، و ازان چمن جلالت چنین بُرومند نهالی بالان و نازان گشت، هلالی کی بر تعاقب ضوء و ظَلام
34a شعاع رسان و نور بخش خواهذ بوذ، (34a) نهالی کی بر ترادف شهور و اعوام بارور و سایه گستر خواهد ماند،
۱۰ در غرّهٔ رَیعان شباب که مَزِلّهٔ اقدام شُبّان باشذ، نداء سعادت را لبّیك

(۱) درای احوال غیاث الدین بن رشید الدین رک به حبیب السیر ۳ : ۱ : ۱۲۲ ببعد و ۱۲۷ ' و تاریخ ادبیات فارسی مذکور از استاذ براون (بامداد فهرست مطالب) ' وزیر مذکور را در ۲۱ رمضان سنه ۷۳۶ ه قتل کردند (حبیب السیر)' او ممدوح اوحدی و خواجوی کرمانی و سلمان ساوجی بود و چندین مصنفات بنامش نوشته شد مثل گزیده و مجمع الانساب و جام جم (رک به فهرست مخطوطات فارسی تصنیف ریو بحوالهٔ فهرست مطالب بذیل غیاث الدین) ' و شرح مختصر ابن حاجب و مواقف و فواید غیاثیه (هر سه از قاضی عضد الدین ایجی) و شرح مطالع و شرح شمسیه (از قطب الدین رازی) و شرح قصیدهٔ قوامی مطرّزی موسوم به بدایع الاسحار (از محمود بن عمر نجاتی نیشاپوری) و صحاح العجم از هندو شاه نخجوانی (رک به دانشمندان آذربایجان ص ۲۸۸ و ۳۰۹ و ۳۹۹) و عشاق نامهٔ عبید زاکانی و قصیدهٔ مجمع البحور و مجمع الصنایع شمس فخری اصفهانی و نگارستان معین الدین جوینی و ترجمهٔ محاسن اصفهان مافروخی و مدایح شرف الدین فضل الله حسینی قزوینی (رک به مجله مهر طهران سال ۳ شماره ۱۲ ص ۱۱۹۴)

اجابت گفته عزم زیارت بیت الله الحرام و اداء فرض [۱] حج را تصمیم فرموذ، [۲]
وکرّةً بعد اُخری، و ثانیةً بعد اُولی، بدان موهبت استسعاد یافت، و از منهیّات
و [۳] محظورات بکلّی اجتناب و تباعد نموده حسن [و] جمال را بزیور فضل و
فضایل آرایش داذ، و بطلاقت غرّه و صباحت چهره و حسن [[۴] خلق—ظ] و
فصاحت نطق ولطف طبع و طهارت نفس ممدوح زبانها و محبوب دلها گشت، ۵
[از—ظ] حرکات و شمائل علامات و دلائل می نموذ کی [۵] ا[حیـ]اء رسوم
مملکت داری کند و از اقوال و افعال اَمارات و علامات ظاهر می فرموذ کی
بر ذروهٔ قهرمانی و نافذ فرمانی عنقریب متعالی گردد، و باصابت تدبیر و رای و
متانت فکر خورشید سیما در حضرت بادشاه اسلام خلّد الله سلطانه و امراء
دولت مذکور و مشهور شذ، و یوماً فیوماً نهال نیکو نامی این صاحب‌دولت نامی‌تر ۱۰
و رتبت جاهش سامی تر می آمد، تا چهار بالش وزارت ممالك خافقَین
بفّر دولت و حشمت او زینت و آراستگی یافت [۶]، و بر [۷] مقتضای [۸] اَعطِ القوس
باریها و انزلِ الدارَ بانیها حکم یرلیغ قضا دوران بادشاه جهان شهنشاه وسلطان

---

(۱) اصل : وحج، (۲) در حبیب السیر (۳ : ۱ : ۱۲۲ س ۳۰) ذکر یک حج او آمده است، (۳) اصل : محدورات، (۴) در اصل فقط ف باقی است و باقی لفظ موجود نیست، (۵) در اصل این لفظ قدری محو شده است، (۶) از حبیب السیر ۳ : ۱ : ۱۲۲ سطر آخر معلوم می شود که سلطان ابو سعید بعد از آنکه دمشق خواجه را بقتل رسانید و عنان توجه بجانب قزوین انعطاف داد خواجه غیاث الدین محمد را بشرکت خواجه علاء الدین وزیر مقرر کرد، در گزیده (ص ۶۰۸) تاریخ قتل دمشق خواجه ۵ شوال سنه ۷۲۷ ه درج است، بقول صاحب گزیده (ص ۶۱۰) شش ماه بعد از این واقعه (و بقول صاحب حبیب السیر پس از هشت ماه) غیاث الدین وزیر مستقل گردید، (۷) اصل : مقتضی، (۸) اصل : اعطی.

روی زمین جهاندار معدلت آئین، اعلی الله شانه و زیّن بالعدل[8] والاحسان زمانهٗ
حق را در نصاب استقرار فرمود؛

[1] اتته الوزارة منقادة   اليه [2] تجرّر اذيالها
فلم تك [3] تصلح الّا له   و لم يك يصلح الّا لها
٥ ولورامها احد [4] غيره   لزلزلت الارض زلزالها

و از سجّادهٔ امامت و حلات بوسادهٔ وزارت و از مسند وزارت
بر صندلی امارت متمکّن گشت شعر

يزداد منصبه [5] علوًّا و رفعةً   حتّى تولّى منصب الوزراء
بل حلّ عن امرالوزاره قدره   حتّى تسنّم [6] غارب الامراء

۱۰ و درین مدت دو سه سال آن آثار آصفانه و مساعی صاحبانه اظهار فرمود
کی صیت مناقب آل برمك و ذکر مفاخر نظام الملك در معدلت، و آوازهٔ مآثر
34a ابن عبّاد در فضیلت، (34b) و نام میمندی ح[سن] در کفایت و درایت،
و اخبار بزرجمهر در حکمت و فطانت، در درج [سهو—ظ] ط[ی] [7] گشت و بر
خاطر منـ[سـ]ـیّا [7] شد، [8] لله درّه من وزیر عممت نمائه النساء ولم يمرّ على نظيره
۱۵ الصباح [و] المساء

---

(۱) اتته الخلافة الخ ابیات مشهورهٔ ابو العتاهیه در مدح مهدی عباسی رک به اغانی ۳ : ۱۴۲ ، بیت ثانی را صاحب تاریخ گزیده (ص ۶۱۰) نیز در ذیل ذکر وزارت غیاث الدین آورده است ، (۲) اصل : تجر ، (۳) اصل : تصریح ، (۴) اصل زلب ، (۵) اصل علا ، (۶) اصل : عارب ، (۷) آنچه در قوسین است محو شده است از اصل ، (۷) اصل : باالله ،

از نظیر تو جهان بیش چه دارد[1] امّید

امّهاتش چو سُتُرون شد و آبا عِنّین

و امید جهانیان عموماً و بندگان مخلص خصوصاً آنکه این مواهب نسبت با آنکه این صاحب قران جوان بخت را در خزانهٔ غیب مدّخر و مخزون می نماید[2] نبضٌ من نبضٍ* و رشٌّ [من][3] هطلٍ خواهد بود م ۵

کین اثر ها هنوز در سحر است

وَعَدَکُم اللّهُ مغانِمَ کثیرةً تأخذونها فعجّل لکم هذه[4] شعر

بدا مخائلُ برقٍ خلفه مطرٌ	جودٌ و وَرْیُ زِ[ناد][3] خلفه لَهَبٌ
و ازرقُ الفجرِ یأتی قبل ابیضه	و اوّلُ الغیثِ رشٌّ ثمّ ینسکبُ
بوی تو نکرد دست جهان فاش هنوز	تا باد صبا بر تو وزد باش هنوز ۱۰

اهل تنجیم بر تاثیر کواکب دو نام اطلاق کنند یکی ناطح، و یکی رامح، هرچه از پیش [ا]تّصال پذید آید ناطح گویند و هرچه بعد ازان ظاهر شود رامح خوانند، چون کوکب نورناك ذات پاك این جوان بخت صاحب دولت در فلك ایّام و اوقات سیّار شد هر ممست کی از پیشینگان نقل افتاد تاثیر وجود اوست و هرچه از آیندگان صدور خواهد پذیرفت افتد ۱۵

---

(۱) اصل: اومید، (۲) اصل: نبض من نبض، امّا رک به لسان العرب ۹: ۶۵: اعطاه نبضا من نبض ای قلیلا من کثیر، (۳) از اصل ظاهراً محو شده است، (۴) قرآن مجید ۴۸ (سورة الفتح): ۲۰.

[1][[اذ]] و باشذ، وزراء سابق صُبح دولت این دستور نامور بوذند و کبراء لاحق فقّص[2] [[انگشتری معدلت–ظ]] این عدل گستر، کی از اُفول و غُروب مصئون[3] باشذ ! [م]

وحاشا[4] لشمس المشرقَین اُفولُ

۵ جهان زو یادگار کس مماناد! جز او مدثور دولت کس مخواناد!

—o—

(۱) از اصل فرداً محو شده است، (۲) در اصل کاغذی جسته است درین موضع بسبب فرسودگی کاغذ اصل، (۳) اصل: باشذ، (۴) اصل: الشّمس ٭

1st Edition 1935.
2nd Edition 1939.

Fasciculus I—Arabic Text.
II—Persian version.
III—Introduction etc., (under preparation)

PANJAB UNIVERSITY ORIENTAL PUBLICATIONS

TATIMMA ṢIWĀN AL-ḤIKMA

OF

'ALĪ B. ZAID AL-BAIHAKĪ

EDITED BY

MOHAMMAD SHAFĪ', M.A. (PANJAB), M.A. (CANTAB),
PROFESSOR OF ARABIC
IN THE UNIVERSITY OF THE PANJAB

FASCICULUS II—PERSIAN VERSION

PUBLISHED BY
RAI BAHADUR LALA ISHWAR DAS, M.A., LL.B.,
REGISTRAR, UNIVERSITY OF THE PANJAB,
PRINTED BY
M. M. MALIK, AT THE PUNJAB EDUCATIONAL PRESS,
LAHORE.